

برنامه تاریخ شفاهی

مصاحبه شونده : آقای حسن شه‌میرزادی

مصاحبه کننده : آقای دکتر غلامرضا افخمی

ششم اوت ۱۹۹۱

بتزدا، مریلند

برنامه تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران مصاحبه با آقای حسن شه‌میرزادی ششم اوت ۱۹۹۱ بتزدا، مریلند
نوار یکم روی یکم مصاحبه کننده: غلامرضا افخمی .

سؤال : آقای شه‌میرزادی ممکن است اولاً خیلی ممنون که تشریف آوردید اینجا برای این مصاحبه ممکن است
خواهش کنم که از سابقه خانوادگی تحصیلی خودتان شروع کنید تا وقتی که وارد مسائل کاری بشویم.

آقای شه‌میرزادی : بعد از فارغ التحصیل شدن از دبیرستان البرز کالج سابق به آمریکا برای تحصیلات در
رشته امور اقتصادی به دانشگاه های نپراسکا بعد از اخذ لیسانس به دانشگاه کالیفرنیا در برکلی برای اخذ
درجه فوق لیسانس و بعد از او به دانشگاه ژنو گراجوئت اسکول Graduate School of International
studies برای رشته (P.H.D) یا دکترای مسافرت هائی در مدت ۷ سال کردم. رشته تحصیلی ام همانطور که
عرض کردم در لیسانسم در امور اداری بازرگانی (Business Administration) و فوق لیسانس (International Economics
و رشته فوق برای P.H.D رسماً در پلی تکنیکال ساینس است ولی رشته اصلی
اقتصاد اینترنشنال استادیس اکونومیست بود . در اواخر سال ۱۳۳۲ به ایران مراجعت کردم و بعد از کار
خیلی کوتاهی با پدرم در تجارتخانه ای که داشت متوجه شدم که در کار بازار تجارتخانه برای من خیلی
مشکل است با روحیه ای که با طرز درسی که آنجا خواندم آشنائی که با تمدن غرب پیدا کردم خیلی برای
من مسئله داشت که بتوانم ادامه بدهم بالنتیجه تعدادی از رفقایم که در اصل ۴ کار می‌کردند تشویق کردند و
به اصل ۴ رفتم در آنجا در قسمت پابلیک آدمنیستریشن (Public Administration) شروع به کار کردم .
پابلیک آدمنیستریشن در اصل ۴ برای این تشکیل شده بود که بتواند تشکیلات و سازمان های دولتی را در
رشته های مختلف مربوط به پابلیک آدمنیستریشن کمک بکند و وضعشان را بهتر بکند حتماً استحضار
دارید که در آن موقع حقیقتاً از نظر رشته های مختلف گاورنمنت آدمنیستریشن Government
Administration ما خیلی در ایران زجر بودیم. قانون و مقررات مربوط به استخدامی تقریباً ناشناس بودیم
یک چیزهای خیلی معمولی است تهیه شده بود در زمانی که یک عده از فرانسه آمده بودند کمک کرده بودند
نوشته بودند از نظر بودجه بسیار وضع دولت ضعیف بود از همه بدتر مالیات بود که متأسفانه تا اواخر هم
خیلی مشکل داشتیم. از نظر مالیات . و رشته‌های دیگر آدمنیستریشن و برای اینکه بتوانند کمک بکنند
اولین کاری که کرده بودند این بود که یکی از معاونین نخست وزیر را برای این کار، این کار خاص مأمور
کرده بودند و آقای نخست‌وزیر انتخاب کرده بود در آن موقع اوائلش آقای اشرف احمدی بود که بعداً سناتور
شده بودند و ایشان مسئول امور مربوط به اصلاح و بهبود وضع اداری دواير مختلف و وزارتخانه های مختلف

شده بودند و در هر وزارتخانه‌ها یک معاون اداری درست کرده بودند که قبلاً نبود آنهم برای اینکه بتواند علاوه بر اینکه کارهای اداری را می‌کند بهبود بدهد در روش و سیستم‌های اداری در ایران. برای اینکه در وضع اداری و سازمان‌های مختلف وزارتخانه‌ها رسیدگی بشود یک تعداد زیادی ایرانی که بیشتر از امریکا یا انگلیس تحصیل کرده بودند استخدام شده بودند که در استخدام این افراد من خودم خیلی دخالت داشتم و انتخاب می‌کردم اینتر ویو (Interview) می‌کردیم.

سؤال : در اصل ۴.

آقای شه‌میرزادی : بله در اصل ۴. بعد برای هر رشته از اینها مثل مثلاً بودجه، استخدامی، سازمان همه قسمت‌های دیگر یک امریکائی متخصص در این امر اصل ۴ آورده بود و یک ایرانی بود یکی از اینها کار می‌کرد و با هم می‌رفتند ما مور می‌شدند بروند وزارتخانه‌های مختلف و در آن وزارتخانه‌ها با آن معاون اداری خاص همکاری می‌کردند ببینند وضع آنجا چه هست در مرحله اول چیزی که هیچوقت سابقه نداشت این ارگانیزیشن چارت بود اصلاً کسی اطلاع نداشت یعنی چه ارگانیزیشن چارت که نشان بدهد که وزیر در این بالا قرار گرفته معاون دارد، مشاور دارد، چند تا کمیته‌ها زیر نظرش هستند ادارات مختلف است، ادارت کل، مدیران کل هستند در بیاید به پائین به استانها و شهرستانها اینها تقسیم بشوند این را سعی کردند در مرحله اول این را پیاده کنند اصلاً وضع چه چیز هست آنچه که هست چه هست آنرا آوردند روی کاغذ بعد همه اینها را روم ریختند آوردند با جلساتی که درنخست وزیری تشکیل شده بود اینها برای هر وزارتخانه یک سازمان برای اولین بار تشکیل شد درست شد. این را می‌شود گفت کمکی هست بله بفرمائید.

سؤال : این را ببخشید وسط حرف شما یعنی شما از اصل ۴ رفتید در وزارتخانه‌های مختلف و کسانی که در وزارتخانه‌های مختلف در مشاغل متفاوتی مشغول کار بودند از آنها سؤال کردید شما چه می‌کنید شرح وظایفشان را بنویسند و شما بر مبنای آن

آقای شه‌میرزادی : کاملاً صحیح است توضیحاتان کاملاً صحیح است بهمین نحو ولی البته به وزارتخانه‌های مختلف همه را من شخصاً نمی‌کردم چون دیگر در آن موقع من همان اوانتلس قبل از اینکه من رابط بین اصل ۴ و نخست وزیری در این مورد بشوم به حساب معاون رئیس پابلیک آدمنیستریشن اصل ۴ که یک امریکائی بود

شدم بالنتیجه من اینها را هدایت می کردم ، افراد مختلف با امریکائی ها میرفتند در وزارتخانه های مختلف مطالعاتی می کردند میآوردند و در یک کمیته ای که ما می نشستیم بررسی می کردیم کسانی که متخصص امور سازماندهی بودند آنها می نشستند این چارت ها را تهیه می کردند و این چارت ها را مجدداً می بردند با وزارتخانه بحث می کردند با خود وزیر آن وقت مطرح می کردند که وضع شما این است پیشنهاد ما هم این است فرض کنید این کمیته را بردارید این ادوایزر را عوض کنید این تعداد معاونین تان فرض کنید یا بیشتر بکنید که شما بتوانید به کارهای اصلی تان برسید. این چیزهائی بود که بحساب بهبودی بود که در کار سازماندهی وزارتخانه ها انجام شده بود. بعد ما در رشته های مختلف هم به همچنین. مثلاً بودجه که چطور بودجه ای هست وزارتخانه ها باید تهیه بشود چه چیزهائی را باید رعایت بکنند قانون البته چه گفته آنها چه چیزهائی را رعایت بکنند به کجا نتیجه بحساب آن چیزی را که می خواهند برسند حاصلشان آن چه هست بدانند که بطرف آن هدف کار بکنند. اینها چیزهائی بود که بنظر من اصل ۴ در یک میشود گفت یک انقلاب اداری در داخل مملکت ایجاد کرده بود فکرشان، همانطور که گفتیم نطفه شان اصل ۴ حقیقتاً گذاشت و افراد دیگر خوب این را تعقیب کردند همانطور که استحضار دارید سازمان امور استخدامی اینها براساس همین مطالعات اینها پیش آمد و خیلی هم بنظر من خدمت کرد به وضع کارمندان و نحوه ترفیعیشان و البته تا اواخر هم بود که ترفیع براساس مشخصات شخص نبود براساس آشنائی یا . . . ولی با این وصف و آن چیزی که در ۱۳۳۲ من دیده بودم یا ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵ در این اواخری که قبل از انقلاب خیلی تغییرات شده بود تغییرات مفید شده بود. آنچه که بطور خلاصه گفتم خلاصه ای است از آن چیزی که در این مدت ۴ و ۵ سال در دولت و به کمک نخست وزیری انجام دادیم . البته خود نخست وزیری به خاطر مقام آن دفترش خیلی مهم بود که بتواند این برنامه ها را پیاده بکند با مشکلات خیلی زیاد مسلم روبرو بودیم برای اینکه کسانی که در رأس کار بودند اطلاعی نداشتند راجع به این رشته های نوین اداری اصلاً معتقد نبودند وقتی که حالا یک شوخی من شخص فرستادم . . . آمدند وقتی پیش یکی از این وزراء، وزیر دارائی رفتیم و عنوان کردیم که حسابرس باید باشد حسابرس این عمل را انجام می دهد حسابرس معمولاً حسابرس قسم خورده است سرتیفا (Certified) می گویند قسم خورده برگشت گفت خوب اشکالی ندارد حالا آنها نیستند ما یک عده از این حسابداران را میآوریم قرآن را میآوریم قسم بخورند این طرز حقیقتاً هم من به این مطلب خنده دار است ولی به این مطلب نمی خندیدم برای اینکه این از آن چیز از صحبت سی پی (C.P.) اینها فقط این را میفهمید که قسم خورده یعنی یک قرآن بیاوریم قسم بخورند اینکه اطلاعات داشته باشد دانش داشته باشد و در این رشته حسابداری بدانند نه اطلاع نداشتند . بالنتیجه خیلی مشکل بود که شما بتوانید براحتی و به آسانی یک تغییری در جهت این کارهای اداری بدهید بصورت برای بهبودش نه مثلاً در

قسمت تاکس اش و روزهای مالیاتش روزهای اول من بیشتر روی کار مالیات کار کردم توی آن رشته اقتصادی بود حالا توی پابلیک آدمنیستریشن بودم روزهای اول بود با متخصص مالیات می رفتیم وزارت دارائی. یکی از سؤالاتی که برای ما پیش آمد این بود که خوب اطلاع دارید که در ایران پیش آگهی صادر میشد بعنوان اینکه شما اینقدر بدهی دارید. این پیش آگهی را خوب مؤدی بر میداشت می برد وزارتخانه ها حالا اگر بتواند به افرادی که دسترسی پیدا بکند تظلم بکند که آقای این درست نیست ولی اینها توی دفاتری ثبت میشد ما متوجه شدیم این دفاتر را خواستیم گفتیم اجازه بدهید ما این دفاتر مالیاتی تان را نگاه بکنیم خوب در اختیار ما گذاشتند.

سؤال : این ها وزارت دارائی است.

آقای شهمیرزادی : وزارت دارائی بود قسمت مالیات بردرآمد بود یک دفاتر خیلی بزرگ است صفحات بزرگی داشت توی آن هر صفحه اسم یک مؤدی را نوشته بود کارش چه بود و این در چه سال شروع به کار کرده چقدر بدهی داشته پیش آگهی صادر شده و چقدر در نتیجه پرداخت کرده یا اصلاً پرداخت نکرده . اینها را دادیم از روی رندان درآوردند مثلاً یک کتابچه را دادیم صفحات ۵ و ۱۱ و ۲۵ یکی از همکاران ما بنشیند اینها را دربیابورد به اسم هم کار نداشت رقم می نوشت تاریخ می نوشت و رقمی که بالاخره پیدا کرده ، یک کتابهای دیگر دادیم مثلاً صفحات ۱ و ۱۱ و ۲۱ و ۳۱ را در بیابورد بهمین ترتیب تمام کتابها را به این ترتیب درآوردیم آخر سر معلوم شد که هر پیش آگهی که صادر میشود رقمی که دولت می خواهد با رقمی که می گیرد یک چیزی در حدود ۲۴ و ۲۵ برابر است یعنی ۲۴ تومان می خواهد یک تومان می گیرد و آن یک تومان حقیقتاً حق دولت نبود حق دولت شاید ۵ تومان بود ولی ۲۴ تومان می نوشت یک می گرفت ولی ۴ تومان جای دیگر مؤدی بیچاره خرج می کرد تا بتواند یک بدهد به دولت و خلاص بشود این از آن چیزهایی بود که همیشه صحبت میشد ولی آمار نبود این آماری که ما درآوردیم و به وزیر دارائی وقت نشان دادیم اصلاً قبول نمی کرد.

سؤال : کی بود وزیر دارائی.

آقای شهمیرزادی : آقای فروهر.

سؤال : آقای فروهر ، غلامحسین فروهر.

آقای شه میرزادی : بله، آقای غلامحسین فروهر یادم است جقیقتاً یادم نیست وگرنه می گفتم یک مدیرکل مالیات بردرآمد داشت که این در حضور من با این که می دانست من از کجا میآیم چکار دارم می کنم در حضور من وقتی که پشت میز بود صحبت می کرد راجع به ارقام که چقدر شما باید بدهید این کار درست بشود صحبت می کرد خیلی قشنگ و بعد هم مؤدی میآمد آن کار سالن میرفتند با هم صحبت می کردند یکی دیگر رئیس اداره می گفت کار آقا را درست کنید برود یعنی آن چهار تومان این طوری تقسیم می شد، پخش می شد این خوب خیلی طول کشید یک خورده بهتر شد. من نمی گویم وضع مالیات بردرآمد درتمام دنیا مسئله است همه جا مسئله است همانطور که اطلاع دارید در آمریکا هم مسئله است و همه سعی می کنند خوب آمریکا البته از طریق راه قانونی سعی می کنند مالیات کمتر بدهند ولی در آنجا خوب بیشتر فساد بود که نمی گذاشت این ایده های اصلاح، بهبود اداری نضج بگیرد خیلی اذیت می کرد و چیزی که خوب بعداً هم صحبت می کنیم یکی از مطالبی است که من همیشه بهش عنوان می کنم این است که اختلاف تحصیلی است نمی گویم فهم و شعور ما که از خارج آورده بودیم یا تحصیلات دانشگاهی تهران داشتیم نه اختلاف تحصیلی با کسانی که در دستگاه کار می کنند خیلی مسئله ایجاد می کرد. مثلاً یک مقداری برای اینکه نمی توانستند می ترسیدند این دارد میآید آقای غلامرضا افخمی آمده این کار را می گیرد فردا آن کار را می گیرد پس فردا جای من می نشیند بالنتیجه خواه ناخواهگاه مخالفت می کرد با من مخالفت نمی کردند با ایده هائی که داریم مخالفت می کردند برای اینکه سرکوبی کند آن یک کمی مشکلات در هر بهبود اصلاح هر وضعی چه اداری باشد چه عمرانی باشد مشکلات بزرگ کشورهای عقب افتاده یا کشورهای آندردی ولپند (Underdeveloped Countries) عقب افتاده در همه جا من این را باهاش برخورد کردم این نوع مقاومت ها و مخالفت هائی که بود در امور اداری که من در اصل ۴ و نخست وزیر کار کردم حقیقتاً چیز دیگری نیست الان خاص یادم نیست مگر اینکه شما سؤالی مطرح بکنید.

سؤال : دو سه تا یکی اینکه شما در اصل ۴ وقتی وارد شدید آقای وان رئیس اش بود. شما با وان ارتباط نزدیک داشتید.

آقای شه میرزادی : کم و بیش ولی من در اصل با رئیس آدمنستریشن که رئیس مستقیم من بود.

سؤال : که آن کی بود یادتان میآید.

آقای شهمیرزادی : آن هردت بود رابرت هردت بود.

سؤال : رابرت هردت بود که آمده بود.

آقای شهمیرزادی : بله، بعد از آن او که رفت کافمن بود جایش آمد که آن اتفاقاً فوت کرد ولی کافمن بود بجای او آمد با او هم من کار کردم بعد از آن دیگر آنوقت با نخست وزیری بیشتر بودم خوب با اینها کار کردم که بعد آنوقت از اصل ۴ رفتم به وزارت کشاورزی .

سؤال : آنوقت این برنامه ها را که می باید در باره اش صحبت می کردید همین جور گفتید یک امریکائی میآمد یک ایرانی دوتائی با هم می رفتید هر وارد که اینها را می فرستادید یک امریکائی یک ایرانی باهم بودند که آن ایرانی هم کسی بود که تحصیلکرده بود یعنی در واقع در همین زمینه ها تحصیل داشت و می خواهم ببینم بین این دو نقش ایرانی ها چگونه بود در این زمینه.

آقای شهمیرزادی : نقش ایرانی در مرحله اول متأسفانه حالت مترجم داشت. تا زمانی که آن خودش را نشان بدهد که این مطلب آشنائی دارد و اطلاع دارد و تحصیلات دارد، در آن موقع بود که کم کم ایرانی ها به این یعنی مسئولین وزارتخانه ها به ایرانیها توجه می کردند و آنها مستقلاً توانستند کارهایی را انجام بدهند بهمین دلیلی که بعداً مثلاً سازمان امور اداری استخدامی در مرحله اول اصل ۴ پایه اش را گذاشت ولی کسانی که آمدند آنجا خوب ایرانیهایی بودند که همه قبولشان داشتند چه از دکتر منوچهر گودرزی بود، یا کاظم زاده بود و دیگران. اینها کسانی بودند که خودشان از پایه البته گودرزی اصل ۴ نبود در سازمان برنامه بودند کار امور استخدامی را از آنجا شروع کردند و خود سازمان برنامه هم تشکیلاتی بود که اصل ۴ خیلی کمک از نظر بهبود وضع اداری شروع کرد و آنجا هم جایی بود که تحصیلکرده خارجی یا ایرانی خیلی زیاد بودند دو جا بودند یکی وزارت کشاورزی بود یکی سازمان برنامه که تحصیلکرده بودند البته بگذریم از وزارت خارجه که یک وضع خصوصی داشت. خود سازمان برنامه هم اصل ۴ در امور اداری خوب کمکهای کرد ولی آنجا خیلی آسانتر بود هم استقلال مالی داشت سازمان برنامه براحتی می توانست استخدام بکند با حقوق بهتر استخدام بکند با یک شرایط استخدامی بهتر افرادی که تحصیل کرده هستند آنجا جلب

بکند درحالی که مثلاً یک وزارت فرض کنید اقتصاد یا وزارت بهداری دیگران نمی توانستند به این سادگی برای اینکه دست و پایشان بسته بود تو آن اداری و عدم تکافوی کار بودجه شان که بتوانند حقوق خوب بپردازند این در سازمان برنامه خیلی آسانتر بود و یک تعدادی اینطوری ایرانیهایی که در اصل ۴ بودند بمحضی که اصل ۴ تمام شد برنامه شان اینها براحتی جذب این دستگاه شدند بخصوص سازمان برنامه و علتش هم این بود که دراین مدت اینجا توانستند خودشان را نشان بدهند تحصیلکرده بودند ولی اولش با حالت با کمال تأسف شاید رویه باید هم این بود با صورت مترجم بودند بعد از یکسال و یکسال و نیم دوسال که کار می کردند دیگر خودشان سوار کار بودند خیلی جاها بود که فقط آنها بودند دیگر امریکائی نبود امریکائی فقط در سطح بود که مثل هردت ، کافمن اینها بودند.

سؤال : دراین صحبت های مختلفی که شده اسم این آقای اشرف احمدی خیلی برده میشد ولی راجع بهش خیلی کم صحبت شده در واقع دراین زمینه هم که شما دارید صحبت می کنید از طرف دور بعد آقای اشرف احمدی بود که مثلاً مرکز ثقل این جریان بود که کار راه بیفتد شما باهاش هیچ ارتباطی داشتید با آقای احمدی .

آقای شهمیرزادی : کار کردم با هاشان .

سؤال : ایشان چه جوری بود مثلاً.

آقای شهمیرزادی : یک سیاستمدار بتمام معنی یک سیاستمدار بسیار کنسرواتیو بود در مرحله اول تحصیلاتش در سطح حقوقی بود وکیل بود، یا قاضی بود قبل از اینکه بیاید درکار سیاست . و یک وکیل لازمه اش اینکه خیلی سیاستمدار یعنی خیلی کنسرواتیو باشد حالا ممکن است که لازمش نباشد ولی خواه ناخواه خواهد بود برای اینکه این وکیل تمام جوانب را باید بررسی بکند تا بتواند چیزی بنویسد یا تصمیم بگیرد، یا پیشنهادی بکند خوب این سابقه اش آن بود. وقتی که آمد توی دولت خیلی کنسرواتیو بود بالنتیجه پیشرفت در کار امور اداری تحت ریاست آقای اشرف احمدی مسلم دیده میشد شد اما بیش از این با سرعت بیشتر می توانست بشود یعنی یک فرد از همانهایی که خودمان می شناسیم درآن زمان در رأس کار بودند خیلی سریعتر میشد این کارهای اداری پیشرفت بکند. خوب ایشان با کسانی که کار کرد مثل بیشترش با آقای شریف امامی بود و یا مرحوم علاء بود یا هدایت که همکاریش بود.

سؤال : آقای هدایت ، یعنی خسرو هدایت .

آقای شه میرزادی : نه، نه، معاون نخست وزیر بود الان یادم میآید برادر بزرگ صادق هدایت بود در واقع اسمش یادم نیست عنایت الله یادم نیست اسمش. این اسامی را که می برم اگر شما آشنائی داشته باشید همه در رده خیلی کنسرواتو هستند آنهم در آن کلاس بود انا چیزی که همیشه ما ایرانی ها می گوئیم و باید هم گفت آدم سالمی بود آدم درستی بود با فساد مخلوط نشده بود با فسادی که ما می شناسیم ممکن است یک استفاده هائی می کرد استفاده های پولی آنطوری نبود از مقامش استفاده می کرد یک جائی میرفت یک مسافرت می کرد آن چیزی که در آمریکا زیرش میزنند قبول ندارند و همیشه انجام می شود محکم می کرد و در ایران قابل قبول بود فساد به معنای اینکه یک کار خلافی بکند برای اینکه به نفع شخصی خودش تمام می شود نه نمیکرد این را باید کردیت بهش داد. رشته تحصیلش این نبود ولی خیلی خوب درک کرد خیلی خوب فهمید و با امریکائیمها خیلی خوب توانست کنار بیاید امریکائیمها خیلی خیلی فشار داشتند با سرعت بیشتر می خواستند جلو بروند او از این نظر قابل قبول که می دید که محیط محیطی نیست که قبول بکند با این سرعت ترمز می کرد و ترمزش هم خیلی سیاستمدارانه انجام میداد آن چیزی که من می توانم در مورد ایشان بگویم.

سؤال : از این دیدگاه اگر من درست فهمیده باشم ارزیابی شما را که عملاً او بیشتر متوجه شرایط موجود و اینکه این شرایط موجود چقدر توانائی تغییر و درجه و با چه سرعتی می تواند این تغییر را قبول بکند.

آقای شه میرزادی : کاملاً صحیح است با توجه به اینکه چون کنسرواتو بود خیلی بیشتر از حد کنترل میکرد این پیشرفتمها را به نظر من پیشرفت می توانست یک خورده بیشتر سریع تر باشد.

سؤال : شما در زمانی که آغاز کردید اگر اشتباه نکنم در اصل ۴ زمان نخست وزیری آقای علاء بود درست بعد از آقای زاهدی .

آقای شه میرزادی : من آن موقع که شروع کردم در حقیقت زاهدی بود ولی من در اصل ۴ چیز خاصی نداشته بود که بتوانم نوسازی بروم ببینم ولی بعداً بود که توانستم اولین با اینکه مثلاً با نخست وزیر جلسه داشتیم

اینها آقای علاء بود آقای زاهدی آن موقع بود که من آمدم اگر نظرتان باشد این میشود ۱۳۳۲ اصلاً آن جریان چیز. . .

سؤال : بله بله ۲۸ مرداد بود.

آقای شهمیرزادی : بله ۲۸ مرداد بود آقای زاهدی چند وقت بودند یادتان هست.

سؤال : آقای زاهدی از ۱۹۵۳ بودند تا ۱۹۵۵.

آقای شهمیرزادی : دوسال بعد همان یکسال و دوسال کمتر بعد آقای علاء آمدند من بیشتر وقت دیگر چیز بودم که ایشان را می دیدم بعد نخست وزیرهای دیگر آمدند.

سؤال : بعد از آقای علاء

آقای شهمیرزادی : الان یادم میآید مثل اینکه اقبال آمده بود که رئیس دانشگاه بود. من هنوز آنجا بودم که رفتم یعنی وقتی که من رفتم به وزارت کشاورزی آنجا شروع به کار کردم وقتی جمشید آموزگار وزیر کشاورزی شدند مرا دعوت کردند به عنوان مدیرکل آنجا شروع کردم آقای اقبال نخست وزیر بود.

سؤال : آقای اقبال نخست وزیر بود در آن زمان.

آقای شهمیرزادی : در همان موقع هم خوب آقای اقبال یک حزبی تشکیل داده بود به نام ایران و نوین .

سؤال : ملیون.

آقای شهمیرزادی : بله ملیون تشکیل داده بود دعوت کرده بود با اینهایی که باهاش کار میکردند همه آنجا باشند اینها این است که در آنجا هم درحزب هم باهاش آشنا شدم ولی فعالیت زیادی نداشتم در حزب میرفتم و میآمدم ولی زیاد فعالیت نداشتم حتماً گروه ایران نو را شما شنیدید دیگران برای شما توضیح دادند یک عده

ای بودند از جوان ها که بیشتر در امریکا تحصیل کرده بودند در ایران تشکیل دادند و گروه های ایران نو را بالاخره موجب شد که دستور دادند که فعالیت سیاسی نداشته باشند فقط گفتند چائی بخورید دور هم، من فعالیت اصلیم از نظر سیاسی در آنجا بود بعد از آن در قسمتهای مختلف فقط بعلت شغل دولتی که داشتم خوب مخالفتی نمی کردم و نمی شد کرد و گاهی اوقات شاید در بعضی از جلسات افتتاحیه شان شرکت می کردم. ولی در احزاب من شخصاً زیاد شرکت نکردم و آن حالا عقاید سیاسی است که الان در اینجا نمی خواهم مطرح بکنم.

سؤال : گروه ایران نو گفتید بیشتر از متخصصین یعنی تحصیلکرده های خارج بودند امریکائی.

آقای شهمیرزادی : بیشتر.

سؤال : کسانی که در اینجا بودند مثل مثلاً.

آقای شهمیرزادی : در آنجا از کسانی از رفقای من بودند و مقاماتی که پیدا کردند خیلی بودند مثلاً دکتر جمشید آموزگار، عبدالرضا انصاری، مرحوم خلیل طالقانی، هوشنگ رامی، منوچهر نیکپور، من لیست شان را دارم نیاوردم تعداد بیشترشان را دارم اینها را می خواهی ضبط کنی دیشب توی مدارکی که برایم از تهران اخیراً فرستادند یک جای پنهان بود فرستادند نگاه می کردم یک چند چیزی با خودم آوردم یک لیستی دارم از کسانی که بودند اینها همانهایی بودند که یک عده زیادی از اینها همانهایی بودند که انجمن فارغ التحصیلان دانشگاه آمریکا را تشکیل دادند که بعداً اعتراض شد از طرف مقاماتی که چرا آمریکا می گذارید بگذارید انجمن فارغ التحصیل دانشجویان بطورکلی که یک کسی هم از تهران فارغ التحصیل شده بتواند شرکت بکند این کار را کردیم آن اسم امریکا را به دستور برداشتیم ولی هیچوقت درحقیقت عمل نشد یکی و دونفر از تحصیلکرده اروپا بودند وارد این انجمن شدند. تعداد اینهایی که در ایران نو بودند در آنجا گروه ایران نو اولش یک اسم دیگری تشکیل شد به نام الان یادم نیست آقای اردشیر زاهدی هم تویش بود که وقتی گروه ایران نو شد اسم عوض شد سر اختلافاتی که با دیگران پیدا کردند در آنجا سر مسئله مصدق و آمدن پدرش به سمت نخست وزیری کودتا غیره این بود که اعتراض کرد از گروه خارج شد. الان اسمش یادم نیست شما که نشنیدید اسمش را.

سؤال : یادم نمیآید الان که درست قبل از ایران نو.

آقای شه میرزادی : خیلی خیلی ها بودند من الان همه اسامی یادم نیست ولی آنهایی را که عرض کردم.

سؤال : برای اینکه استنباط من این هست که همین جور که الان خود شما بهش اشاره کردید تعداد قابل ملاحظه ای از کسانی که در گروه ایران نو بودند بعد حالا بیشتر در زمینه های کارهای اداری ولی بعضی از آنها هم بعداً آن گروه مترقی و غیره وارد شدند در نتیجه به اصطلاح سیاست گذاری در ایران در دهه ۱۹۶۰، ۱۹۷۰ در حد قابل ملاحظه ای متأثر از افرادی بودند در این گروه ایران نو حضور داشته اند.

آقای شه میرزادی : تجزیه و تحلیل شما کاملاً صحیح است چون خیلی از آنهایی که در گروه ایران نو بودند توانستند وارد مشاغل خیلی بالای دولت به کارهای مختلف وارد شوند حتی توی کارهای آزاد و گروه ایران نو حقیقتاً قدرت داشت یعنی بخواهیم مقایسه بکنیم با وضعی که از نظر آن ابرهای سیاسی که در ایران بود و خفه می کرد گروه ایران نو یک قدرت عجیبی داشت یعنی آن دیوانگی ها را داشت قدرت های جوانی را داشت آن شجاعت اگر اسمش را بگذارید دیوانگی از این جسارت و شجاعت جوانی را داشت بطوریکه دکتر اقبال عضو بود عضو ایران نو بود دکتر اقبال با رویه اش با کارهایی که میکرد آن گروه مخالفت می کرد تعدادی از گروه تعدادی نه از رفقای صمیم من و شما نه مخالفت نمی کردند ولی دیگران می کردند و به بعضی از ایرادهایی که می گرفتند وارد بودند که این کارها را دارد میکند اینها درست نیست ما اینجا دور هستیم میخواهند بیایند نظریات ما را بگیرند یک دفعه یادم است از من راجع به مالیات چون کار می کردم و در اصل ۴ خواستند من نظرم را توی گروه راجع به مالیات دادن و قانونی تازه داشت می گذشت عنوان کردند که یک عده ای اعتراض کردند که دولت دلیل ندارد که این چیزها را حالا اسمش را بگذاریم انقلابی را بخواهد توجه بکند در هر حال نکردند چون نکردند گروه ایران نو تصمیم گرفت که دکتر اقبال را خارج کند، نخست وزیر هم هست چطور می شود از گروه ایران نو شما یک نخست وزیر را اخراج بکنید خوب مسئله بود تا اینکه به اینجا رسیدند یک کسی به نظرش رسید خوب همه موافقند ما دور هم جمع بشویم یک فعالیتی بکنیم نمیشود همه چیز را آدم زیر پا بگذارد نظریات همه اکثریت گروه که این قابل تقدیس بود در ایران. تصمیم گرفتند که این را عنوان بکنند که براساس یکی از مواد آئین نامه گروه ایران نو یک عضو باید مرتب عضویتش را پرداخته باشد. حالا دکتر اقبال سه سال است نپرداخته به این دلیل نامه ای برایش نوشتم که آقا شما نپرداختید بالنتیجه شما دیگر عضو گروه ایران نو نیستید این زمانی است که نخست وزیر

بود به نظر من اهمیت داشت ممکن است اسمش را شجاعت جوانی گذاشت ولی اهمیت داشت.

سؤال : تصمیم گرفته شد این نامه نوشته شد کسی از اعضاء گروه اعتراض نکرد به این معنی که حالا شما این کار را می کنید برود بیرون یا بگوید من نیستم یا بهر دلیل که حالا بترسد یا بهر دلیل دیگری.

آقای شه میرزادی : نه ممکن است کناره گیری بعضی ها یک خورده کرده اند کمتر خودشان را نشان دادند ممکن است ولی بصورت اینکه چون این کار کردی این تصمیم را گرفتی من دیگر نمیآیم نه، نبود ولی خوب خیلی جاها این اتفاق میافتاد سؤال شما بسیار با معنی است در ایران خیلی این اتفاق میافتاد او هم آقای دکتر والا فوری نامه نوشت که آخر هیچوقت به من نگفته بودید اگر گفته بودید من . . . اینها هم گفتند وظایف هرکسی مشخص است شما قبول کردید ولی نپرداختید خوب ایشان هم تا آنجائی که من میدانم مخالفت خاصی با گروه نکرد ولی بعداً بعلمت اینکه حزب مردم درست شد و حزب ملیون درست شد و تصمیم گرفته شد که این دو حزب باشد و هیچ حزب یا گروه سیاسی دیگری نباشد مراجعه کردند هم از طرف ملیون هم از طرف مردم به ما که شما بیائید عضو این حزب بشوید البته این سن است که من اسمها یادم رفته یکی از اعضاء آنجا که الان یادم نیست.

سؤال : اعضاء گروه ایران نو.

آقای شه میرزادی : بله اعضای گروه ایران نو مأمور شد که با جناب آقای اعلم مذاکره بکنند برای حزب مردم.

سؤال : یعنی پس در گروه ایران نو ارتش هم بودند نظامی هم بود.

آقای شه میرزادی : نه نظامی اسمش چیز بود سرتیپی بود در گذشته اصلاً ما چیز نداشتیم این تحصیلکرده امریکا بود آمده بود تحصیل کرده بود یک کار آزاد میکرد در دانشگاه درس میداد یادم میآید بعداً اگر خواستید بهتان می گویم ایشان مأمور شده بود با حزب مردم صحبت بکند و از اینطرف هم یک عده ای که بیشتر با آقای دکتر اقبال آشنا بودند و کار هم باهاش می کردند مثل آقای دکتر جمشید آموزگار و عبدالرضا انصاری و غیره با دکتر اقبال با دستگاه ملیون صحبت می کردند. جالب این بود خوب در ایران نو در هرجائی که اتفاق میافتاد ما فکر می کردیم گروه ایران نو اتفاق نیفتاد ولی خوب افتاد این آقا یا یک نفر

دیگر رفتند با آقای اعلم مذاکره کردند امروز و فردا نتیجه اش را ما نفهمیدم یک چند روزدیگر.

سؤال : آقای اعلم به عنوان دبیر کل حزب مردم بود.

آقای شه میرزادی : بله، دبیر کل حزب مردم بود بعدگروه تشکیل شد خواستیم آقا چه شد اینها آمد گفت من رفتم صحبت کردم و حرفهای خیلی قشنگی زد و من خودم عضو آنجا شدم گفتیم آقا شما نماینده از طرف ما بودید یک عده ای بروند آنجا مطالبی صحبت بکنند یک فتوائی بدهید که ما بتوانیم تصمیم بگیریم که آیا برویم اینجا بهتر است با عقاید و برنامه هائی که ما داریم هدفی که ما داریم تطبیق می کند یک میلیون بیشتر یا هیچکدامش را نکنید گفتیم آقایان دست بطرف بنده دراز کنند من دستشان را فشردم این خیلی جالب است این همیشه در بین گروه ایران نو است که دست دراز کردند من فشردم. این که شد خوب یک دونفری گفتند ما میرویم آنجا یک دوسه نفری گفتند خوب آقا ما مردم را نمی پسندیم یک عده گفتند ملیون بگذارید ما تصمیم گرفتیم که آقا چون اصلاً به ما اجازه نمیدهند که فعالیت سیاسی بکنیم گروه ایران نو بهمین وضع غیر سیاسی ادامه پیدا کند یعنی به این وضع ادامه پیدا کند غیر سیاسی ما هم می نشینیم چائی می خوریم دیگر صحبت سیاسی به آن حد فعالیت نمی کنیم تا یکروزی باز اگر اجازه دادند خوب با همین جمعیت میرویم جلو بالنتیجه یک عده خوب مثلاً و دیگران تو کار دولت هستیم یک عده رفتند بطرف میلیون و عضویت منم همین کار را کردم یک عده هم رفتند حزب مردم اسم نویسی کردند و یک عده ه اصلاً نرفتند ولی این گروه چای خوردنش اینها ادامه دارد سالی یک جلسه داشت تا چندین سال داشت تا اینکه دیگر اصلاً این جلسات تشکیل نشد یعنی ۵ ، ۶ سال آخر قبل از انقلاب دیگر هیچ تشکیل نشد برای اینکه هرکسی یک فعالیتتهائی خودشان کرده بودند این که به جائی رسیده بود که وضع سیاسی هرکسی روشن بود چه رشته ای انتخاب کردند چه راهی را انتخاب کردند با کی آشنا شده با کی همکاری میکند معلوم بود این چیز نشد.

سؤال : در این گروه یک سؤال دیگر بکنم قبل از اینکه خارج بشویم از این بحث از این تعدادی که بودند تا آنجائی که من از صحبت هائی که شما می کنید عایدم شد این است که درست یک اکثریت اینها جوان بودند ولی بعضی ها که سنین بالاتر هم بودند مثلاً از مهندس طالقانی شما صحبت کردید یا دکتر اقبال اینها یک مثل اینکه بزرگتر بودند. دربین آنهائی که جوانتر بودند هیچ نوع سیستم رهبری یا سیاسی یا فکری یا انتکتوتل تکنیکی بهر طریقی که یک عده نگاه کنند بگویند خیلی خوب ما این چند نفر را قبول داریم

بعنوان اینکه در یک زمانی رهبری داشته باشند رهبر سیاسی داشته باشند این اصلاً به وجود آمد اینطوری یا هیچوقت مسئله به آنجا نرسید که به این طریق داستان جدا باشد.

آقای شه میرزادی : نه، چرا بنظر من یک کوری تشکیل شده بود. آن کور هم از همین اسامی است که من بردم یادم میآید به آن عنوان کار کردم. دکتر جمشید آموزگار بود، عبدالرضا انصاری بود تا حد زیادی هوشنگ رام بود ولی خوب هوشنگ رام یک رشته دیگری یواش یواش توی بانک عمران بود و طالقانی بود اینها می شود گفت کوری بود که جوانها نگاه می کردند که با اینها همکاری بکنند تعدادی که در آنجا بودند یک عده یک چند نفری بودند که در دانشگاه بودند حقیقتاً رشته خودشان انتخاب کرده بودند یعنی در دانشگاه تدریس می کردند کار می کردند آن فعالیت سیاسی که دیگران مثل من جوانها داشتیم که توی کار دولت آمدم پول بدهیم جلو کار بکنیم نداشتند. بالنتیجه این کوری که عرض کردم کسی تعداد بودند حالا شاید یک چند تا اسم دیگر یادم بیاید که آنها هم توی این کار یعنی به عنوان رهبر که سؤال می کنید رهبرسیاسی یا رهبر اداری این چند نفر بیشتر بخصوص طالقانی هم عبدالرضا انصاری جمشید آموزگار دیگران بهشان توجه میکردند که اینها چه می کنند و آنها هر سه خوشبختانه هم لیاقتش را داشتند و هم زحمتش را کشیدند و خوب هم پیشرفت کردند و دیگران هم خیلی ها را دیگران دستشان را کشیدند با خودشان بردند.

سؤال : شما تا سال ۱۳۵۹ در این قسمت که از نقطه نظر اداری .

آقای شه میرزادی : بله پابلیک آدمنیستریشن اصل ۴.

سؤال : در این سالها بودش که همچنین این مسئله معاونت ثابت اداری مطرح شد درست است پایه آن چگونه بوجود آمد او هم ایده اولیه اش از اصل ۴ آمده بود.

آقای شه میرزادی : بله، بله، علتش این بود که تغییراتی که در دولت میشد مرتب هر سال و هر دو سال یک دفعه نخست وزیر عوض میشد و هر دفعه که عوض میشد وزراء اش مسلم کابینه عوض میشد آن قابل فهم است ولی چیزی که قابل فهم نبود آن چیزی که ما دیده بودیم در خارج تحصیل کرده بودیم معاونین است که آنآ در مدت ۱۰ ، ۱۵ روز یکبار تمام معاونین عوض میشد وقتی که معاونین بروند وزیر هم جدید باشد

معاون هم جدید باشد، نخست وزیر هم جدید این دستگاه بدبخت وزارتخانه معلوم نیست کی می خواهد کارهای گذشته اش تصمیمات گرفته شده این را ادامه بدهد آن تصمیمات هرکس برای خودش یک نظریات خاصی دارد و براساس یک سیستم یک پرس وجوی خاصی نبود که بگوئیم این نوشته شده است و بر اساس آن میآیند یک کس جدید می خواند یک تشکیلات را اداره می کند یا رهبری می کند هرکسی برای خودش یک برنامه خاص و برای خودش خان سالاری از دستگاه خودش میآورد. روی این اصل گفتند که حالا که دولت عوض میشود آن را که نمیشود جلویش را گرفت در ایران وزیر هم که عوض میشود معاونین هم خوب معاون سیاسی دارد مثلاً وزارت کشور خوب اینها ممکن است عوض بشود یک معاون بگذارید که این معاون همیشه باشد این معاون ثابت اداری باشد ، باشد آنجا ببیند وضع اینجا چی چی هست چه میگردد چه تصمیماتی گرفته شده بخصوص راجع فرض کنید اصلاح وضع سازمانی اصلاح وضع بودجه شان بهبود وضع استخدامیشان یک کسی باشد که بتواند تعقیب بکند این کار را و از همه مهمتر از نظر ما شاید یک خورده خودخواهی نگاه می کنیم از نظر اصل ۴ ما با کی تماس بگیریم یکی باشد که ادامه بدهیم کارمان را بتوانیم به اینها راهنمایی بکنیم که ما مطالعه کردیم به این نتیجه رسیدیم شما این اعمال را که تصمیم گرفته بودید قبلاً انجام بدهید. این ایده علت شروع این عده و فکر اینکه یک معاون ثابت اداری باشد از این راه بود و انجام هم شد و بنظر من هم مفید بود. البته شما خودتان خوب میدانید توی وزارتخانه بعداً این دستگاهش خیلی تغییرات شد و معاون ثابت اداری هم تغییر پیدا می کردند ولی باز رویهمرفته خیلی بهتر از گذشته بود یک دفعه یک هیئت رهبری میآمد توی این وزارتخانه هیچ آشنائی هیچکس هم نبود که بتوانند به ایشان اعتماد بکنند چون کسی که میآید معاون بود مدیرکل هایش اعتماد نداشت شروع میکرد در مدت یکی دو ماه مدیرکل هایش را عوض می کرد. این عدم صورت قضیه دارد ایجاد میکرد.

سؤال : در این چند سال به اصطلاح پایه گزاری بسیاری از ایده هائی خودش که انجام می گرفت بین فعالیتهائی که شما می کردید و سازمان برنامه تازه داشت نضج می گرفت چه ارتباطی برقرار بود.

آقای شمیرزادی : ارتباط از نظر استخدامی و بودجه دستگاه اصل ۴ و پابلیک آدمنیستریشن خیلی کمک کرد به سازمان برنامه اما همیشه آنجا کارها خیلی سریعتر پیش میرفت به آن علتی که قبلاً عرض کردم برای اینکه کسانی که آنجا بودند افراد تحصیلکرده و افرادی بودند تجربه داشتند تجربه خوب داشتند در تشکیلات دیگر بعلمت اینکه حقوق بهتری میداد سازمان برنامه خودشان را منتقل کردند به سازمان برنامه چون مسلماً وقتی که شما با یک افراد تحصیلکرده مسائل جدید و نوین را راحت تر می فهمیدند بهتر می توانستند آن

کار را بکند اینکه اختلافی من متوجه نشدم این سؤالی که شما می کنید اختلافی باشد بین این دودستگاه نبود بلکه آنچه پیشنهاد اینجا میرفت به سازمان برنامه خیلی سریعتر قبول می کردند یا تغییرش میدادند و انجام میدادند و اولین نطفه مربوط به امور استخدامی کشور در سازمان برنامه پیاده شد زیر نظر دکتر. معتمد وزیری.

سؤال : که بعد از آنجا رفت به سازمان امور اداری و استخدامی شورایی عالی اداری آغاز شد.

آقای شه میرزادی : از آنجا منتقل شد و استقلال پیدا کرد بعد رفت به آنجا.

سؤال : بعد شما از اینجا رفتید به وزارت کشاورزی . قبل از اینکه باز بروید آنجا یک سؤال دیگر هم بکنم آن این هستش که شما وقتی که برگشتید به ایران که رفتید به بعد از آن مدت کوتاه کار آزاد و رفتید به اصل ۴ چه باعث شد که بروید به اصل ۴ .

آقای شه میرزادی : دو چیز دارد اصل . یکی نحوه کار آن چیزی که با روحیه من سازگار نبود در بازار بود که من از آنجا می خواستم خارج بشوم دو حقوق بود برای اینکه من یک دلائل خاصی هم داشته باشم حقوقی که من در اصل ۴ به من آفر میشد یا دستگاه دولتی بایستی مقایسه بکنید اصلاً قابل مقایسه نبود چون اگر کارمند دولت آنروز میرفتید نشانی که خیلی آسان بود برای ماها حقوق پایه یک می گفتند چیزی در حدود دویست و ده و دوازده تومان بود چیزهایی که کم می کردند ممکن بود ۱۵۰ تومان در ماه گیر شما میآمد من اصل ۴ روز اولی که شروع کردم ۱۰۰۰ تومان بود. آنهم ۱۰۰۰ تومان برای کسی که خانه داشت زندگی داشت پدر و مادر حقوق نسبتاً جالبی بود اما حقوقی نبود که باز بتواند تمام زندگی را تأمین بکند بعد از یک مدتی خوب این علت اولیه روحیه و طرز کار در یک جا آزاد بود که من قبول (پایان نوار یک آ)

شروع نوار ۱۶

مصاحبه را ادامه بدهم یک علتش هم خوب البته این بود وقتی که این اصل ۴ تشکیل شد کسانی که رفته بودند آنجا کار می کردند همه کسانی بودند که تقریباً ۹۹٪ کسانی بودند که از امریکا تحصی کرده بودند

و برگشته بودند بالنتیجه تعداد زیادی از رفقای هم تحصیلی و همدوران من در اصل ۴ شروع بکار کرده بودند و آنها هم خوب یک مشوقی بود که من با آنها دارم کار می کنم که یک دلیل می شود گفت سومی که آنجا شروع کردم.

سؤال : بعد شما از اصل ۴ رفتید به وزارت کشاورزی چطور شد که به وزارت کشاورزی رفتید.

آقای شه میرزادی : حالا عرض می کنم قبل از آنکه آنرا عرض بکنم اینهم را بگویم راجع به اینکه چرا افراد می رفتند اصل ۴ باز کار می کردند یک دلیل دیگر است حالا نمیدانم در باره من صدق بکنند ولی آن این بود حقیقتاً هیچ منبع سازمانی در ایران نبود که بتواند این کسانی را که با سرعت الان داشتند از آمریکا برمی گشتند تحصیلات بعد از جنگ رفته بودند خوب من از جنگ دوم رفته بودم به آمریکا سال ۱۹۴۶ رفتم و الان خوب صحبت از ۱۹۵۳ است وقتی که من زمانی که برگشتم تعداد زیادی داشتند از آمریکا تحصیلاتشان تمام شده بود بر می گشتند جایی نبود اینها را جذب بکنند هیچ جای دیگر نبود نه دولت می توانست اینها را جذب بکنند نه تشکیلات شرکتها سازمانهای خصوصی آنقدر بود که بتواند یک افرادی اینطوری خصوصی هم که استحضار دارید تمام چیزهای شخصی بود یک کسی آمده بود یک شرکتی درست کرده بود یک تولید فرض کنید مختصری که مال خودش بود غریبه را اصلاً نمی آوردند بالنتیجه تعداد خیلی زیادی از کسانی که آمریکا تحصیل کرده بودند در آن سالهای اولی که برگشتند جذب اصل ۴ شدند و خیلی افرادشان را به اسم می شناسید که در اصل ۴ اول شروع کردند بعد آن وقت رفتند و کسانی که مثلاً می آمدند می خواستند بروند در وزارت خارجه استخدام بشوند خیلی شان چند نفرشان من خودم استخدام کردم در پابلیک آدمنیستریشن آمدند آنجا یک ۶ ماه یکساله بودند تا بتوانند امتحانشان را آنجا بگذرانند. امتحان که دادند رفتند وزارت امور خارجه .

سؤال : حالا که این را شروع کردید باز قبل از اینکه از اینجا خارج بشویم یک دو تا سؤال دیگر بکنم از ایرانیانی که در اصل ۴ شروع کردند و افراد برگشته ای شدند بعداً چه کسانی را می توانید نام ببرید.

آقای شه میرزادی : برجسته اینکه از نظر اینکه مقامی پیدا کردند.

سؤال : از نظر اینکه وارد شدند کار دیگری نبود آدم هایی که شما آنجا دیدید که افراد کار آمدی بودند

افراد آگاهی بودند، افرادی بودند که بعداً هم در بعضی از زمینه های دولت، بخش خصوصی نقش هائی عمده ای را ایفا کردند.

آقای شهمیرزادی : از اول بگویم اسامی که بردم در مرحله اول آقای دکتر جمشید آموزگار بود از اصل ۴ شروع کردند قسمت بهداشت . آقای عبدالرضا انصاری اصل ۴ شروع کردند هوشنگ رام در اصل ۴ شروع کردند بعد رئیس بانک عمران شدند و مثلاً قاسم رضائی که در امور اداری اصل ۴ موجب شد و دانشکده ای، در دانشکده علوم اداری تأسیس شد درحقیقت اصل ۴ بود که این برنامه را درست کرده بود یک عده ای را اینترویو (Interview) یک عده از این جوانهایی که تحصیل کرده بودند اینها را فرستاد به دانشگاه کالیفرنیا یو اس سی درجه دکترا در علوم اداری گرفتند یا فرض کنید آقای دکتر کاظم زاده و خیلی اینها بودند که مرحوم ناصر گل سرخی که وزیر منابع طبیعی شد اینها در اصل ۴ و خیلی ها در اصل ۴ بودند حقیقتاً اگر بخواهیم اسم ببریم زیادند تعداد خیلی زیادند که مقاماتی گرفتند در دولت و فعالیتهائی در دولت کردند یا در کار آزاد کردند که موفق هم بودند منوچهر نیکپور بالاخره وزارت کار مقامات داشت در کار آزاد موفق بود یک فرد موفق بود او در اصل ۴ شروع کرد کسانی که مثلاً معاون وزارتخانه شدند خیلی بودند معاون وزارتخانه شدند مثلاً علی نیامی بود که بعداً در دانشگاه تدریس می کرد او از اصل ۴ شروع کرد و معاون وزارت کشور شد امیرنخعی بود معاون وزارت فرهنگ شد او هم از اصل ۴ شروع کرد یا احمد تقوی بود که در سازمان برنامه امور مالی را در دست گرفته بود.

سؤال : یعنی در واقع اصل ۴ یک منبع اصلی و بسیار مهمی شد برای تربیت حالا نگوئیم تربیت این است که گروه قابل ملاحظه ای از کسانی که بعداً در ایران صاحب مشاغل کارهای مختلف شدند در اینجا تجربه اندوختند از اینکه چه باید بشود چه نشود.

آقای شهمیرزادی : این مثل یک بُرد پرس است حقیقتاً شاید یک بُرد پرس بود شما می رفتید روی او می پریدید و جای دیگری نباید به پرید بُرد دیگری نبود که شما بتوانید به پرید شنا بکنید تنها جائی بود اصل ۴ بود شما برمی گشتید بالاخره حالا تعدادی که از امریکا برمی گشتند در آن زمان مسلماً وضع خانوادگیش طوری بود که می توانستند زندگی خانواده خانه خودشان داشته باشند اکثریتشان ولی با این وصف اینها می خواستند کار بکنند حقوقی بدست بیاورند. اولین جا، تنها جا ، تنها جا، اصل ۴ بود در آن زمان صحبت از ۱۹۵۳، ۱۹۵۴، ۱۹۵۵، ۱۹۵۶ می کنیم چون هیچ کار عمرانی مملکت شروع نشده بود.

صحبت سازمان برنامه، برنامه هفت ساله بود ولی حقیقتاً هنوز راه نیفتاده بود به آن معنی یک مقدار راهسازی میکردند از نظر عمران مملکت کار دیگرشان . یک مقداری مدرسه خوب آنها اگر سازمان برنامه هم نبود میشد. اما سازمان برنامه اصلی از زمانی شروع شد که ابتهاج آمد سر کار بنظر من و بعداً دیگران آمدند یا کسی که خیلی خدمت کرد آقای اصفیا بود اینها موجب شدند که بعد عمران مملکت به عنوان سازندگی پیشرفت . در آن اول چه جایی نبود هیچ جایی نبود نه تشکیلات خصوصی بود بالنتیجه کسانی که میآمدند هم لیاقت داشتند هم تحصیل داشتند هم هوش داشتند می توانستند کار بکنند فعالیت بکنند اینها جای دیگر نبود آمدند اصل ۴ از اصل ۴ رفتند به جای دیگر اصل ۴ را من بعنوان یک ترینینگ میدانم بعنوان یک جایی میدانم که موجب شد که جمعیت بیاید آنجا یعنی جوانان تحصیلکرده بیایند آنجا یک مدتی بتوانند یک حقوقی بگیرند یک زندگی بکنند بعد بروند آن کاری را که خودشان می خواهند تعقیب بکنند پیاده بکنند بروند آنجا.

سؤال : درست است به صورت ترینینگ نه. باز سوال ترینینگ می کنم این رد شدن از اصل ۴ یعنی گذشتن از این تونل اصل ۴ یا این بُرد اصل ۴ یک نوع فرهنگ حالا هرچه اسمش را بگذارید فرهنگ توسعه، فرهنگ نوسازی، فرهنگ آینده نگری، فرهنگ غربی یک چیزی را ایجاد نمی کرد که بین افرادی که از اینجا رد میشدند یک نوع لیزون (Liaison) حداقل فکری در یک حدی ایجاد بکند.

آقای شهمیرزادی : صد درصد برای اینکه فرمایشاتتان کلاً صحیح است. برای اینکه اینها که وارد می شدند در مرحله اول به نام اصل ۴ می توانستند وارد تشکیلات دولتی بشوند و بروند مذاکره بکنند از طرف اصل ۴ یا با یک نمایندگی که از طرف اصل ۴ می آمد. این آشنائی با تشکیلات دستگاهها را اصل ۴ موجب می شد شکی نبود و بعد آشنائی که در بین، من هرچه اسم ببریم باز برمی گردم به ۷ ، ۸ تا اسم یا من حداکثر آن لیست را داشتم ۳۰ ، ۴۰ تا اسم شما اینها را می بینید این ۳۰ ، ۴۰ تا در گروه ایران نو بودند تعداد زیادشان در اصل ۴ بودند بعد تعداد زیادشان در انجمن فارغ التحصیل دانشگاه امریکا بودند بعد آنوقت بیائید این را وقت کردید وارد دولت می کنید در آن زمانی که اینها به مقام میرسند همه با هم در یک سکوهای مختلفی داشتند خدمت می کردند این آشنائیشان در اصل ۴ خیلی مهم است مسلم است من یک عده ای را اسماً شناخته بودم یک دفعه در امریکا دیده بودم ولی آنجا که آشنائی با ایشان پیدا کرده بودم در اصل ۴ بود میشود گفت در گروه ایران نو هم بود آنجا هم بود ولی اصل ۴ هر روز کار می کردیم هر روز همدیگر را می دیدیم کاملاً صحیح بود از این آشنائی کاملاً صحیح است از این که با دستگاه دولتی آشنا

باشوند کاملاً صحیح است که از این تونل که می‌گذشتید شما یک قدرت هرچه حالا بخواهید حساب بکنید یا نفوذ غرب است یا هرچه بود اثر می‌گذاشت در کسانی که آنجا بودند کاملاً صحیح بود.

سؤال : مطالبی راجع به این زمینه هست که شما بخواهید باز صحبت بکنید.

آقای شهمیرزادی : نه، نه وزارت کشاورزی فرمودید چرا من رفتم آنجا دیگر من ۵ سال در اصل ۴ کار کرده بودم بالاخره موقعش این است که Move بکنم به جای دیگر ولی موقع اتفاقاً این شانس پیش آمد آقای دکتر جمشید آموزگار وزیر کشاورزی شدند آن آشنائی که باهاشان داشتیم از جلسات مختلف، گروههای مختلف، اینها دعوت کردند من رفتم آنجا به عنوان مدیرکل دفتر شروع به کار کردم.

سؤال : مدیر کل دفتر وزارتتی.

آقای شهمیرزادی : بله با خودش مستقیم کار می‌کردم از قضا دفتر زیر نظرم بود ولی کارهای دیگر اسایمنت های مختلفی غیر از کار دفتری به من میدادند یک بررسی هائی مسائلی که در جاهای دیگر شهرستان اتفاق می افتاد تا زمانی که دکتر اقبال کابینه اش سقوط کرد و آقای دکتر آموزگار بیکار شدند من با اطلاعاتی که قبلاً دادم این چیزهای معمولی بود معاون عوض میشدند، مدیرکل ها هم عوض میشدند خوب ما هم مسلماً عوض میشدیم. در وزارت کشاورزی حقیقتاً دورانی نیست که من بتوانم چیزی در اینجا بگویم که قابل استفاده باشد چیزی نبود آن دورانی که من دیدم خیلی معمولی بود مهمترینش شاید بگویم در آن زمان بود که قانون اصلاحات ارضی نوشته شد در وزارت کشاورزی و دکتر آموزگار روی این کار می‌کرد. آنچه که تهیه شده بود روزهای اول و آنچه که مجلس تصویب کرده بود آن چیزها اصلاً مسخ شده بود و چیزهای مختلف آن و همین بود که آن قانون را گذاشتند کنار یک حالت انقلابی ایجاد کردند امثال آقای ارسنجانی اینها آمدند که آن کارهایی را کردند که خیلی از ماها امروز می بینیم که کارهای اشتباهی بود در آن زمان به آن سرعت به آن اعمالی که انجام داده بودند. ولی قانونی که نوشته شده بود توسط متخصصین کاملاً مسخ شده بود تا زمانی که از مجلس گذشت و در آن موقع نظرتهان هست کسانی که در مجلس بودند بیشترشان مالک بودند ملاکین بزرگ و نگذاشتند آن قانون بگذرد این یکی از آن چیزهایی است نقطه هائی است که من مدتی در وزارت کشاورزی کار کردم یادم است البته چون با خود وزارت کشاورزی و جاهای دیگر من از نظر امور اداری اینها کار کرده بودم سعی کردم یک رشته های نوینی در کار دفتر و قسمتهای دیگر وزارت

کشاورزی با کمک وزیر وقت انجام بدهم این تغییرات کوچک را ولی وزارت کشاورزی یک دریائی بود مثلاً سازمان جنگلها بود یک دریای وحشت انگیز از فساد و تیپی که آنجا کار می کردند کسانی که مدیریت می کردند خیلی از آن نظر و سالها هم طول کشید تا بتوانند یک تغییراتی توی آن بدهند یا مثلاً خالصه که تمام اراضی دولت دستش بود و تشکیلات آنها عنوانی که ما قبول بکنیم نداشت . در آن زمانی که من آنجا بودم نتوانستیم تغییرات زیادی بدهیم انا چیزی که آنجا پیش آمد این بود که با آمدن دکتر آموزگار که با وزرای قبلی خیلی فرق داشت جوانتر بود و به چیزهای نوین علاقمند بود و جذبش می کرد وارد تشکیلات وزارتخانه می کرد این تفاوتی که او داشت با وزراء دیگر موجب شد خیلی جوانهای تحصیلکرده در امور کشاورزی وارد وزارت کشاورزی بشوند.

سؤال : یعنی حضورش در آنجا عده زیادی را جلب کرد به وزارت کشاورزی.

آقای شهمیرزادی : بله، استخدام کرد بالاخره به طرق مختلف یک حقوقی برایشان تامین کرد مثلاً من ، من نمی توانست حقوقم را تامین بکنم در آن زمانی که من آمدم نمی توانست آن چیزی که من حقوق در آنجا گرفتم یک چیزی در حدود دوبرابر آن از جاهای دیگر حقوق به من میرسید اصلاً خارج از وزارت کشاورزی قانونی نه غیر قانونی. قانونی از وزارت دارائی میرسید این راهها را پیدا کرد که بتواند جوانها را بکشد والا اگر یک وزیر معمولی که خوب همانطور که محافظه کار بود ریسک حاضر نبود بگیرد امکان نداشت که بتواند یک عده تحصیلکرده را وارد وزارت کشاورزی بکنند. خیلی از مهندسين کشاورزی که حتی در ایران درس خوانده بودند حاضر نبودند آنها آمدند در وزارت کشاورزی مشغول کار شدند. خیلی ها هم بودند که همانجا هم وزیر شدند مثل ناصر گل سرخی آن زمانی بود که آقای دکتر آموزگار آمد او را مدیر کل وزارت کشاورزی کرد و با من و او میرحیدر یک عده دیگر یکنفر دیگر هم هست حالا اسمش را نمی برم که با ما مدیرکل شد که بعد وزیر کشاورزی شد اینها کسانی بودند که بیشتر آقای دکتر آموزگار آوردند آنجا وزارت کشاورزی علتش این بود که خودش معتقد بود که یک عده تحصیلکرده و جوان باید بیایند غیر از این حقیقتاً من کاری دیگر نمی شد اولین دو سال خیلی کوتاه بود و بعد هم باز ما در رأس نداشتیم مثلاً دکتر اقبال خودش آنقدر معتقد به تغییرات خیلی سریع نبود که بتوانیم کمک کنیم و حمایت او را داشته باشیم و بتوانیم تغییراتی بدهیم .

سؤال : این مطلبی که راجع به همین مسئله حقوق صحبت کردید یا طبیعی است جوانی که تحصیلکرده می

بایستی زندگی بکنند از یکطرف دیگر این آوردن جوانان سر کار تمام اینها یک مقدار آن زمان می گفتند بعد هم حداقل بعضی ها روی این تاکید می کنند که تضادهای عمده ای را در نظام اداری فکر کنید نظام اداری اجتماعی و سیاسی ایجاد کرد آیا اتفاقاً گریزی این را شما چه جوری می بینید یعنی چطور بود اگر این بنظر من میآید اینطور که شما می گوئید از یکطرف برای اینکه حسن شهمیرزادی برود به وزارت کشاورزی کار بکنند می بایستی برایش یک امکاناتی را ایجاد بکنند از طرف دیگر ایجاد چنین امکاناتی ایجاد درعین حال یک مقدار اشکال می کرد برای کسانی که کاردهای سنتی این وزارتخانه ها بودند این تضاد آیا اصلاً قابل حل بود و می بایستی به عنوان یک تضاد معمول یک چنین شرائطی بهش نگاه کرد.

آقای شهمیرزادی : بنظر من معمول این جور چیز قابل قبول است غیر از این راه دیگری ندارد. تنها راهی که شما بتوانید پیدا بکنید این است که بتوانید پولش را داشته باشید حقوق همه را اضافه بکنید و بعد دو بگوئید همه این حقوقهایی را که میخواهید اضافه بکنید باید این شرائط را داشته باشند ۹۹٪ کسانی که در دستگاه دولت کار می کردند شرائط این چیزی که حقوق بیشتر بگیرند نداشتند. تحصیلاتش را نداشتند، تجربه اش را نداشتند، طرز فکرشان آن نبود و از همه بالاتر همیشه هرکشوری دربودجه گرفتاری دارد شما الان نگاه می کنید در بودجه گرفتاری دارند به اندازه کافی هیچوقت پول نیست برای اینکه بتوانند این تضاد را برطرف کنند این است که به آن طرف هم حقوق بیشتری بدهند امکان نداشت چون آن تعداد خیلی بیشتر بود تا این تعدادی که شما می خواهید استخدام بکنید و لازمش دارید. این آقای ایکسی که در انگلیسی تحصیل کرده در رشته مهندسی تحصیل کرده مهندسی آب تحصیل کرده و شما در وزارت کشاورزی به این لازم دارید که در اداره آبیاری کار بکنند این حقوقش پنج هزار تومان است و چهار هزار تومان آن زمان مثلاً سه هزار تومان است کسی که بعنوان یک مهندس ، مهندس نیست در آبیاری الان آنجا کار می کند که ۵۰ نفر هستند می گیرند ۹۹۰ تومان شما برای اینکه تضاد نباشد یا این را مهندس انگلیسی را باید ۹۹۰ بدهید که نمیآید برایت کار بکنند یا آن ۵۰ تا را باید ۹۹۰ را بکنید سه هزار تومان مطابق این که این تضاد از بین برود امکان ندارد چاره نبود جز اینکه این را بیاورید و بتدریج بتوانید آنها را ببرید بالا بیک نحوی راضی نگهدارشان ولی اصل اینکه این را از دست ندهید این بیاید آنجا که بتواند کار آبیاری مملکت یا حفاظت از منابع آب را که بتواند انجام بدهد چون آنها را دیگر وارد نبودند به این کار بنظر من هیچ راهی نبود چون چاره ای نبود جز این کار را بکنید شما الان هم در جاهای دیگر کشورهای دیگر نگاه کنید همین کشور امریکا نگاه بکنید حقوق کسانی که در دستگاه دولت کار می کنند همیشه کمتر از حقوق کسانی است یا درآمد کسانی است که در شرکتهای خصوصی کار می کنند. شرکت خصوصی وجود دارد در ایران باید

بیاید برای دولت کار بکند برای اینکه بیاید برای دولت کار بکند باید حداقل زندگیش تأمین باشد و از همه مهمتر شرایط حداقل زندگی این جوان را تأمین بکنید این جوان کمتر بطرف فساد میرود. در ایران فساد بود جلب میکردند جذب میکرد افراد را ولی آن نرود باید حقوقش تأمین بشود بنظر من تمام این دلائل این نیست که راه دیگری نبود.

سؤال : یک سؤال دیگر می توانم بکنم با جمشید آموزگار شما کار میکردید دوسال باهاش خیلی نزدیک کار می کردید آشکارا جمشید آموزگار تأثیر خیلی مثبتی داشت بر روی جوان ها و روی دیگران که باهاش ارتباط برقرار می کردند بنظر میآید از کل اینها یک سمبولی بود آن کارفرمایان با خودش چطور بود.

آقای شه میرزادی : مشکل بود.

سؤال : چطور؟

آقای شه میرزادی : بد منصب است جمشید از رفقای خیلی نزدیک من است ولی بد منصب یعنی پشت میز اصلاً یک شخصیت دیگر است از میز که بلند میشود کاملاً معکوس است یک رفیق خوبی است همکار خوبی است خیلی خوش فکر است آنچه که از دستش در بیاید بریاید کمک می کند پشت میز یک حالت دیگر داشت یعنی خیلی خشک بود بنظر من به من هیچوقت بی ادبی نکرد حقیقتاً بگویم بی حرمی کرده باشد درعالم دوستی نکرد ولی خوب خیلی خشک بود جمشید خیلی رفیق دارد و بسیار رفقاییش در خارج هستند یعنی آنهایی هستند که مستقیماً باهاش کار نکردند آنهایی مستقیم زیر دستش کار کردند به سته می آمدند برای اینکه جمشید خیلی سریع میفهمد قبول دارید یا نه خیلی سریع فکر مطالب را خوب درک می کند خیلی اوقات می شود که از خیلی افراد جلو است و بهمین علت اگر اشتباه می کرد آن قدر سریع آن مطلب را عنوان می کرد که طرف دیگر نمی توانست مقاومت بکند و وقتی خارج میشد از دفتر می دید که اشتباه کرده می توانم این مطلب را بهتان بفهمانم یا نه چه می گویم از این نظر خیلی سریع خیلی باهوش است حافظه اش معرکه است حالا اینجا می گویم خیلی جالب است در یکی از جشن های درختکاری بود که اولین بار بود در خوزستان بود آن جشنهای درختکاری ایشان وزیر کشاورزی بودند با هم رفتیم به خوزستان که شاه میآمد آنجا که ایشان یک چیز را نطق بکند توی راه مدیرکل یا رئیس سازمان خالصه یک نطق را سخنرانی تهیه کرده بود برایشان آن کسی بود که اعتقاد داشت به ایشان تهیه می کرد. تهیه کرد داد به

ایشان و جمشید توی ترن نگاه کرد بعد رفتیم به . . . موقعی که اعلیحضرت آمدند ایشان رفتند پشت میکروفون که صحبت بکنند ما همش انتظار داشتیم دست کند توی جیبش و این مطلب سخنرانی را دریاورد دریاورد همینطور شروع کرد صحبت کردن از اول تا آخر همه را عین آن چیزی را که یکدفعه خوانده بود گفت و با یک اختلاف که یک تغییر را همانجا گفت این درست نیست اینطوری بشود این لغت و آن اصلاحیه را خواند حقیقتاً مثل اینکه قرائت کرد این حافظه اش بود خلی خوب بود حالا چطوری است نمیدانم حافظه اش بینهایت خوب بود شما اگر می شناختیش که این پشت میز نشسته آن حالت را دارد خیلی راحت می توانستید باهاش کار کنید اگر نمی شناختیش خیلی سخت بود من روزهای اول برایم خیلی سخت بود برای اینکه من در یک عوالم دیگر او را می شناختم درعالم دوستی می شناختم در سوشال می شناختم در عالم گروه ایرانیان می شناختم در عالم انجمن فارغ التحصیلان می شناختم و این آشنائی یک دفعه که رفتم باهاش کار بکنم اوایل برایم خیلی مشکل بود دیدم که آن چیزی که من می بینم آن نیست که از جمشید می شناسم بعد که باهاش آشنا شدم بیشتر درکار دیگر برایم مشکل نبود و حتی بعداً که ایشان وزیر کشور شد و یا وزیر دارائی بود لطف کردند از من خواستند که بروم باهاشان کار بکنم ولی کارهای من طوری بود که دیگر نتوانستم که مستقیم باهاشان همکاری بکنم ولی حقیقتاً دوست داشتم باهاش کار بکنم مشکل نبود.

سؤال : از وزارت کشاورزی شما رفتید به سازمان آب و برق خوزستان یک به اصطلاح انتقال چگونه انجام گرفت.

آقای شهمیرزادی : در مرحله اول بیکاری من بیکار شدم دولت اقبال رفت وزیر کشاورزی رفت منمم بیکار شدم یعنی از وزارت کشاورزی آمده بودم بیرون. وزیر جدید که آمد عوض کرد تغییرات اداره را وزیر جدید هم آقای ابراهیم مهدوی بود در همان موقع هم آقای عبدالرضا انصاری وزیر کار بود در زمان دکنتر اقبال که هیئت دولت رفتند ایشان هم بیکار بود خوب ما هم سابقه رفاقت و دوستی با هم خیلی کار کردیم در جاهای مختلف .

سؤال : در ابتداء امر در اصل ۴ هم آقای عبدالرضا انصاری بود.

آقای شهمیرزادی : بله آنجا هم ما با هم کار کردیم بعد ایشان که رفته بودند خزانه دار شده بودند من با او

همکاری کردم یک دفتری برایش تشکیل دادم بعنوان دفتر تحقیقات و تجسسات اقتصادی برای خزانه داری که در آنجا یک کارهای مختلفی از نظر اقتصادی، مطالعات اقتصادی اینها و آن خودش جالب است و یک مطلب دیگری است خوب رابطه چیز هم داشت یعنی رابطه وزارت کشاورزی که آمدم باز رابطه با آقای انصاری مرتب داشتیم یکی از دلائلش همین بود که حقوق من بود که حقوق من را اینجا نمیشد تأمین بکنند با کمک عبدالرضا انصاری از خزانه داری آن دفتری که تشکیل شد حقوق من تأمین شد که زندگی بگذرد خوب آقای دکتر آموزگار هم علاقه داشتند که به یک نحوی حقوق من تأمین بشود آنکه رابطه دوستی مان را داشتیم تا اینکه بعد از وزارت کشاورزی و دولت اقبال که سقوط کرد آقای عبدالرضا انصاری ما هر دو مان بیکار بودیم یکرزی عنوان کردند یک تشکیلاتی است بنام مؤسسه عمران خوزستان . مؤسسه عمران خوزستان را سازمان برنامه موافقت کرده بود و تشکیل بشود در خوزستان توسط یک شرکت مهندس مشاور که دولوپمنت رسورس کورپوریشن بود (Development Resources Corporation) که قراردادی با ایران بسته بود در زمانی که آقای ابتهاج رئیس سازمان برنامه بودند این مؤسسه تشکیل شده ولی الان در اثر قرضی که دولت ایران از بانک بین الملل ۴۲ میلیون دلار برای شد دز عمران خوزستان گرفته آنها عنوان کردند که بانک باید یک سازمان دولتی تشکیل بشود فقط برای این کار و آن سازمان هم براساس پایه تی وی ای (. . .) . و این سازمان هم الان قانونش از مجلس . . . چیزهایی که عرض می کنم آقای انصاری او هم می گوید قانونش تازه از مجلس گذشته و این را به من انصاری دادند که مطالعه بکنم من می خواهم تو هم مطالعه بکنی و به من داد پیشنهاد می کنم که من بیایم مدیر عامل این سازمان بشوم تو هم مطالعه بکن ببین دوتائی با هم تصمیم بگیریم می خواهی کار آینده مان در این رشته بکنیم یا نه . در نتیجه با هم در حقیقت سازمان آب و برق خوزستان را ما در یک اطاقی در حزب ملیون تشکیل دادیم یعنی از آنجا شروع کردیم با هم در آن اطاق نشستیم مطالعه کردیم .

سوال : شما و آقای عبدالرضا انصاری .

آقای شهمیرزادی : بله، قانونش که البته قبلاً سازمان برنامه زحمتش را کشیده بود هیئت دولت تعداد مسلماً خیلی زیاد رویش کار کرده بودند آن قانون را البته همه قوانین را چیزهایش را بانک بین الملل رویش نظر داشت که می گفت من ۴۲ میلیون دلار میدهم یک سازمان مستقل می خواهم اینجا بیاید اداره بکند من اگر ۴۲ میلیون دلار می دهم نمی خواهم یک تشکیلاتی از وزارت دارائی، حسابرس وزارت دارائی، ممیز فلان سازمان و برنامه اینها بخواهند بروند یک اداره عمرانی در وزارت کشور تشکیل بدهند که خوزستان را

بخواهد عمران بکند با این ۴۲ میلیون دلار باید سازمان مستقل بشود اینها را تهیه کردند حالا قانونش گذشته چیزش هم آئین نامه اینها گذشته آن جور نشسته ایم از آن جا یعنی منظور من این است که من و او به تنها این کار را نکردیم قبلاً این کارها شده بود سازمانش تصویب شده بود قانونش تصویب شده قانون ایجاد سازمان آب و برق خوزستان و مقرراتش هم که باید آئین نامه می نوشتیم آئین نامه نوشته شده بود توسط مجلس شورایی هم تصویب شده بود. این را نشستیم مطالعه کردیم از آنجا شروع کردیم خوب یک چند روزی طول کشید دیدیم حقیقتاً مطلب مطلب جالبی است برای اینکه بیشتر بفهمیم گفتیم خود مؤسسه عمران خوزستان هم من بروم بدون اینکه بدانم من کی هستم چکار می خواهم بکنم یک مطالعه بکنم این صحبتها بود.

سؤال : ببخشید شاید الان گفتید من نفهمیدم مؤسسه عمران خوزستان در کجا تشکیل شده بود.

آقای شهمیرزادی : در اهواز تشکیل شده بود توسط دولوپمنت رسورس کورپوریشن این مؤسسه یک تشکیلات امریکائی بود در حقیقت اسم ابرانی داشت و برای عمران آنجا سازمان برنامه پول میداد به این دولوپمنت رسورس کورپوریشن که ریاستش با لیلیانتال و بعد کلاپ بود و عالی ور بین این سه نفر مهم بودند لیلیانتال کلاپ عالی ور که هر سه فوت کردند وجوه کارهای عمرانی میدهند به آنها و آنها از طریق مؤسسه عمران خوزستان خرج می کردند. مؤسسه عمران خوزستان تحت نظر دقیق کامل و کنترل خود امریکائیه دولوپمنت رسورس کورپوریشن بود. آقای انصاری گفتند که من توی این قبل از اینکه بروم وزارت کشاورزی در اصل ۴ بودم از مؤسسه عمران خوزستان به من مراجعه کردند شما علاقه دارید که در این جرار چیز بکنید کار بگیرید شغلی بگیرید من گفتم آره اگر در تهران باشد آره. آنها گفتند نه ما در خوزستان داریم منم چیز نکردم حالا بعنوان این میروم که ببینم یک اطلاعاتی اینطور خوب رفتیم یک مطالعاتی کردم دیدم افرادی که آنجا هستند زحمتی که دارند می کشند برنامه هائی که می خواهند پیاده بکنند آن برنامه های اصلیشان را گرفتم آن سازمان برنامه را خواندم و با آقای انصاری به این نتیجه رسیدیم که حقیقتاً یک جایی است که ما می توانیم خدمت بکنیم ولی یک جایی است اگر آنچه که قانون نوشته من برایتان پیدا کردم آوردم آن روز قانون نوشته حقیقتاً یک تشکیلاتی است که خیلی از دست ما می تواند یک کارهایی بر بیاید که انجام بدهیم از نظر عمرانی چون یک سازمان کاملاً مستقلی بود هیچکس نمی توانست درش دخالت بکند از نظر حقوق از نظر استخدام از نظر بودجه تماماً توی دست خود سازمان بود که باید به تصویب قائم مقام نخست وزیر در سازمان برنامه برسد که آن موقع وزیر مشاور نبود قائم مقام نخست وزیر بود در سازمان

برنامه هرکسی که رئیس سازمان برنامه بود قائم مقام نخست وزیر بود و او هم می توانست تمام اختیارات را تفویض بکند با حق توکیل غیر به مدیرعامل سازمان آب و برق خوزستان شما و آقای انصاری مدیر عامل بشوید منم با شما کار بکنم ما همه گونه اختیار را می توانیم بگیریم بشرطی که درست کار بکنیم کار ما روش صحیح درش باشد ایشان قبول کرد این سمت را بگیرند بعد از یکماهه یکی دفتری سازمان برنامه اصرار کرد که در خود سازمان برنامه اطاقی بدهند ما گفتیم نه این سازمانی است که می خواهد استقلال داشته باشد محل اجاره اش محل زندگیش هم باید مستقل باشد درخارج از سازمان برنامه نزدیک آنجا یک جایی را اجاره کردیم از آنجا شروع کردیم با استخدام منشی بعد افرادی که بعداً بصورت متخصص آوردیم یا بصورت کارهای اداری را این از اینجا شروع شد این علتی که رفتیم هم من بیکار بودم و هم آقای انصاری بعداً پیشنهادی که شد یک همچین سازمانی تشکیل می شود با این توضیحی که دادم بسیار فرصت غیر مفتنم خوبی است برای ما که بتوانیم یک فعالیتی انجام بدهیم و من حقیقتاً خوشحالم آن دوران را که آن تصمیم را گرفتیم و آن دوران را خیلی خوب گذرانیدیم بعد وارد می شویم که چه فعالیتهائی آنجا کردیم و چه مثبت بود فقط به دست من و آقای انصاری نبود حقیقتاً یک گروه خیلی خوبی توانستیم دور خودمان جمع بکنیم با استخدام تحصیلکرده هایی که در امریکا بودند و با هیئت هائی که فرستادیم اینجا اولین هیئت خود آقای انصاری و من با دو نفر که آمدیم امریکا و تمام شهرهای امریکا قرار گذاشتیم با محصلین که هنوز محصل بودند با اعلانی است که توی روزنامه ها کردیم در فلانروز فلان هتل در فلان شهر شیکاگو، نیویورک، واشنگتن، سانفرانسیسکو، لوس انجلس و فکر می کنم هوستون هم بود.

سؤال : در چه وقت و درچه سالی است .

آقای شهمیرزادی : در ۱۳۴۰ اواخر ۱۳۴۱ که می شود ۱۹۶۲ که اولین هیئتی است که آمدند به چیز چون تازه سازمان تشکیل شد یعنی سازمان آب و برق خوزستان را حالا به تاریخ شمسی خودمان بگوئیم در اول فرودین ۱۳۴۱ در خوزستان مستقر شد قبلاً بود ما آمدیم شروع کردیم درتهران یک دفتری داشتیم در آنجا تشکیل شد که تعدادی از فعالیتهای مؤسسه عمران خوزستان را تحویل گرفت و خودش اداره کرد خود سازمان آب و برق خوزستان که اولین کسی هم رفت آنجا من خودم بودم که رفتم به آنجا و کارها را تحویل گرفتم شروع کردم به فعالیتهای مختلف که بعداً و همه کارها را تحویل گرفتیم از مؤسسه عمران خوزستان.

سؤال : مؤسسه عمران خوزستان حالا رئیسش امریکائی بود یا ایرانی بود.

آقای شه‌میرزادی : امریکائی بود.

سؤال : یعنی تمام به اصطلاح کسان ایرانی بودند.

آقای شه‌میرزادی : نه فقط رئیسش امریکائی بود بلکه رئیس هر دایره هر اداره هم امریکائی بود یا خارجی بود. بطور مثال از نظر تشکیلات اساسیش سازمان آب و برق یا مؤسسه عمران خوزستان یک قسمت برق بود یک قسمت آبیاری بود یک قسمت طرح نیشکر بود یک قسمت سد دز بود این چیزهای اساسی بود ولی آن چیزی که از نظر اداری بود همین دفاتری است که شما کاملاً اطلاع دارید ترانس فورتیشن بود (. . .) که مثلاً ماشین الگوی اتومبیل های مختلف را داشتند تعمیرش و غیره، قسمت حسابداریش بود بودجه اش بود خریدش خیلی مهم بود روابط عمومی بود پرسنل بود تمام رشته های مختلفی که از نظر اداری لازم است اینها هم همه یک امریکائی بود در رأسشان یا خارجی بودند. موقعی که ما در آنجا شروع کردیم مؤسسه عمران خوزستان سازمان آب و برق خوزستان را شروع کردیم در جنوب یک چیزی در حدود با سد دز یک چیزی در حدود ششصد و خورده ای خارجی کار می کردند آنوقتی که خارجی می کرد یک تعدادشان خارجی بودند که در سطح پائین بودند که در سد دز کار می کردند ایتالیائی بودند که مقاطعه کار ساختمان سد دز ایتالیائی بود تعدادی که ایرانی بودند و تحصیلات ایرانی خوب خیلی زیاد کارهای مختلف می کرد تحصیلاتی داشتند که من اولین جلسه ای تشکیل دادم از ایرانیها که اینها یک تحصیلاتی داشتند با من کار می کردند حدود ۶ ، ۷ نفر بودند بقیه خوب یک عده مترجم بودند با امریکائی ها کار می کردند یک عده آسیستانشان بودند تحصیلات داشتند و این اواخری که من آمدم از آنجا بعد از ۴ و ۵ سال استاف میتینگ (Staff Meeting) داشتند که اولش همه امریکائی بودند و خارجی بودند یکی دو نفر ایرانی بودند که کارهای حسابداری و روابط عمومی را می کردند می آمدند توی آن جلسات استاف میتینگ هفتگی می نشستند آن روزهای آخر همه ایرانی بودند این جزئی بود که ما لذت می بردیم از این کار که الان دارد چه شد و اینها هم در آن مرحله اول همانطور که عرض کردم با آمدن ما به امریکا و تشویق ایرانیهایی که جوانهایی برگردند به ایران و بعداً استخدامشان بکنیم و تعدادی نه خیلی زیاد نمی توانم بگویم تعدادی را ما حتی مخارج تحصیلی اواخر سالهای آخرش را بهشان دادیم که تمام بکنند در آن رشته خاصی را که ما داریم تمام بکنیم و بتوانند بیایند درخوزستان خدمت بکنند مثلاً یکی از کسانی که ما رشته خاصش را دوباره من یادم میآید ملک ابهری بود مهندس ابهری که بعداً رئیس شرکت تلفن شد مدیر شرکت تلفن شد بعد هم

مثل اینکه معاون وزارت پست و تلگراف شد بعد از انقلاب آمد حالا خارج دارد کار می کند. این از آنهایی بود که آخر بعضی از هزینه آخرش را ما دادیم یا فرض کنید رضا نقابت را یک مقدار خرج آخرش را ما دادیم. اینها یک تعداد زیادی از جوانها را تشویق کردیم در اینجا مصاحبه کردیم و تشویق کردیم تحصیلاتشان را در این رشته‌های خاص تمام بکنند و بعد هم مستقیماً بیایند و در استخدام ما قرار بگیرند و یکی از کارها، کارهای مختلف می کردیم که اینها را تشویق کنیم ولی یکی از کارهایی که می کردیم بیش از دو روز نمی گذاشتیم تهران بمانند.

سؤال : بعد می‌آمدند به

آقای شه‌میرزادی : بیشتر اینها فامیلشان تهران بودند یک عده هم از شهرستانها بودند و اینها اگر پدر و مادرشان در شهرستانها بودند بالاخره یک عده فامیل در تهران دارند دو روز سه روز بیشتر نبودند همچنین که می آمدند ایران می‌آمدند دفتر مصاحبه اولیشان را می کردند دو روزه کارشان تمام میشد باید حرکت می کردند برای اینکه هوای تهران دیگر نمی گذاشت که اینها بیایند خوزستان. خوزستان یک جای خوبی نبود در آن زمان شما وقتی که ارکاندیشن، برق نداریم برق حسابی نبود برق کارخانه اهواز توی حمام بود توی حمام سابق خزینه دارش آن پائین این تشکیلات ژنراتور اینها را گذاشته بودند اصلاً هیچ چیز نبود بالنتیجه وضع زندگی آنقدر سطحش پائین بود که اینها راغب نبودند بیایند به خوزستان اگر چندروز یکماه می آمدند تهران دیگران هم الان موقعی است که ایران در حال سازندگی است حالا صحبت از ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۳ می کنیم ۵۳ نیستیم در حال سازندگی است تشکیلات شرکتهای مختلف خصوصی درست شده دستگاه دیگر دولت تازه درست شده سازمان برنامه هست، وزارت کشاورزی خودش قوی است بعد دانشگاه هست دانشگاههای مختلف وزارتخانه همه دارند جذب می کنند جوانها را این بود اگر تهران بمانی یک وقت ممکن است خوب چند نفری هم از دست رفتند ولی اینها را مستقیم می‌آوردیم به خوزستان و خوزستان هم چیزهای مختلف حالا بعداً اگر فرصت باشد صحبت می کنیم چه شرایطی ایجاد می کردیم برایشان که تشویق بشوند و راغب بشوند که بمانند و همیشه من با آقای انصاری و دیگر مدیران آنجا فکر می کردیم که اگر یکی بیاید در خوزستان چهارسال کار بکند برای ما کافی است حداقل ۴ سال اگر بیشتر خواست بماند خوب چه بهتر والا روی این باید چهارسال حساب بکند بعد از آن باید شما اصلاً اجازه بدهید برود تشکیلات اساسی مملکت با کمال تأسف با تمام عمرانی که در خوزستان انجام شد تشکیلات اساسی در تهران بود. مزایای اصلی در تهران بود قدرت در تهران بود اگر به مقامی می خواهند برسند باید تهران باشند که بتوانند بیشتر

پیشرفت کنند حتی خیلی از آنجا پیشرفت کردند یا فرض کنید نادر حکیمی را شاید شما می شناسید رئیس تصفیه شکر بود خوب از آنجا آمد آن وزارت دارائی شد بعداً کارهای خصوصی دیگران که آمدند انا اگر همیشه آنجا میماندند دیگر آن پیشرفتی که کسانی که لیاقتش را داشتند نمی توانستند بکنند اینکه ما همیشه فکر می کردیم ۴ سال بمانند بعد از ۴ سال بخواهد برود ما آن تشویق را بکنیم بعد ببریم تهران یک کاری بکند که آن کار هم مفید کار ما باشد آنش ایراد نداشت ولی آنکه بچسبیم دودستی بهشان آن یکی از موادی بود که خیلی از جوانها علاقمند بودند که بیایند کار کنند این را درست ما بهشان در مرحله اول که می گفتیم همان کار را عمل می کردند. قسمتهای مختلف دارد این جریان سازمان آب و برق خوزستان فعلاً با هم صحبت کنیم حتماً با دیگران هم شما صحبت کردید توجه کردید که قسمتهای مختلفی دارد که چه جور شد این تشکیلات روی پای خودش ایستاد. بنظر من آن کاری که شما می کنید از نظر سازمان آب و برق خوزستان فقط می کنید الان یک حسن بزرگی دارد که اگر بتوانید در بیاورید چطور با این صحبتها مصاحباتی که می کنید چطور شد یعنی در یک تشکیلاتی که در یک کشوری که خوب ما قبول کردیم آنطور که پیشرفته نبود آنهم یک قسمتی از کشور که اصلاً پیشرفته نبود چه مسائلی باهاش روبرو می شوید تا بتوانید کار عمرانی آنجا را بنحو صحیح انجام بدهد. این مسائل اگر نوشته بشود و در بیاید حداقل چون همه به کشورمان علاقمندیم برای اینکه نزدیکی که باید سازندگی انجام بشود می تواند خیلی کمک می کند. چون همان مسائل الان بهمان شدتی که در ۲۰ سال قبل در خوزستان بود الان مسلم بدانید در خوزستان و جاهای دیگر در ایران هستش و آن چیزهایی که ما حل کرده بودیم آن مسائل دومرتبه زیرش قارچ الان درآمده و وجود دارد. یکی که خیلی مهم است مسئله آن تضادی است که چندی قبل صحبت می کردیم تضاد درآمد یک شخص درمقابل مقایسه با دیگری که قبلاً آنجا بود بعلت آن استقلال مالی که سازمان آب و برق خوزستان بعلت نوع کار عمرانی که داشت بعلت بودجه خوبی که داشت می توانست یک عده ای را با حقوق خوب استخدام بکند و بیاورد به خوزستان در خوزستان هم وسائل مختلف در اختیارش بگذارد مثلاً خانه بگذارد، کولر بگذارد، ماشین بگذارد و وسائل دیگر تفریحشان یک چیزهای آماده تر سالم همه چیز در مسیرش بگذارد مسافرت بفرستد به تهران برود برگردد اینها همه مزایائی است که شما به یک کارمند بدهید علاقمند میشود بهتر و بیشتر کار بکند درمقابل یک عده شان ندارند در همان ناحیه ندارند. یک وقت مؤسسه عمران خوزستان بود یک دستگاه امریکائی بود پیشکار دارائی حسادت می کرد و اهمیتی نمیداد رئیس پست و تلگراف می دید ولی انگیزه ای برایش ایجاد نمیشد مخالفتی بکند ولی یک تشکیلات ایرانی هستند دولتی است اما نه با اداره پست و تلگراف کار دارد نه با پیشکار دارائی نه اهمیت برایشان قائل است برای اینکه آنها رشته کار دیگری دارند نه اینکه بخواهد کار خلافی بکند آن کار خودشان را می کنند ما استقلال

خودمان را پول ما از جای دیگر میآید ممیز دارائی نمیآید کنترل بکند. این موجب میشود اسمش را حسادت بگذارد، رقابت بگذارد. موجب میشود چوب لای چرخ است کار سازمان عمران این خیلی مهم بود چه جوری مسائل حل میشد و چه جور میشود این را درآینده پیاده کرد برای تشکیلات مشابه که قدر داشته باشیم موقع سازندگی آینده ایران پیش میآید مورد استفاده قرار بگیرد این گرفتاری با تشکیلات دولتی در (پایان نوار ۱ ب)

شروع نوار ۱۷

برنامه تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران مطاحبه با جناب حسن شه میرزادی نوار دوم روی یکم ۶ اوت ۱۹۹۱ بتزدا مصاحبه کننده غلامرضا افخمی.

سؤال : جناب شه میرزادی ادامه بدهید خواهش می کنم.

آقای شه میرزادی : به آنجا رسیدیم که یک اشاره کردم که برای اجرای برنامه های عمرانی درخوزستان با مسائلی روبرو بودیم من روبرو بودم که محلی بود ولی درعین حال اشاره کردم که این مسائل را بصورت خیلی بزرگتر مدیرعامل در مرکز که تهران بود داشت. بطور مثال تعدادی نمی توانستند قبول بکنند یک دستگاهی ممکن است وجود داشته باشد که این دستگاه اختیارات کامل دارد و سازمان مستقلی است و احتمالاً اعمالی انجام می دهند که احتیاج به گزارش به کسی ندارم و قدرت کامل دارم استخدام بهر نحوی که بخواهم می توانم بکنم براساس آئین نامه شان که به تصویب مجلسیان رسیده بود و بخصوص که قائم مقام نخست وزیر در سازمان برنامه آن را تمام اختیارات خودش را به مدیر عامل تفویض کرده بود و مهمتر از همه یک اقدامات مثبتی انجام می شد که اقدامات مثبتی که در خوزستان انجام میشد حاصلش یک اطلاعات روزانه نسبت به عمران آن ناحیه بود. همه اینها موجب اگر اسمش را بگذاریم حسادت، حسادت می شد رقابت درسطح حتی وزارت بود و اینها نمی توانستند ببینند و بالنتیجه فعالیت براین بود که حالا که نمی توانیم از بین ببریم نه اینکه بیائیم با آنها همگام بشویم جوئن بکنیم بلکه بیائیم آن را از بین ببریم خودمان جانشینش بشویم و بطور مختلف سعی می کردند که یک دخالتهایی در کار سازمان بکنند. خوب مدیرعامل سازمان هم درتهران یکی از کارهای اساسیش با کمال تأسف مبارزه و جنگیدن با این عقاید و رفتار دستگاههای مختلف

دولتی بود. از سازمان برنامه شروع می شد این کار چون کسانی که آنجا بودند فکر می کردند این جزء اختیار خودشان است قائم مقام نخست وزیر در سازمان برنامه ریاست اینجا را دارد پس بالنتیجه می توانند یک دخالت‌هایی بکنند که در اثر این دخالت‌ها موجب تضعیف مدیران دستگاه سازمان آب و برق خوزستان بشوند و بالنتیجه آن چیزی که هدفشان می خواستند برسند که یک استفاده هائی حالا یا از نظر قدرت یا از غیره کار دیگری بتوانند بدست بیاورند و استفاده بکنند حتماً استفاده مالی نبود منظور من این نیست منظور استفاده بدست آوردن قدرت بود چون حقیقتاً سازمان آب و برق خوزستان در وضع خودش قدرت پیدا کرده بود این موجب شد وقتی که آمدند نخست وزیر وقت که منصور بود آمدند راضی شدند که شما بیاید یک وزارتخانه ای درست بکنید به نام وزارت آب و برق خوب سازمان آب و برق وزارت آب و برق تمام مسائل آب مملکت و برق انرژی مملکت هم زیر نظر بود خوب ایده قابل قبول بود برای عده ای که در آن زمان سازندگی بود و همه با سرعت داشتند کار می کردند و هرکسی در راه خودش وزارت آب و برق تشکیل شد. وقتی که وزارت آب و برق تشکیل شد با این مواجه شدند که خوب ما بانک بین الملل تعهدی داریم که یک سازمان مستقلی درست کنیم این سازمان مستقل سازمان آب و برق خوزستان است ولی خوب وزارت آب و برق درست شد این سازمان هم اسمش هست سازمان آب و برق پس این باید جزئی از آنجا باشد خوب با بانک می توانیم چکار بکنیم . هم آن هم اینکه حقیقتاً در مقام مقایسه نمی توانستند روبرو بشوند با عبدالرضا انصاری که سابقه وزارت داشت و از همه مهمتر افراد مختلف در دولت چنین دولت قبلی را می شناخت و حال آمده استاندار خوزستان شده درعین حالی که مدیرعامل سازمان آب و برق خوزستان و با او بخواهند مجادله بکنند. ببینید چقدر جالب است که هیئت دولت هر تصمیمی را می تواند بگیرد. در هیئت دولت تصویب نامه بنظر من نمی تواند محرمانه باشد تصویب نامه می گیرد حقیقتاً قانوناً اختیار دارد از طرف مجلس تصویب نامه ای را بگذرانند ولی درباره سازمان آب و برق خوزستان تصویب نامه محرمانه میگذرانند می گویند محرمانه است و حال سازمان آب و برق خوزستان جزئی از وزارت آب و برق شناخته خواهد شد و این را مدتی هم اعلان نمی کنند کسی متوجه نشود.

سؤال : این در دوران منصور بود.

آقای شهمیرزادی : در دوران منصور بود که وزیر آب و برق منصور روحانی شده نخست وزیر حسنعلی منصور. این یک مقدار برای شما اهمیت سازمان آب و برق خوزستان را می رساند اهمیتش یک سازمان وسیله به افرادش دارد این افراد را هم کسانی بودند که حقیقتاً متحد بودند یکی در این جا نیاید من این

مسئله را اشاره کنم بعد برگردم در اتحادی است که در داخل سازمان بود در سطح مدیریت مدیرعامل بود من بودم که جنوب قائم مقام بودم حالا مدیرعامل استاندار هم شده مسلماً فرصتش برای انجام کارهای سازمان خیلی کمتر است بالنتیجه سنگینی وظایف مسئولیتها بیشتر روی دوش من بود. درعین حال یک همکار دیگری داشتیم به نام آقای دکتر احمد علی احمدی که بعداً وزیر کشاورزی شد، معاون وزارت منابع طبیعی و بعد وزیر کشاورزی او هم با من همکاری می کرد ما سه نفر حقیقتاً متحد بودیم و دقیقاً همیشه گفته میشد اگر سه و چهار نفر متحد باشند می توانند خیلی کارها را می توانند بکنند و این اتحاد موجب شد کمر ما را نتوانستند بشکنند و البته مشکلات برایمان ایجاد کردند. اولین مشکلی که وزیر آب و برق بعد از یک چندصبائی ایجاد کرد عنوان کرد که سازمان آب و برق خوزستان دفتر مرکزیش نباید در تهران باشد و دفتر مرکزی درخوزستان باشد و بالنتیجه همه اینها باید بروند به خوزستان و دفتر مرکز سازمان آب و برق خوزستان در تهران جزئی از دفتر مرکزی سازمان های آب و برق منطقه ای باشد خوب این خودش مشکلات زیادی را ایجاد می کرد و دخالت در کارهای داخلی سازمان آب و برق خوزستان را پیش میآورد دراین مورد یک نامه ای من چند دقیقه قبل بهتان دادم این نامه ای است که وزیر آب و برق براساس تصویبنامه و دستور نخست وزیر وقت وزارت آب و برق که البته مسلم است که متن آن قبلاً توسط وزارت آب و برق تهیه شده نخست وزیر امضاء کرده و برای ما رونوشت فرستادند که شما دفتر اینجا را ببندید و درخوزستان فعالیت داشته باشید خوب همه میدانند نه آن موقع بخصوص بعد هم همین بود ضعیفتر ولی الان درهرجا که نگاه می کنید مرکز قدرت در تهران بود نخست وزیری درتهران بود کابینه درتهران بود تمام تشکیلات اساسی در تهران بود من هر فعالیت و هرگرفتاری که داشتم فرض کن با وزارت دادگستری داشتم با وزارت پست و تلگراف داشتم که بود اینها بعداً اشاره می کنیم اینها همه باید درتهران حل و فصل بشود مسائل با سازمان برنامه در اهواز که اداره سازمان برنامه نبود در آنجا باید درتهران باید حل و فصل بشود خوب این فقط برای این بود که اختیارات اساسی را از سازمان آب و برق خوزستان بگیرند دفتر اینجا نداشته باشد وزیر آب و برق و معاون وزارت آب و برق اینها این کارها را انجام بدهند برای آن نامه یک نامه دیگری حضورتان دادم که جوابی است مدیرعامل سازمان که درآن موقع استاندار هم بود به شرفعرض اعلیحضرت همایونی رسانید که برخلاف آن دستوراتی که اعلیحضرت دائم صادر می فرمودند هر دفعه که بازدید فرمودند صادر فرمودند که اینجا کارتان را بکنید اصطلاحات داشته باشید مسائلتان را پیش ببرید کار عمران در مرحله اول برای من از نظر سازمان آب و برق خوزستان مهم است سازمان آب و برق خوزستان کارهای عمرانی بکند اینها این چوب لای چرخ ما می گذارند نمی گذارند ما فرستادیم اولین دستورات رویش صادر فرمودند ولی به آن معنی توجه بهش نشد جز اینکه خود ما آن بقول محسوب تسخیری را نشان دادیم و زیربار فشار دفتر مرکزی وزارت

آب و برق در تهران نرفتم و کار خودمان را انجام دادیم و چون کار مهم بود چون کار خوب پیش میرفت و برق تولید میشد برق توزیع میشد با قیمت ارزان توزیع میشد آخر سال باتن نایش (. . . .) منفعت بود نشان میداد که پول درآمد دارد شکر تولید میشد با قیمت خوب تولید میشد سال اول بر می گردیم که گران تمام شد هر پروژه ای هر چیز اولی هر هواپیمای اولی که شما می سازید گرانتر می آید منفعت می کرد و نشان داده میشد که آب دارد توزیع میشود زراعت دارد توسعه پیدا می کند جوانمهای مملکت دارند برمی گردند چشمشان به یک سازمان منظمی بود در مقابل شرکت نفت یک دستگاه دیگری قد علم کردند. شرکت نفت شرکت منظمی بود افراد تحصیل کرده خوبی داشتند تشکیلاتش خوب البته انگلیسی بود ولی بالاخره منظمی بود و از همه چیزش نظم بود درآبادان نظم بود درمسجد سلیمان نظم بود شرکتی بود که تولید میکرد و افراد ایرانی داشتند روزبروز درآنجا تربیت می شدند تعدادشان داشت افزایش پیدا می کرد درمقابل آنها یک شرکتی بود که قد علم کرده بود که یک سازمانی یک سازمان آب و برق خوزستان بود بعلت این دلائل نمی توانستند در حقیقت ریشه ما را بزنند ریشه سازمان آب و برق را بزنند مدارا کردیم تا زمانی که آقای انصاری شد وزیر کشور. وزیر کشور که شد این جالب است که در راهروهای وزارت آب و برق عنوان شد که آقای منصور روحانی شد وزیر آب و برق. در صورتیکه سه سال بود وزیر آب و برق بود آنروز عنوان شد برای اینکه تازه امکان دارد که سازمان آب و برق خوزستان بیاید زیر نظرش چون حقیقتاً زیر نظرش نرفته بود و این یک مقدار برای این بود که داشتن استقلال در سازمان آب و برق خوزستان برفع تشکیلات بود بخصوص اگر آدمهایی بودند که دلسوز بودند که من فکر می کنم کسانی که آنجا بودند دلسوز بودند و وارد بودند و تجربه پیدا کرده بودند و افراد خوبی را استخدام کرده بودند آورده بودند دوم یک مقدار در اثر اختلاف شخصیت ها بود و اینهم تقصیر دوست من آقای انصاری بهیچوجه نبود بعلت اینکه اگر از روز اول چه آقای حسنعلی منصور چه آقای مهندس روحانی یا بخصوص که من علاقه داشتم آقای صفی اصفیاء می آمدند آقای انصاری را می خواستند یا دستگاه ما را می خواستند یا ایشان را باید تنهایی می خواستند که صلاح مملکت این است که این بشود و به بازی می گرفتندش شاید مثلاً کمتر می بود در این اختلافات شخصیت ها و اختلافات بین وزارت آب و برق و سازمان آب و برق و خوزستان مسلم خواه ناخواه صدماتی به پیشرفت کارهای عمرانی سازمان آب و برق خوزستان زد نمیشود منکر شد که نزد ما فکر می کنیم من ممکن است ادعا کنم نزد نه در حقیقت حالا بعد از ۲۰ سال فکر می کنیم چقدر صدمه زد ایکاش اینطور نمیشد اما اگر شما برگردید یعنی تاریخچه این نوع سازمان ها را که شبیه اش براحتی پیدا می کنید تی بی اس کتابش را بخوانید عین همین مسائل در آنجا بود یعنی اختلافات کارمندان کانتی، استیت، و فدرال در تنسی با کارمندان تی بی اس تقریباً میشود گفت عین هم هستند هیچ فرق نمی کرد چون همان حسادت ها

همان ناراحتی هائی که چرا من ندارم آنها دارند چرا آنها می توانند بکنند من نمی توانم بکنم چرا این افراد را می توانند استخدام بکنند من نمی توانم بکنم اینها مسائلی در همین ناحیه ایجاد کرده بود در تی بی ای چیزهای دیگرش هم خیلی شبیه بود بطور مثال در آن کتابی که من مربوط به تی بی ای بود خواندم می نویسد که افرادی که در تی بی ای شروع کردند به کارکردن آن افراد تحصیلکرده بودند آوردندشان خوب مهندس برق بودند مهندس آب بودند و کسان دیگر در امور مالی بودند تحصیلکرده های آن زمان امریکا را آوردند این مسئله مال ۵۰ سال ۶۰ سال قبل است اینها بزودی راحتی در مدت خیلی کوتاهی هرکدام یک مقامات محلی پیدا کردند علاوه برکارخودشان مثل اینکه عضو انجمن شهر شد یکی جزء چیزهای داوریهای مختلف شد یا هیئت منصفه عضو شد و می دیدید که هرکدام اینها انجمنهایی که تشکیل میشد کسانی که در تی بی ای بودند میآمدند رئیس آن انجمن میشدند از جمله ممکن بودلایم بود روتری بود هرچه بود که در امریکا عین همین جریان در خوزستان پیش آمد در خوزستان افراد کارمندان من هرکدام دارای یک مقامات محلی شدند خود من مثلاً آمدند اصرار کردند که رئیس حزب ملیون در خوزستان بشوم که یک مدت هم شدم بخاطر دلائلی که وجود داشت که وارد بشوم که کمتر اذیتمان بکنند از آن نظر خیلی مسائل شبیه همدیگر است یعنی آن چیزی نیست که آدم بگوید فقط در ایران بوده و از این خیلی خوب استفاده کرده بودند که در اوائل عرایضم گفتم در آینده سازنده ایران که یک همچین مسائلی باز پیش خواهد آمد و آدم بتواند از این تجربه گذشته استفاده بکند. آنچه که موجب شد بنظر من خوزستان و سازمان آب و برق خوزستان در سازندگی ایران یک رل مهمی را بازی بکند و بتواند عمران آن چیزی که مورد نظر برنامه ریزهای خوزستان بود انجام بدهد و موفق بشود در مرحله اول آن استقلالش بود که من چند بار عرض کردم در مرحله دوم داشتن افرادی بود که ما توانستیم استخدام بکنیم برای اینکه آنها استخدام بکنیم باز بر می گردیم به آن استقلال نسبتاً مالی که سازمان داشت که توانست بتواند حقوق اینها را فراهم بکند و مزایایشان را برایشان تعیین بکند که قابل رقابت با تشکیلات دیگری باشد و بخصوص شرکت بزرگی مثل شرکت نفت که درخوزستان بود و آن همبستگی و علاقه ای که کارمندان یک به یک با هم داشتند هیچوقت نشد یعنی حقیقتاً من یادم نیست که در خوزستان کاری انجام شده باشد به نام آن شخصی که انجام شده عنوان نشود خوب بازدید یا افتتاح برنامه توسط اعلیحضرت در آن زمان برای خوزستان یک چیز عادی شده بود برای اینکه هرچیز کوچکی هم بود علاقه داشتند که خودشان تشریف بیاورند و بازدید بکنند یا افتتاح بکنند بالنتیجه حضور در آن جریان حضور نزدیک به شاه برای کارمندان و برای افراد خیلی مهم بود برای یک افرادی که مثلاً دورا دور بودند جزو آرزوی همیشگی شان بود هر موقع کاری انجام میشد بازدید می شد مسئول آنجا آن جریان را توضیح میداد من هیچوقت نمیدادم انصاری نمیداد حتماً مسئول آنجا کافی بود وقتی

که اعلیحضرت برای افتتاح به سد دز تشریف آوردند رئیس برق آنجا که یک ایرانی شده بود ایرانی توضیح میداد که اینجا این ژنراتور است این توربین است این فلان است اینجا اینقدر است آنجا آنقدر نطق اولیه را درست است که آقای انصاری می کرد یا درخیرمقدم گفتن اینها فرودگاه میرفتند ولی اصل جریان توضیح راجع به برنامه ها افراد مسئول می کردند یا طرح نیشکر معاون ایرانی آنجا توضیح میداد که اینجا برنامه چه هست یک امریکائی هم حتی نمیداد و ماها که ماها همانقدر وارد بودیم که آن معاون وارد بود این یک چیز کوچکی است ولی خوب یک تشویقی میکند که آن مسئول آن برنامه با من همکاری بکند و بعد مطلبی که خیلی مورد توجه هر سه ما بود که مدیر دستگاه بودیم دکتر احمدی، انصاری و من این بود که حتماً آدم خوب بیاوریم استخدام کنیم من هیچوقت ابا نداشتم ترس نداشتم از اینکه یک آدم خیلی فهمیده تر باهوش تر و با لیاقت تر از خودم استخدام بکنم و کردم خیلی کردم و به مقامات خوب هم رسیدند ولی من همیشه می گفتم به آقای انصاری توی جلسات صحبت می کردیم و خود آنها می گفتند که اگر یک کسی از من بهتر بفهمد من را پوش می کند بالا میآید جای من می نشیند مرا پائین نمی اندازد مرا بالا پوش میکند یک کار بهتری به من خواهد داد یا او را جای من می نشاند و همین هم بود و همیشه هم همین بود و این موجب میشد که بدون ترس از رقابت آینده افرادی را استخدام بکنیم و کردیم و خیلی کردیم . بفرمائید

سوال : نه نه همین را ادامه بفرمائید.

آقای شهمیرزادی : در چند دقیقه قبل یا در آن نوار قبلی گفتم که ما آمدیم آمریکا برای استخدام آقای انصاری هیئت اول بود هیئت دوم فرستادیم هیئت سوم فرستادیم که در تمام شهرهای امریکا اعلان کردیم قبلاً که فلان روز فلانجا اگر برایتان مشکل است بگوئید آن دور روزی که میآید خرج هتل تان را ما میدهیم بیائید آنجا مصاحبه کنید میآمدند مصاحبه می کردند و اینها را تشویق می کردیم به انواع مختلف با همه شان البته نتوانستیم تعداد زیادشان را بتوانیم بیاوریم به ایران برای ما کاربکنند و مستقیم هم همانطور که عرض کردم آوردیم به خوزستان علاوه براین در دانشگاه تهران که فقط اولش آن دانشگاه فقط دانشگاه مهم بود و دانشگاههای دیگر اعلان می کردیم که هرکسی علاقمند باشد درخوزستان علاقمند باشد که درخوزستان کار بکند ما با کمال میل باهاش اینترویو (Interview) می کنیم و جوانهایی که ما توانستیم استخدام بکنیم بتدریج اینها را جانشین خارجیها کردیم آنکه اول گفتم تمام رؤساء ادارات ما خارجی بودند مشکل بود خیلی مشکل بود که یک خارجی برای درآمد بهتر برای مسکن بهتر و جای بهتر از آن چیزی که خودش داشت در یا انگلیس یا ایتالیا یا امریکا آمده به ایران حالا بیاید یک کسی را تربیت بکند که جای خودش بنشیند

و خودش بیرون کند خیلی مشکل بود خوب این باید ما برویم وسط خیلی دخالت بکنیم که این خیالش جمع باشد این دوسالی که قرارداد دارد این دوسال قراردادش ادامه پیدا خواهد کرد بهرطریقی، شد کسانی که احتیاج نداشتیم یک خورده بیشتر نگهش می داشتیم و دیگران متوجه بشوند ولی در این کار علاوه بر آن مسئله داشتیم بعضی ها می کردند بعضی ها نمی کردند با یکی مسئله جالب داشتیم که مثالش را بگویم از نظر یک خورده رلاکسیشن (Relaxation) بعد برویم بقیه صحبت ها یک انگلیسی بود که ادوارد نام فامیلش بود و این رئیس هاوزینگ بود هاوزینگ به این معنی که ما آنجا خانه های سازمانی داشتیم که هم به خارجیا میدادیم هم به ایرانیها میدادیم آن خانه سازمانی علاوه بر اینکه به ایشان میدادیم اجاره کم می گرفتیم که یک چیزی گرفته باشیم ولی به خارجیا البته مجانی بود تعمیرات داشت یک مقدار خانه ها مال خودمان بود مال سازمان برق خوزستان و مقدار زیادی اجاره بود این تعمیرات اساسی داشت و تعمیرات جزئی داشت که باید انجام بشود بعد در داخل خانه ها همه فرنیس بود برای اینکه بخصوص برای خارجیا فرنیس بود برای ایرانیها یا فرنیس بهشان می فروختیم یا یک کمکی می کردیم که خودشان ائاثیه داشته باشند که ما از فرنیچر اینها و ائاثیه منزل اینها خارج بشویم از آن بیزنس این شخص هرچه ما صبر کردیم که یکنفر جانشینش بشود که این بتواند تربیت بشود هاوزینگ خوب یک چیز ساده است رئیس اداره منازل و البته خیلی کارهای مختلف دارد باید ارکاندیشن را درست بکنند باید خانه را تعمیر بکنند نمیدانم باید چیز دستگاه لباسشوئی برقی بتوانند تعمیر بکنند بتوانند بخرند و امثال رشوه های مختلف البته هاوزینگ چیزهای مختلف دارد این نشد تا یک روزی صدایش کردم گفتم آقا شما بالاخره این ایرانی که بایستی دستش توی این باشد شما هیچکس را هرکه را ما فرستادیم شما قبول نکردید بنویسید چه مشخصاتی لازم است که ما بتوانیم این نوشت که این شخص باید مهندس باشد مهندس برق باشد مهندس ساختمان باشد مهندس مکانیک باشد برای اینکه کارهای چیزهای مختلف داشتیم و این تجربیات همینطوری کار ساختمانی اینها داشته باشد ما دیدیم حریفش نمی شویم یکی از معاونین خودم را گفتم با این آقا صحبت کنیدگفت توکدام رشته را داری اینها را که نداری هیچ چیز اصلاً تحصیلات دانشگاهی نداری گفتم بگویم گفتم بگو ندارد دانشگاهی هم ندارد چطور می گذاری من یکیش را پیدا کنم همین مهندسین باشد شما تا ۵ روز دیگر یا تهیه می کنید یا تکلیف ما را با شما روشن کنیم خوب یکنفر را پیدا کرد و ترین (. . . .) بکنیم خوب این مشکل بود شما باید یک افرادی را بگذارید که او قبول بکند و بعد یواش یواش یاد بگیرد جانشینش بشود یا این آقا حالا این مسائل را عرض بکنم که خیلی جالب است آقای دکتر امینی نخست وزیر شده بود اگر یادتان باشد جمله معروف که کمربندها را سفت کنید باید صرفه جوئی بشود یک دستور کلی داد به تمام دوائر دولتی وزارتخانه ها که شما ۳۰٪ از اجاره ای که می دهید کم کنید این دستور به ما رسید حالا تازه ما یک مدت

چند ماهی است که وارد خوزستان شدم اینها ما از این دستور خیلی لذت بردم گفتم من این دستور چیز دولتی است که بخواهم استفاده کنم برای اینکه امریکائی ها قرارداد اجاره را بسته بودند همه خوب مسلم خوب آنها که وارد به آن معنی نبودند پول فراوانی هم داشتند براساس ضابطه آن چیزی که الان در نیویورک است در واشنگتن یا در لندن انجام میدادند بر آن اساس آمدند یک قراردادی بسته بودند اجاره ها بالا بود من می توانم بگویم نه این دستور رسیده یک نامه بنویسیم به تمام مالکین که موجرین پیمان می خواهند اینها چیز بکنند براساس این بیائیم آمدند عده ای آمدند امروز و فردا حتی کسانی که چیزهای گنده داشتند مثل آقای خلیل طالقانی جمشید دفتری ۱۰ ، ۲۰ تا خانه آنجا ساخته بودند قبلاً اجاره داده بودند به سازمان آب و برق خوزستان آن نماینده خود جمشید دفتری آمد با همه اینها جمشید دفتری در سطحی بود که من خودم نشستم باهاش چیز کردم توافق کردیم قیمتها را آوردیم پائین حالا مال او فرض کنید ۲۴٪ ، ۲۵٪ شد مال یک عده ای ۳۰٪ شد یک عده ای ۲۷٪ توافق کردیم با همه یک چند تا جا بوده یکی انبار بوده یکی محل گاراژ ما بود اجاره بود و یکی هم دو سه تا خانه بود این را هرچه می کردیم فردا پس فردا ششماه گذاشتیم نمی شود تحقیق کردیم که آقا این چه چیز هست چرا این نمی شود گفتند که صاحب این یک ارمنی صاحب مال و هم مکنت زیادی است در اهواز و این موافقت نکرد چطور موافقت نکرد اگر یک کسی صاحب مکنت است مال است و از بیزنس سرش می شود میداند که برای ما خالی کند فردا نصف این چیزها را نمی تواند از کسی اجاره بکند گفتم ببینیم شاید یک چیز دیگری است بعد معلوم شد که این رئیس هاوزینگ ما با این آقای ارمنی یا آسوری خیلی رفیق است بوده.

سؤال : آن آقای انگلیسی.

آقای شه میرزادی : بله خیلی آمد و شد داشتند شبها میرود آنجا مشروبشان را می خوردند و تفریحشان را می کنند با هم رفیق هستند خوب آتش ایراد نیست یک رفیق لوکال پیدا کردیم حتماً به آن دلیل است دیگر این صاحب آنجاست اول باید این بفرستد عقبشان بعد بیایند دفتر حقوقی بنشینند مذاکره کنیم نمی فرستد با یکی از همکارانمان صدا کردیم که آقا شما یک کاری برای ما بکنید گفت اینها همکار بودیم و رفیق بودیم گفتم یک نامه بنویس که اشتباه زیاد تویش داشته باشد یکی از این عربها نوشته باشد که آقا شما آمدید یک همچین اعلانی کردید براساس نخست وزیر وقت و اجاره ها را کم کردید منم یکی از آنها هستم اجاره مرا به زور کم کردید من اصلاً ناراضیم چرا اجاره را کم کردید حالا شما یک افرادی هستید مثل این آقا چون رفیق هستند با آقای ادوارد شبها با هم هستند خانم بازیشان را باهم می کنند ببخشید حالا این قسمت را

شما خط بزینید عرض کنم مشروبشان را می خورند این اصلاً هیچگونه کاری نکردند همان قرارداد است بنویس برای من این نوشت برای من، من بالایش به انگلیسی نوشتم برای ادوارد این نامه ای است که درباره روابط شما با این شخص بدهی یک کسی که خیلی مطمئن هستی ترجمه کنند من اینجا در دستگاه نمی خواهم کسی بفهمد مسلماً افراد مزخرف می نویسند ولی توجه بکنید یک همچنین چیزی است یک کاری بکنیم که این حرفها زده نشود ۵ روز یارو آمد خودش به دفتر حقوقی مراجعه کرد و قرارداد را اصلاح کرد کرایه را آوردیم پائین این مسائل بود در خوزستان در هرجائی هست بخصوص با آنجا ما بیشترداشتیم و این را باید بگوید طرق مسالمت آمیز یا اسمش را بکنیم بعضی ها می گویند مدیریت باید یک راه حلی برایش پیدا بشود خوب ما پیدا می کردیم به این طریق جلو میرفتیم اینها موجب می شد که مخالفت با دستگاه به آن معنی نبود و همه دوست داشتند با هم همکاری بکنند این نوع قسمتی است که من خواستم عرض بکنم حالا شما مثل اینکه یک سؤالی داشتید.

سؤال : من خواستم درباره به اصطلاح حل و فصل این تضادها که بود که یک مقدارش واقعاً مثل فرض کنید درمورد وزارت آب و برق و منصور روحانی بقول فرنگیها می گویند مسئله طرف بود او می گفتش این جزء تیول من هست وزارت و تمام این جریانها حالا واژه دیگرش امپراطوری می خواهد برود ولی طرف این بابا چند تا مثال راجع به اینکه چه جوری با این داستان روبرو میشد مثلاً در ایران یک راهش قاعدتاً این بود که بگوید انسان اعلیحضرت یک چیزی فرموده است دستور همایونی است و غیره یک راه دیگرش لابد یک جور برقراری ارتباط حل و فصل مسالمت آمیزتر غیر از اینکه به آنجا بروند راههای مختلفی می خواهم بینم در مورد کار شما درست است که اعلیحضرت خیلی علاقمند بودند که این کار انجام بگیرد و تمام اینها ولی درچه حد شما برای حل مسائل اساسی تان به شاه رجوع می کردید در چه حدی ارتباط با خود فرد یا ارتباط با کل زمینه سیاسی که بود مسئله راحل می کرد.

آقای شهمیرزادی : عرض کنم که در سطح بالای این درسطحی که به اعلیحضرت گزارش میشد مسائل آنطور که ما می خواستیم حل نمیشد انا توجه هردفعه که نوشته میشد گزارشی مدیرعامل میداد یا بعنوان استاندار شرفیاب میشد میداد موجب میشد که دیگران متوجه بشوند که هنوز آن علاقه و توجه اعلیحضرت به این طرح هست بالنتیجه از آن حدت و شدتش می کاست در این شکی نیست.

سؤال : یعنی جو را می بایست حفظ بکند که بجوی است که شاه به این جریان علاقمند است در پشتیبانی

عمومی است .

آقای شهمیرزادی : آنرا ما... آن صد درصد کار می کرد مثلاً آن نامه ای که نوشته شد آقای انصاری به اعلیحضرت نوشتند که یک همچین دخالت‌هایی می کنند اینها نتیجه مثبت بگوئیم مستقیم نداشت که الان دستور دادند که شما خفه بشوید و فلان کاری را نکنید یا فلان عمل را نکنید یا فلان تصویب‌نامه را بگذرانید نه، آن نشد توجه می کردند آن جو را سعی می کردیم که نگهداریم در مرحله اول مرحله دوم چون همیشه آن چیزی که تجربه خودم را دارم عرض می کنم آقای افخمی شما باید یک مقدار هم به طرف فرصت بدهید یک ایده هائی بدهید ایده هایش را عمل کند یک مقدار راضیش بکند تا آنجائی که به اصل پرستیژ کار خودتان صدمه نزنند. این برای سیاست این کار باید این کار را بکنند و ما می کردیم یکی از چیزهائی گزارش بود این را گزارش می دادیم من از هر دستگاه خودم چه دستگاه اداری بود مثل بودجه بود تدارکات بود پرسنل بود ترانسپورتیشن بود غیره غیره پابلیک رلیشن بود اینها ماه به ماه روز دوم ماه گزارش ماه قبل را باید به من بدهند یک گزارش کتبی بدهند براساس این فرم هائی که تهیه کردیم مثلاً برای ترانسپورتیشن چند کیلومتر رفتم فلان کردند چقدر تعمیر کردند ماشین درجاده بوده و چقدر خراب بوده و و خرجش چقدر بوده جاهای دیگر هم همینطور درعین حال بودجه اش را می نوشتم خوب این گزارش بود براساس سیستم شما توی امریکا و شرکتهای بازرگانی امریکا وجود دارد حالا خوب همش توی کامپیوتر است ولی آن موقع خوب می نوشتند این گزارش ها را همه را ما آن وقت دستگاههای اصلی مثل برق نیشکر سد دز آنها همه جدا اینها همه را می نوشتم من در یک جلد می کردم برای مدیرعامل سازمان ناصح که آن موقع در تهران بودند می فرستادم درتمام مدت خدمت من آنجا یک چیز را ۵۰ تا از این گزارشها جلد شده بود. آن وقتی وزارت تشکیل شد اینها را عین همان را فرستادیم این را می فرستیم اینهم مسلماً یک مسائلی برایشان عنوان می شود می خوانند یک عده وارد هستند یک عده وارد نیستند یک سوالاتی می کنند آنها که وارد نیستند ما جواب می دهیم بقول معروف جواب دندان شکن خواهیم داد و آنهائی که واردند خوب گوش می کنیم ببینیم چی چی می گویند ممکن است بدرد ما بخورد این گزارشات را ما مرتب فرستادیم و هرچه از نظر گزارش خواستند برایشان دادیم این خودش راضیشان می کرد تا یک حدی که اینها تشکیلاتی است که اولاً منظم است ۱ و ۲ آنچه که من می خواهم برایم تهیه می کنند به من میدهند پس یک اهمیتی برای من قائلند خودشان برای خودشان هم اهمیت قائل بود. حالا اینجا من یک نکته را بگویم چون قبل از اینکه آن نوار تمام بشود یعنی نوار تمام شد خواستم این نکته مثل را بزنم یکروزی آقای روحانی وزیر آب و برق آمدند جنوب برای افتتاح چند تا از برنامه خودمان یکی از این برنامه‌ها تلفن داخلی خوزستان بود اولین بار که

در خوزستان ما می توانستیم تلفن مستقیماً دایل بکنیم بین فرض بکنید بین شهر اهواز و شهر دزفول یا اندیشک یا آبادان یا اهواز و این را هنوز وزارت پست و تلگراف چنین چیزی را درست نکرده بود این مخصوص خود ما بود برای افتتاح آن دستگاه آمده بود برای افتتاح یک قسمت کار آبیاری دزفول آمده بود در آنجا شب خوب باز دیده‌ها انجام شده بود افتتاح برنامه‌ها انجام شد شام داشتیم در یک محیط محوطه باز هیچ یادم نمی‌رود آنجا راجع به گزارشات صحبت شد آقای انصاری برگشت به آقای منصور روحانی گفت ببینید ما جریان آن کشتی قایقی است که روی رودخانه میسی سی پی از یک شهر به یک شهر دیگر می‌رود آن یارو که سوار شد آنجا رفت پیش ناخدا گفت آقا این دم این شهر دهی که میرسی این سوت کشتی را بکش که اینها بفهمند که من توی این قایق سوادم دارم مسافرت می‌کنم. یک چنددفعه گفت این کار را نکرد این یارو رفت باز گفت دفعه سوم رفت گفت آقا جان من این را که میکشم این بخاری است بخار است وقتی که بخار رفت کشتی راه نمی‌رود تو الان می‌خواهی من راه بروم یا سوت بزنم و آقای روحانی اول متوجه نشد بعد متوجه شد شما می‌خواهید من سوت بزنم یا راه بروم اگر می‌خواهم راه بروم من گزارش نمیدهم هر روز گزارش بنویسم اگر می‌خواهید گزارش بنویسم پس راه نمی‌روم کدامش را می‌خواهید خوب خندید اینها گفت نه نه زیاد نمی‌خواهیم اینها و حقیقتاً زیاد می‌خواست آنروزها ولی با این وصف ما انجام می‌دادیم این در جواب سؤال شما است و بعد هم کم و بیش دخالتشان میدادیم در کارهایمان یعنی یک چیزهایی را که شاید هم لازم نبود ما اختیارات کاملش را داشتیم از او سؤال می‌کرد یک چیزهایی که خوشش می‌آمد بطور مثال پاداش می‌خواستیم بدهیم حساس بودند کی پاداش می‌گیرد چقدر می‌گیرند اینها زیادی می‌گیرند آن لیست تمپه می‌کردیم شب عید برایش می‌فرستادیم آن پاداش‌ها را می‌خواهیم شما موافقید بگوئیم موافقت داشتند از نظری معمولاً همه را نه اینکه موافقت می‌کرد بلکه اتفاقاً دست دل باز بود منصور روحانی نه اینکه موافقت می‌کرد بلکه در بعضی موارد هم بیشتر می‌کرد می‌گفت این کمش است این را بیشتر بکنید این را اینقدر بدهید و من بزرگترین پاداشی که گرفتم از منصور روحانی گرفتم پاداش مالی شب عید یک دفعه او تصویب کرد در صورتی که ما اصلاً که نخواستیم درخواست خودم و آقای انصاری نکردیم برای دیگران کردیم اینها موجب رضایتش میشد خوشحال میشد شما یک چیزی ازش پیرسید یک چیزی ازش می‌خواهی و بعد هم خیلی اوقات بود که ما می‌دانستیم جوابش را حقیقتاً جوابش را می‌دانستیم چون مطالعه کرده بودیم با دستگاههای مهندس مشاور خارجی که داشتیم مهندس خارجی خیلی خوب و دلسوزی داشتیم مطالعه می‌کردیم و جوابش را میدادیم ولی با این وصف میرفت پیش آقای روحانی این مسئله را از نظر آبیاری این یک همچین کاری بکنیم یک همچین سدی کوچکی باید بسته بشود این آب اینجا منحرف بشود و به عده ای برسد و به یک عده ای فرض کن زمینشان حالا گرفته شده یک پولی بهشان بدهیم بابت

زمینشان که دارد از بین میرود یک قسمت دیگر زمین بهشان بدهیم نظر او را می خواستیم اگر می گفت نه نمی کردیم اگر می گفت آره می کردیم و معمولاً هم می گفت آره چون ما مطالعه کرده بودیم من فکر می کنم به این طُرق بود که ما مسائلمان را کم و بیش حل می کردیم ولی آن اناماسیتی اسمش را بگذاریم خصومت است هرچه ترجمه اش باشد آن وجود داشت پنهانی وجود داشت حقیقتاً وجود داشت بین هردومان وجود داشت بین من و روحانی که حتماً وجود داشت بین روحانی و آقای انصاری وجود داشت من موقعی که وزارت کشور بودم او وزیر آب و برق بود از من خواست چون گفت تو راجع به برق خوب آنجا بودی و میدانی ما و الان معاون وزارت کشور در امور شهرداریها هستی ما یک مسئله با قانون داریم بردیم و از نظر شهرداریها وزارت کشور می گوید مخالف است چون هردو قسمتش را تو میدانی و مسئولش بودی بیا به ما کمک کن خوب ما رفتیم آنجا برای وطن خودم کار می کردم نه برای روحانی آنجا به نفع روحانی خوب رای دادم آن کار را کردم اینها بود با همین ظاهرشان را همیشه حفظ کردیم و کار کردیم اما در اثر آن زحماتی که برای ما درخوزستان ایجاد کرده بود باطناً یک ناراحتی یک جدائی از هم همیشه حس می کردیم.

سؤال : با سازمان برنامه چه. در این مدت که آنجا بودید خوب سازمان برنامه رؤساء مختلفی داشت و در آن غالب چطور بود.

آقای شهمیرزادی : در سازمان برنامه اکثریت مدتی که ما آمدیم با آقای اصفیاء بودند با اصفیاء بنظر من چون اینقدر هم فهمیده است و خیلی تیزهوش است و درکارهای عمرانی هم علاقه داشت و هم وارد بود می دانست این کار خوزستان کار عمرانی است ما مشکل نداشتیم. البته بدون مشکل هیچ چیز نیست شما میدانید با هیچ رئیسی نمیشود آدم مشکل ندارد خوب یک چیزهایی بود که مورد نظر طرفین نبود با اعضاء دستگاهش هم نه مسئله نداشتیم همان اوائلی که سازمان تشکیل شده بود و درتهران بودیم چرا. چون آنها می خواستند دخالت و بعد متوجه شدند یک سازمان مستقلی است قائم مقام نخست وزیر در رأسش قرار گرفته آنهم اختیارات دارد بر اساس قانون همان اساسنامه سازمانی که به شما دادم او هم همه اینها را تفویض کرده مدیرعامل دیگر نمی تواند دخالت بکند آنها رفع شد با تمام این دستگاهها خوب بود نماینده آنها که می آمدند می نشستیم مسائلمان را براحتی حل می کردیم برای اینکه کسانی که در سازمان برنامه بودند درسطح ما بودند یعنی همان طرز فکر داشتند که ما داشتیم تقریباً همان تحصیلات داشتند که ما داشتیم بیشترشان در غرب تحصیل کرده بودند حالا این را نمی گویم خوب است یا بد به آن مسئله اش کاری ندارم در غرب تحصیل کردند ما هم در غرب تحصیل کردیم می فهمیدیم همدیگر را مشکلی نداشتیم فقط

می‌رسید گاهی اوقات با رئیس سازمان برنامه که او یک مسئولیت سیاسی داشت که او را ما نداشتیم خوب گاهی اوقات ممکن بود یک فکری می‌شد ولی با صفی اصفیاء که اکثریت مدتی که ما در سازمان برق خوزستان بودیم او رئیس سازمان برنامه بود ما مشکلی نداشتیم اما قبل از او آقای آرامش بود که ما مشکل داشتیم آرامش اصلاً.

سؤال : در دوران نخست وزیری آقای امینی.

آقای شهمیرزادی : بله، آرامش یک برگزیده سیاسی بود اصفیاء یک برگزیده برای آن سمت برگزیده فنی بود و وارد به کار بود اما آرامش یک سیاستمدار بود برای سیاست هم او اصلاً مخالف آمریکا بود و یک علاقه ای داشت روسها را در مقابل آمریکا در آنجا به رخ آمریکائیها می‌کشید که خوب ما هم میرفتیم باهاشان صحبت می‌کردم یکی از مذاکرات اساسی مان قرارداد بین سازمان آب و برق خوزستان و دولوپمنت رسورس کورپوریشن نیویورک بود که مهندس مشاور و مهندس مدیریت برای مدیریت بودند قرارداد اولیه را سازمان برنامه بسته بود حالا که سازمان آب و برق خوزستان درست شده و اختیارات هم دادند به مدیرعامل سازمان آب و برق خوزستان مدیرعامل سازمان آب و برق خوزستان باید قرارداد را ببندد ولی از آنجا که آرامش با همه چیز مخالفت می‌کرد ما این قرارداد را بردیم در حضور ایشان مطرح کردیم آقای اصفیاء معاونش بودند یکی دونفر دیگر از مدیرانشان بودند آنجا مطرح کردیم خوب آنجا مطرح شد او حرفهای خودش را زد ولی آخر سر اصلاً راجع به متن قرارداد نه بحث شد و نه چیزی جزئیات سیاسی صحبت شد بعد گفتند هرچه که خودتان میدانید امضاء بکنید اشکال ندارد ما صحنه آرامش را گرفتیم بعد امضاء کردیم والا حقیقتاً بعداً اذیتمان می‌کردند که این قرارداد را سازمان برنامه تأیید نکرد در صورتی که ما تأییدیه آنها را گرفتیم بعد امضاء کردیم همان چیزهایی است که شما می‌فرمائید چه جوری این اختلافات تضادها را رفع می‌کردید یک مقدار بنظر من سیاست یا مدیریت حالا هرچه اسمش را بگذارید باید رعایت بشود نمیشود همه چیز را خط بطلان رویش کشید خودمان به تنهایی همه کار را می‌توانیم بکنیم با آرامش مسئله داشتیم ما دیگر قبل از آن خسرو هدایت بود که اول اول یک کمی ما سازمان تشکیل دادیم یک مدت خیلی کوتاهی بود بعد آرامش بود بعد هم که آقای اصفیاء آمد ابتهاج هم که رفته بود.

سؤال : ابتهاج البته کسی بودش که این قرارداد اولیه را

آقای شه‌میرزادی : اولیه را امضاء کرد اصلاً آن شرکت دولوپمنت رسورسس را آنها آوردند ابتهاج آورد و قرارداد اصلی اخذ ۴۲ میلیون دلار از بانک بین الملل را ابوالحسن ابتهاج موجب شد که بگیرد و خودش آمده اینجا در واشنگتن صحبت کرد با مسئولین بانک و موفق شد که بگیرد خوب کار بزرگی بود در آن زمان قرضی به ایران نداده بودند بانک بین المللی یکی از اعضاء مهم بود وام های مهم دولت ایران بود سازمان برنامه نه ما زیاد مسئله خاصی با سازمان برنامه نداشتیم (پایان نوار ۲ آ)

شروع نوار ۲ پ

آقای شه‌میرزادی : دراین رابطه با سازمان برنامه البته اینها شاید خیلی مهم نباشد برای شما آقای افخمی از نظر این چیزی که تهیه می کنید ولی من بیادم میآید می گویم مهم نبود خطش بزیند عرض کنم که دو بودجه ، بودجه ها را توجه داشتیم که اواخر تمام بودجه ها در سازمان برنامه رسیدگی می شد برای بودجه سازمان برنامه رسیدگی می کرد. درست است خرجش با وزارت دارائی بود ولی سازمان برنامه تهیه می کرد به دولت میداد مصوبش را می گرفت. دو بودجه بود که در حضور وزراء و اصفیاء در سازمان برنامه رسیدگی می شد یکی بودجه شرکت نفت بود یکی بودجه سازمان آب و برق خوزستان این از نظر اهمیتی که روحانی میداد به مطلب که اختلاف دارد با سازمان آب و برق خوزستان و بودجه را خودش رسیدگی می کرد و باید بروید در سازمان برنامه رسیدگی بشود. خوب ما هر سال یعنی با سه سالی آخری که آنجا بودیم بودجه مفصلی تهیه می کردیم و حقیقتاً یک چیزی در حدود ۵ ، ۶ هزار صفحه چیزهای مختلف تهیه می کردیم که سؤال های مختلف بکنند بتوانیم جواب بدهیم یکی از کارهایی که کردیم جالب است که اینجا حضورتان بگویم و درحال می بردیم آنجا رسیدگی می کردند آن چیزهایی که می خواستیم و همان را تصویب می کردند و دیگر ایرادی نبود.

سؤال : می خواستم یک سؤال بکنم شما بودجه را مستقیم به سازمان برنامه می بردید یا از طریق وزارت آب و برق .

آقای شه‌میرزادی : ما اواخر دوسال آخر از طریق وزارت آب و برق ولی وزارت آب و برق خودش رسیدگی نمی کرد برای اینکه اینقدر اهمیت داشت و خود سازمان برنامه گفته بود یعنی با روحانی قرار گذاشته بودند

که رسیدگی بکنند و روحانی می خواست سازمان برنامه رسیدگی بکند برای اینکه به تنهائی می ترسید موفق نشود آن مطالبی را که می خواهد عنوان بکند و پیش ببرد می برد که در سازمان برنامه انجام بشود. سازمان برنامه معمولاً آن چیزی را که ما می خواستیم تصویب می کرد برای اینکه حقیقتاً چیزی نبود که بخواهد برایش ایراد بگیرند.

سؤال : یعنی در واقع قبل از تأسیس وزارت آب و برق شما مستقیم می بردید بعد از اینکه وزارت آب و برق تأسیس شد از طریق آنها با آنها میرفتید.

آقای شه‌میرزادی : بله از طریق آنها بعد آنها نگاه می کردند سؤال می کردند بعد می بردیم آنجا. خوب اینها مسلم بودجه را وقتی که میزنند یک چیزی را حذف می کنند کم پیدا می شود که یک چیزی را اضافه بکنند حالا ممکن است بعضی اوقات بشود خوب ما برای اینکه یک چیزهایی که حقیقتاً مورد احتیاج است حذف نشود یک چیزهای اضافی می گذاشتیم و نمی خواستیم و می گفتیم خوب اضافه کنید خط بزنید یک چیزی که برای ما مهم بود که کسی به جرأت می توانم بگویم جز اصفیاء نمی فهمید مطلب را آن فرسایش خاک بود برای اطراف رودخانه شد دز که تا چندین ۱۰۰ کیلومتر از آنجائی که آب سرچشمه می گرفت رودخانه های کوچک، جوی ها باریکه آب کوچک این اطرافش این خاک مستقر بشود بک طوری بشود وقتی که بارندگی میشود نشوید بیارد توی رودخانه آب گل آلود بیاید در داخل دریاچه سد و از گل سفت پُر بشود گفته بودند حداکثر اول می گفتند ۱۰۰ سال بعد می گفتند سد دز در ۴۰ سال پُر می شود وقتی که پُر بشود بی ثمر می شود یعنی هیچی همه چسبیده هیچکس نمی فهمید حالا چه می خواهد این پول می خواهد تراکتور می خواهد ماشین می خواهد متخصص می خواهد مهندس می خواهد بروند اینجاها را ببینند کجا با تراکتور کجا را بکنند درخت بکارند بوته بکارند بوته های محلی بکارند انواع سبزیهای مختلف (.) آنجا بار بیاورند که جلوی فرسایش خاک ریزش خاک رودخانه را بگیرد آن نمی فهمید حقیقتاً باور کنید نمی فهمید برای من هم یک چیزی تازگی داشت برای اینکه سد نساخته بودم ولی عنوان مدیریت آنجا دیدم چیز تازگی داشت برای اینکه حقیقت لازم است اگر نباشد بعد از ۳۰ سال ، ۴۰ سال سد پُر بشود دیگر کاری نمی شود کرد. خوب این را گذاشته بودیم ولی بعضی چیزهای اضافی بطور مثال طرح آبیاری دز که در دزفول بود میآمد بطرف جنوب به جنوبش که میرسید این رودخانه دز آن پائین ، پائین را قطع می کرد این زمین آبیاری دزفول را آنطرف رودخانه طرح نیشکر بود که آمد و شد طرح نیشکر از طریق جاده اصلی یا شوسه تهران که می گفتند از اهواز میرفت به اندیمشک، دزفول بعد برود بطرف خرم آباد از آنجا آمد و شد

میشد به داخل طرح نیشکر برای کارخانه اش برای ساختمانش و برای کارهای مختلف. در این رودخانه یعنی بین مرز طرح نیشکر و آبیاری دزفول که رودخانه دز رد میشد یک بلم نسبتاً متوسطی بود از اینهایی که یک ماشین می توانست رویش برود ببرد آن ور ده نفر را ببرد ایران ما خودمان خیلی رفتیم خوب من برای بازدید که میرفتم دیگر نمی خواستم بروم طرح نیشکر و از آنجا بروم بیرون از طرح توی جاده اصلی دور بزنم بیایم اینجا یک چیزی در حدود سی کیلومتر چهل کیلومتر دور میشد از همین جا با این بلم یا با این لودکا هرچه هست میآمدیم . یک پیشنهاد کرد که آقا اینجا توی این بودجه می نویسد یک چیز هم بگذارید یک پُل بگذارید. پُل لازم نیست چرا آدمش گفت آقا یگذارید آمریکائی بگذارد این را خط بزنند شما که می گوئید یک چیزهایی را خط بزنند خوب این را خط بزنند. چیزی که تصویب شد اول چرا خیلی ساده است برای اینکه پُل میفهمد یعنی چه پُل یک چیزی است که خوب از رویش عبور میکند ماشین عبور میکند آدم عبور میکند پُل میفهمد ولی مال فرسایش خوب آمده و هروقت که ما میرفتیم یا بودجه را کم می کردند در این باره ما می آمدیم از طُرق مختلف کمک می کردیم که این کار انجام بشود که برنامه عقب بود خیلی عقب بود اگر یادتان باشد تقریباً در ۱۳۵۳، ۱۳۵۴ اعلیحضرت نطقی کردند خیلی ایراد گرفتند بطوری که گفته میشود این سد بزودی پُر میشود که آنوقت از آن موقع بیشتر عقب این کارها بود منظور من این است که راههای مختلف باید پیدا بکنید شما کارتان را انجام بدهید خوب در اینجا ما شکست خوردیم که پُل تصویب کردند آنهم بعداً ما پُل را ساختیم پولش را هم گفتیم برگردانیم.

سؤال : این بودجه ای که شما می بردید این بودجه حقیقتاً شما برنامه های دراز مدت داشتید ولی بودجه تان چطوری بود بودجه یکساله بود یا بودجه دراز مدت.

آقای شه میرزادی : ما یک برنامه طولانی داشتیم که برنامه چند ساله بود که در آن چند ساله کارهای خاصی را باید انجام بدهیم بطور مثال برق رسانی به تمام شهرهای خوزستان. برای برق رسانی هم شما شبکه فشار قوی می خواهید هم فشار. . . . که در خود داخل شهرها بشود. اینها را می گفتیم در چه سالهایی این کارها باید انجام بشود وقتی به شهرها می رسیدیم بطور مثال فرض بکنیم حالا مثل بزنم مثلاً شهر شوشتر می گفتیم در سه سال دیگر در شهر اینجا باید شبکه فشار زنی بنا شود و ساخته بشود آن شبکه ۶ ماه طول می کشید ۸ ماه طول می کشید ۱۰ ماه طول می کشید ولی آن کافی نیست باید فشار قوی بیاید آنجا و آن ممکن است دو سال طول بکشد. بالنتیجه این طرح را می شکستیم به مراحل مختلف بعد آنچه که مربوط به فشار قوی است یک مقدارش در سال فعلی می گذاشتیم و یک مقدارش را در سال آینده آنکه فشار

ضعیف است در سال سوم می گذاشتیم بعد آنوقت آن بودجه ای که می بردیم برای سال آینده بود فقط آن بودجه را مخفی بردیم که تصویب بکنند ولی بودجه اصلی یعنی برنامه را قبلاً بردیم و دیدند باید تصویب می کردند تصویب کرده بودند برنامه را و بودجه براساس آن برنامه تهیه میشد ما در سازمان آب و برق خوزستان یک ترتیبی داده بودیم که بدهی به بانک بین الملل را خود دولت با سازمان برنامه پردازد نه سازمان آب و برق خوزستان. سازمان آب و برق و خوزستان با آن ۴۲ میلیون دلار آنقدر پولهایی که از کشت و ذرت ایران گرفته بود یک چیزهایی را ساخته از این بناهایی که ساخته درآمد داشت برقی درآمد داشت آبش درآمد داشت نیشکرش هم درآمد داشت ولی آنها را در داخل خود سازمان برای امور عمرانی دیگر مصرف می کردیم که او میآید توی بودجه یعنی بودجه که ما میدادیم یک بودجه مثل وزارت فرهنگ نبود که یک ستون داشته باشد که خرج داشته باشد ما یک ستون خرج بود و یک ستون درآمد بود آخر سر کمبود داشت.

سؤال : به اصطلاح آن کنسرت اولی که این سازمان ایجاد شد چیزی شبیه یک کورپوریشن بود یعنی کورپوریشن بود یا اینکه در واقع حساب و کتاب خودش را داشت و بایستی یک طریقی یک زمانی موازنه پیدا کند.

آقای شهمیرزادی : بعد موازنه پیدا کند ما تا آن زمانی که بودیم نکرد برای اینکه ما کارهای جدید را می کردیم برنامه های جدید را پیاده می کردیم مثلاً فرض کنید در طرح نیشکر هفت تپه سی هزارتن شکر تصفیه شده جزء برنامه بود ما این را رساندیم به صد هزار تن وقتی که می رسید به صد هزار تن احتیاج دارد که یک مقدار بودجه جدید خون جدیدی وارد دستگاه بشود آنکه آنوقت خون را از دولت می گرفتیم.

سؤال : در کل طبیعتاً شما یک ارزیابی کرده بودید از اینکه هزینه این طرحهای مختلفی که می خواستید پیاده کنید چقدر میشود یعنی در کل دادستان در نهایت وقتی که سال به سال جلو میرفتید چقدر تفاوت بین تخمینی که شما زده بودید و آنچه که درعمل هزینه شد اتفاق افتاد.

آقای شهمیرزادی : اختلاف خیلی کم بود حقیقتاً کم بود برای اینکه بخصوص درمراحل اولیه برای اینکه بیشتر ما مقاطعه کار و کنتراکتور خارجی داشتیم خارجی ها هم خیلی روشن بود که حقیقتاً چون مطالعه شده بود برای ساختمان این توربین چقدر خرج دارد و چقدر باید بخریم پول ما تا چقدر است فرض کنید

از ژاپن خریدیم یا ترانسفورماتور از این سازمان خریدیم این چقدر است اینها همه پیش بینی ها با درصد سه و چهار درصد همه روشن بود در خود طرح سد دز اختلاف زیادی با آنچه که طرح اولیه تهیه کرده بودیم با کمک بانک بین الملل نداشتیم درنیشکر داشتیم درنیشکر خیلی زیاد شده بود یعنی خرج بیش از آن شده بود که پیش بینی میشد علتش هم واضح بود چیزی بود که در ایران چندین قرن انجام نشده بود البته استحضار دارید که در قرون گذشته در آنجا مرکز شکر بود و همین جور دلیل می گویند اسمش از خوزستان ولی این از بین رفته بود زمین ها تمام شور شده بود برای اینکه هیچ دیگر زهکشی اینها نداشت آن قدیم داشت شما یک زمین خوب نسبتاً خوب هفت تپه و در عین حال شور ولی این زمین را در مرحله اول شیرین بکند که زهکشی خیلی منظمی احتیاج داشت میدانید باز منظورم چه هست برای شیرین کردن زمین. زمین ها یک کانالهای خیلی عمیقی می کنند تا پائین کانال را سفالهایی که در ایران دیده بودید سفال می گذاشتند لا بلایش یک خورده باز بود سفالها را برهم میزنند و این دوسفال لایش باز بود روی اینجائی که باز است شنهای درشت میریختند این همینطور می گذاشتند روی زمین بطرف سرازیری آنوقت این کانال را می بستند. توی این زمینی که می خواستیم یک هکتار بود یا دو هکتار آب می بستند دور تا دورش شیاری درست می کردند که برآمدگی داشت آب به اندازه نیم متر می ایستاد این آب در مدت مثلاً یکروز و دو روز ته نشین میشد وقتی که میرفت توی زمین راه پیدا میکرد میرفت توی این کانالهایی که سفال هست با خودش نمک را می شست می برد.

سؤال : نمک را حل می کرد در خودش می برد پائین .

آقای شهمیرزادی : حتی آن سالهای آخری که من آنجا بودم که بعداً خواهم گفت که زمانی است که کاغذ پارس است در همانجا میرفتند میآمدند اگر شما این آب را بعد از ۵ ، ۶ سال ۷ سال مزه می کردید مزه نمک میداد هنوز شور بود همینطور میآمد بعد دیگر آبیاری می کنید شما نیشکر را می کنید آبیاری می کنید وقتی که آبیاری می کنید باز دیگر بخودی خود این آب که نفوذ می کند در زمین نمک را به خودش می شوید خوب این یک خرجی بود که پیش بینی به این معنی نمیشد که اینقدر باید این کار را کرد که ما تمام زمین آنجا را که ده هزار هکتار بود آنچه که زیر کشت میرفت باید این کار را بکنید یعنی تکه تکه دورش را ببندید آب بریزید تمام این زمینها را قسمت مختلف کانال بکنید زهکشی بکنید زیرش تمپاشی بگذارید آب را هدایت بکنید برود رودخانه دز چون رودخانه دز از وسط میرفت این را هدایت بکنید به آنجا خوب میدانید چقدر خرج دارد و بعد دقیقاً تا آنجائی که من یادم است ۱۱۰ نوع نیشکر از کشورهای مختلف

دنیا ما به ایران آوردیم از هاوایی گرفته تا کشورهای آسیای شرقی یا کشورهای شمال آفریقا هر جا که نیشکر می کاشتند ما ۱۱۰ نوع آوردیم و اینها را آزمایش کردیم از بین آنها ۱۲ و ۱۳ نوع ما انتخاب کردیم این یک خرج چندی است یعنی یک برنامه چندین ساله است و خرج بسیار سنگینی که شما انتخاب بکنید کدام نیشکر چه نوعش درخصوص با این هوا عمل میآید خوب بهترینش را انتخاب کردیم و محصول آنهم از هاوایی بهتر بود هاوایی که معروف است محصولش و در هر تراژی در هر هکتار بیش از چیزی بود که در هاوایی بود و بعد نیشکر انواع و اقسام دارد و نه فقط از رشدش است برای اینکه مقدار شکر. . . . بعد مقدار شکر که هرچه رویش شما می توانید اشکال را بگوئید چطور می توانید ببرید اینها همه مسائلی بود که برای ما تازگی دارد برای مثال برای بریدن نیشکر یک ماشینهای خیلی بزرگی در هاوایی است که این ماشین هر کدامش یک چیزی در حدود آن زمان ۱۱۰ الی ۱۲۰ هزار دلار بود دو تا از این ماشین را آوردیم دو روز نتوانستیم بیشتر کار کنیم برای اینکه خاک خوزستان آن چنان بود که این ماشین اصلاً فرو میرفت یک مقدار که آب بود اصلاً گل میشد تکان نمی خورد ماشین به این قوی ای تکان نمی توانست بخورد پس بالنتیجه مجبور بودیم مثل استرالیا و جاهای دیگر با دست بزنییم خوب این خرج ۲۲۰ هزار دلار آن آدمی که آمده آنجا بچرخاند به کار بیندازد آن آدمهایی که ما ترین کردیم پهلویش باشد اینها یک چیزی بار هوا رفت قبلاً گفتیم که یک هواپیما یکدانه اول را که میسازای چندین صد برابر آن چیزی در میآید که بعداً بصورت سری میسازای اینهم عین همان کیلوی اول شکری که ما تولید کردیم که در بازار آزاد کیلویی ۵ ریال است برای ما یک چیزی ۶ الی ۷ تومان در میآمد در آن زمان اما سال بعدش شد ۱۱ هزار ریال سال بعدش شد آن قیمتی که از شکر چغندر خیلی ارزانتر شد و شکر تقریبی شکر ۷۵ روی دست می بردند به این معنی که روی دست می بردند هم تمیز تر بود، سفید تر بود، بسته بندیش خیلی قشنگتر بود و هیچگونه اشغال و بخصوص خاکستر خیلی کمتر داشت اصلاً نداشت. شکر را معمولاً وزارت دارائی که خودتان هم تشریف داشتید اداره قند و شکر می گفتند سازمان قند و شکر آنها خریدند شکر در انحصار دولت بود به یک قیمتی می خریدند شکر نیشکر هفت تپه را آقای دکتر آموزگار وزیر دارائی بود من آن زمان ازشان خواهش کردم با آقای دکتر احمدی رفتیم پهلویشان خواهش کردیم مال ما را یک چیزی ۷۵ دینار هر کیلو بیش از هر شکر دیگری می خریدند به خاطر آن مرغوبیتش بود و خود سازمان قند و شکر وقتی که می خواست شکر بفروشد به توزیع کنندگان دو کیلو از شکر دیگر میداد یک کیلو از شکر ما میداد شکر ما اینقدر اهمیت داشت که مردم قبول می کردند دو کیلو از آن بگیرند یک کیلو از این نوعش خوب بود. اما تا به آنجا هم برسد اینقدر خرج زیاد بود خیلی مورد انتقاد ما قرار گرفتیم که این شکر را گران تهیه کردند خوب یک عده ای آنوقت افرادی بودند هم در سازمان برنامه بودند هم وزارت کشاورزی بودند و جاهای دیگر بودند که

این انتقادات را می کردند خوب خوشبختانه به جایی رسید که وضع قیمتش اینها خوب از آب درآمد که توانست رقابت بکند. برگردم به آن سوال اول شما ما به صورت یک کورپوریشن بود یعنی در حقیقت دراولش آنچه بانک بین الملل نظر داشت این بود که این ۴۲ میلیون دلار بدهد دولت هم یک مقدار بدهد این میشود سرمایه آب و برق خوزستان نه سازمان شرکت آب و برق خوزستان و این با سرمایه اش کار بکند و منفعت برساند و پول را به دولت برگرداند خودش یک شرکت مستقلی باشد اما چون آنقدر این مملکت ما احتیاج به عمران و کارهای مختلف داشت که نمیشد سازمان آب و برق خوزستان را فقط گذاشت برای اینکه حالا این سد دز را ساختیم یک تامین شکر را داریم این برق و آب را برسانیم تامین شکر هم کارت را بکن و پول بانک بین الملل را هم بده کارهای دیگری از ما می خواستند که انجام بدهیم که بدلائل مختلف سدهای دیگر می خواستند بسازند که آن کارها هم انجام شد بالنتیجه به این توافق و سازمان برنامه آن زمان ما رسیدیم این ۴۲ میلیون دلار خود سازمان برنامه از طرف دولت پردازد ما آنچه که درآمد پیدا می کنیم در خود طرح سازمان آب و برق خوزستان باقی بماند که از آن استفاده کنیم و طرحهای جدیدی که دولت می خواهد یا خودمان پیشنهاد می کنیم اگر کمبود داشتیم از دولت بگیریم که بودجه را بر آن اساس تهیه می کردیم بالنتیجه یک ستون خرج داشتیم و یک ستون درآمد مهم داشتیم ما برقمان خیلی خوب پول درمیآورد تامین شکر را خوب بالاخره وقتی شما حساب بکنید صد هزار تن تولید بکند هرتن هزار کیلوگرم است وقتی شما این را ضرب بکنید رقم بسیار جالبی میشود که درآمد منفعت خالص سازمان آب و برق خوزستان است که تمام اینها میآید توی بودجه براساس آن سازمان برنامه تصویب میکرد.

سؤال : این شما چند طرح عمده داشتید یکی مسئله سد سازی بود سد دز و اگر اشتباه نکنم شما نزدیک ۱۴ سد قرار بود توی برنامه بود دو تایش ساخته شد یکی کارون و یکی سد دز یکی برنامه آبرسانی بود که مربوط به زیر سدها بود برقی که از همین سدها میدادید و بعد طرح نیشکر و دیگر نمیدانم . . .

آقای شه میرزادی : اصلش این است که شرح دادم البته در هر طرح آبیاری شما فقط رساندن آب نبود بلکه ترویج کشاورزی صحیح بود یعنی درآنجا شما بیائید یک مزارع نمونه درست بکنید که نشان بدهید به زارعین که چه اینجا بهتر بار میآید مثلاً در آنجا مارچوبه اصلاً در خوزستان کسی عمل نمیآورد و کسی نمی خورد ما آمدیم آنجا نشان دادیم که مارچوبه آن چنان خوب است که آمدند بعضی ها درست کردند صادر می کردند به اروپا. در همان زمان صادر کردند یک مقدار زیادی فصلش خوب بود برای اینکه شما مارچوبه را در اواخر اسفند می توانستید بدست بیاورید در صورتیکه در اروپا تا اواخر آپریل می توانستید داشته باشید یکماه

زودتر میرسید به بازار ولی از نظر قیمت خوب بود. این مزارعی که داشتیم البته این یک چیز فانتزی بود در ایران مصرف ندارد مارچوبه ولی از نظر سبزیهای مختلف از نظر خودگندم اینها مزارع نمونه در دزفول درست کرده بودیم که به زارعین نشان بدهیم چه اینجا بکاریم بهتر بشود آن یکی از برنامه های خیلی مهم ما بود که در آنجا یک مقداری تماسهایی با وزارت کشاورزی داشتیم که آنها این را جزء کار خودشان می دانستند و دلشان نمی خواست که سازمان بکند ولی خوب ما جزء برنامه آوردیم و انجام می دادیم.

سؤال : شما یک مقدار زمینی که داشتید که زیر کشت برده بودید این زمینها را چه جوری بدست آورده بودید.

آقای شهمیرزادی : مال ما نبود تمام مال مالکین خصوصی بود ما زمین نداشتیم ما تنها زمینی که داشتیم زمین مزرعه نمونه بود که خریده بودیم بقیه مال مردم بود ما به مردم کمک می کردیم که خودشان کشتشان را بکنند آبی که آن موقع بطور منظم نداشتند حالا بطور منظم داشتند و درسال سه محصول برمیداشتند.

سؤال : این مزرعه نمونه

آقای شهمیرزادی : مزرعه نمونه مال ما بود یعنی یک زمینی بود خریده بودیم مزرعه نمونه درست کرده بودیم که اینجا چه شبدری بکاریم بهتر است.

سؤال : چیزهای مختلف را و نیشکر را.

آقای شهمیرزادی : نه نه نیشکر جدا نیشکر زمینش را خریده بودیم پنجهزار هکتار بود مال یک عده چیزهای محلی بود بحساب عربهای محلی بود که در آنجا صاحب مال بودند و از آنها خریده بودیم جز یکنفرشان که مخالفت کرده بودند و پولش را ودیعه در صندوق دادگستری گذاشته بودیم برود بگیرد سپرده گذاشتیم بعداً گرفت حالا یادم نیست اما آن چیزی که مهم است براساس این قانون و اساسنامه و آئین نامه مصوبه مجلسین ما حق داشتیم که زمین از مردم بخریم برای اینکه بخریم یک هیئتی معین می کردیم یک هیئت سه نفری بود آنها قیمت را معین می کردند.

سؤال : قیمت به اصطلاح منصفانه.

آقای شه‌میرزادی : قیمت حقیقتاً منصفانه مسئله اصلاحات ارضی نبود اصلاحات ارضی بود که حقیقتاً منصفانه نبود این یک چیزی بود که خودمان میرفتیم یا باهاشان توافق می کردیم سرقیمت یا اگر نمی کردیم هیئت سه نفری یک قیمت منصفانه می گذاشت هیئت سه نفری دونفرشان قاضی دادگستری بودند.

سؤال : درمورد آن زمینها و یا زارعینی که به اصطلاح دریافت کننده برنامه آبرسانی بودند که شما بودید درتمام اینها و بعد همچنین آنچه که در زمینه ترویج بود اینها چطور اینها روی زمینهای خودشان کار می کردند یا اینکه زمین‌هایشان تبدیل شده بود به تعاونی های تولید یا شرکتهای سهامی .

آقای شه‌میرزادی : تمام زمین‌های خودشان بود تا بعداً بعد از اینکه ما رفتیم البته برنامه های دیگری پیاده شد که هم وزیر آب و برق توی این کار کمک کرد بنظر من آن حالا قابل بحث است که درست بود برنامه یا نه از نظر من درست نبود ولی درهرحال برنامه پیاده شد که یک مقدار براساس این قانون که قانون خیلی محکمی است زمین‌ها را از زارعین گرفتند بصورت دستجمع درآوردند زمین‌ها را در اختیار شرکتهای زراعی بزرگ گذاشتند که بعضی ها شرکتهای خارجی بود آمدند یکی شل بود یا آقائی که از کالیفرنیا آمده بود آقای هاشم نراقی مثلاً آمده بود دسیسه هائی چیزی خیلی ضرر زد به مملکت او گرفته بود اینها را از مردم بنظر من آن مقدار به زور گرفته بودند با قیمت خیلی کم براساس ارزیابی اصلاحات ارضی این قانون را استفاده کردند قانون سازمان را براساس قیمت گذاری اصلاحات ارضی از مردم گرفتند اگر این نظرتان باشد اصلاحات ارضی این کار را می کرد که می‌آمد ببیند شما چقدر مالیات دادید آن مالیات را ضربدر ۱۰۰ می‌کرد می‌گفت قیمت زمینتان است خوب مالیات هم خواه ناخواه اصولاً کم میداد دیگر و قیمتها خیلی کم بود یک نوع زور بود توی این کار مسلماً یک همچین کاری فساد هم بغل دستش پیدا میشود و پیدا شد مسلم بود او را چرا گرفتند خیلی شرکت و چندین شرکت و بیشترشان ضرر می کردند.

سؤال : طرح سازمان آب و برق خوزستان که پیاده شد آیا این نمونه ای شد برای طرحهای دیگر که به این طریق درجاهای دیگر مملکت پیاده بشود.

آقای شه‌میرزادی : بله سازمان آب و برق منطقه ای درست شد دیگر چندین جا درست شد یکی مال آذربایجان بود مهم بود یکی مال طرف رشت بود که سد سفید رود ساخته بودند سازمان آب و برق برای

سفید رود آنچه که ما در سازمان آب و برق خوزستان بود نحوه گزارش دادن نحوه کارها عین همان ها را بردند در آنجا ها پیاده بکنند ولی خوب مسلم عظمت آنها عظمت خوزستان نبود برنامه هایشان به آن بزرگی نبود ولی چرا جاهای مختلف چندین جا پیاده کردند در فارس هم همین سازمان آب و برق منطقه ای درست شده بود.

سوال : حالا قبل از اینکه از این بحث خارج بشویم شما با صورت کلی راجع به کسانی که باهاشان کار می‌کردید صحبت کردید یکی از آن جمله اولینشان که بهرحال مدیرعامل کل سازمان آب و برق خوزستان انصاری بود. عبدالرضا انصاری از نظر مدیریت بنظرتان چطور بود.

آقای شه‌میرزادی : بنظر من عبدالرضا انصاری از نظر مدیریت بسیار عالی بود مهمترین صفت یک مدیری که ایشان داشت تفویض اختیارات بود مسئولیت را می خواست از طرف ولی تفویض اختیار می کرد خیلی اختیارات را توی دستشان خودشان قبضه می کردند ولی از افراد آن کارمندانشان دلشان می خواست که کار انجام بدهند مسئولیت داشتند ولی آن اختیارات در اختیار خوب تفویض می کرد خیلی قشنگ. این بنظر من تصمیمات بالای مدیریت است. اگر کسی بود که اطمینان بهمش نداشت نه اینکه اختیارات تفویض نمی‌کرد بلکه به یک نحوی عوضش می‌کرد نه اینکه آن شخص را نگاهدارد و اختیارات هم بهمش ندهد و به این دلیل بنظر من کار دستگاهی که زیرنظرش بود خوب پیشرفت می‌کرد. در وزارت کشور هم بود همین کار را می‌کرد با اینکه در وزارت خانه ها خیلی مشکل است که به راحتی بتواند تفویض اختیار بکند من یادم است که حالا بعد میرسیم به آنجا ولی یادم است که همانروزهای اولی که وزارت کشور با هاش رفتیم همکاری بکنم یکماه بعد از او رفت من رفتم اولین نامه ای که نوشت تمام اختیارات مربوط به شهرداریها را که میدانید براساس قانون اگر انجمن شهر وجود نداشته باشد قائم مقام انجمن شهر وزیر کشور است تمام اختیارات آن را به من تفویض کرد و آیا این موجب می شود که من بیشتر با دقت بیشتر و سعی بیشتر کار بکنم که کار خوب پیشرفت بکند. البته اطمینان داشت که درست است مطلب مهم مدیریت از نظر من در کار مدیریت یکی تعقیب کار است یعنی پیگیری یکی هم مهمترین عبدالرضا داشت آنرا حافظه اش کمک می کرد و این پیگیری را می‌کرد البته کسانی که باهاش کار می‌کردند مثل من معتقد به پیگیری بودند و اگر یک کار جدیدی که لازم بود نکنم نمی‌کردم ولی کار قبلی را حتماً پیگیری می‌کردم انجام بشود و الا بنظر من سنگ روی سنگ مطلب دیگر که برای مدیر. . . و خیلی چیزها را آدم باید داشته باشد یک چیز دیگر الان بگویم آن مسئله صداقت در گفتار است یعنی آن چیزی را که بکنی انجام دادی نه فقط برای قشنگی و او

آن چیزی را که می گفت حقیقتاً انجام میداد آن چیزی که مربوط به تشویق کارمند بود حتماً انجام میداد عرض کردم که با هم البته این کار را می کردیم فرض کنید امروز یک کسی میآمد همین که گفتم شرفیابی کجا تشریف فرما میشدند اعلیحضرت که یک برنامه ای را افتتاح بکنند عکسی که توی روزنامه بود حتماً آن عکسی بود که رئیس طرح دارد توضیح میدهد به اعلیحضرت. این اصلاً . . . شما تعداد کسانی که مهندسین معمولی در سازمان آب و برق خوزستان نشان آریا همایون یا هرچیزی که ۳ یا ۴ همایونی گرفتند تعدادشان از هرسازمانی که بیشتر بود سازمان آب و برق خوزستان بود یعنی در اولین فرصت آقای انصاری سعی میکرد که این نشان را برای یک عده از کارمندان بگیرند و هرسال دو سه تا از کارمندان ما نشان می گرفتند و این موجب تشویق دیگران میشد یعنی مدیریت من این را میدانم یک مدیریت ایرانی وقتی نگاه میکنی که همش به خودشان می رسیدند مدیریت نبود این که من قدیمی می دانستم خیلی قدیمی می دانستم.

سؤال : وقتی که آقای انصاری دقیقاً استاندار خوزستان شد شما هم باهاش دراستانداری بودید یا شما ...

آقای شه میرزادی : استانداری خواه ناخواه یک تشکیلات دست راست قویش سازمان آب و برق خوزستان بود منمم آنجا بودم استاندارکه پولی ندارد دراختیارش قدرتی ندارد دراختیارش فکر کنید سازمان برق خوزستان داشته باشید یا فرض کنید شرکت نفت داشته باشید خوب همه را داشت. آن موقع خوب ما را داشت فرض کنید یک جایی به یک دلیل سیاسی استاندارد است مسلم است این چیزها پیش میآید باید اینجا فردا ۵۰ تا خانه است ۵۰ تا برق داشته باشد ۵ روز این کار را می کرد ۳ روزه این کار را می کرد تیرهای برق فلان همه را سیمها را بهمه خانه ها برق می دادیم یا معاشرش را برق ایجاد می کرد این چیزها البته از سازمان استفاده می کرد و او از استاندار موفق بود بهترین راهی که آدم بفهمد از شرکت نفت بود چون شرکت نفت خوب همه آنجا بودند و هستند ۲۰ سال ۳۰ سال سابقه خدمت داشتند کار می کردند یا رئیس شرکت نفت بود یا معاونش یا کارمندان کارش این بود ۲۰ سال ۳۰ سال مثل دولت نبود ولی خوب استاندار هرسال و دوسال یکدفعه عوض میشد. کسانی که در آنجا در رأس کار بودند پیرسید یکی از استانداران خیلی قدیر بود آقای انصاری را می شناسند و حقیقتاً کار می کرد بخاطر اینکه اولاً سازمان آب و برق خوزستان همانطور که شما گفتید انصاری کاملاً صحیح است آب و برق خوزستان دراختیارش بود و استفاده می کرد از برق را خوب هم استفاده می کرد یعنی بنفع استان خوزستان بود.

سؤال : بعد وقتی که ایشان از آنجا رفتند به وزارت کشور شما هم رفتید وزارت کشور بعنوان.

آقای شه‌میرزادی : بعد از یک‌ماه در آن موقع آقای ایرج وحیدی مدیرعامل سازمان آب و برق خوزستان شد و آقای سالور استاندار خوزستان شد همان موقع آقای سالور با من هم‌کار بود در وزارت کشاورزی هم هردو باهم مدیرکل شده بودیم و کار می‌کردیم و هم آقای ایرج وحیدی که هم دبیرستان بودیم باهم و رفیق بودیم موقعی که من وزارت کشاورزی بودم آن آمد که آقای دکتر آموزگار گفت استخدام بشوند در آبیاری و معاون اداره آبیاری شد این بود که با هم خیلی آشنا و رفیق بودیم هردو علاقه داشتند که من بمانم ولی خوب منمم بالاخره کارهای خودم را کرده بودم ۵، ۶ سال دلم می خواست یک خورده اولاً برگردم تهران و بعداً کار... اینکه بعد از یک‌ماه من موافقت کردم که بروم به وزارت کشور وزارت کشور هم معاون امور شهرداریها را از روز اول وقتی که چیز داد خواندم مطالعه کردم معاون اداری و سیاسی اینها را من نمی خواهم این کار سازندگی تویش است چون حقیقتاً شهرداریها زیر نظر معاون امور محلی و اجتماعی بود اسم او معاونت هم بود خوب که خودش آنجا بود میدانست عرض کنم که انجمن شهر هیچیک از آن ۶۵۰ شهرداری ایران را نداشت بالنتیجه وزارت کشور قائم مقام انجمن شهر بود و یک اداره مهندسی بود در وزارت کشور اداره بزرگی بود مهندسین زیادی داشت که این زیر نظر معاون محلی و امور اجتماعی بود بالنتیجه یک تشکیلات سازندگی آن چیزی که من سازمان آب و برق خوزستان کار کردم گفتم اگر اندشه (. . .) بکنم که ایشان هم گفت همین را قبول می کنید معرفی کردند من آن کار را شروع کردم خوب یک اقدامات وسیع ما در آنجا شروع کردیم برای اصلاح وضع آنجا خوب اولین کاری که انجام شد که خوب حقیقتاً بعنوان کارمند دولت شما باید باز سر نترس داشته باشید این کار را بکنید ساختمان نیمه تمام وزارت کشور بود سازمان نیمه تمام که شما در آنجا بودید این کاملاً نیمه تمام بود اختلافاتی که با مقاطعه کار مهندس مشاور نادرستی ها دزدیهائی که در آنجا شده بود این چندین سال بود که همینطور افتاده بود و ساختمان کوچکی که در وزارت کشور داشت در نزدیکی آن سبزه میدان حقیقتاً جای خیلی متروک بود خرابه ، قدیمی ساختمان قدیمی هیچ چیز نداشت و گرفتاری داشت و آدم نمی توانست که آنجا بتواند کار بکند جا نبود آنجا را با هرطوری بود راه انداختیم و حتی ششماه اول این تعداد طبقات را بدون آسانسور بالا و پائین میرفتیم و آنرا راه انداختیم آنهم هزینه اش از بودجه های شهرداری داده شده بود اینکه در اختیار من بود که یک مقداری مصوب را گرفتیم و انجام دادیم در امور استخدامی شهرداریها و در امور ترینینگ شهردارها ترینینگ بخشدارها اتحادیه شهرداریها که بتواند این اتحادیه شهرداری یک سازمان مرکزی است زیر نظر وزارت کشور بود زیر نظر معاون محلی امور اجتماعی بود این را تقویت کردیم که بتوانند شهرداریها کمکهای فنی بگیرند یا مسافرتهای مختلفی بروند کنفرانسهای مختلف شرکت بکنند شهرداریهای کوچک هیچوقت بودجه نداشتند یک کسی را فرض کنید به

آلمان یا امریکا بفرستند این سازمان با کمک وزارت کشور توانست این کارها را شروع بکند این ترینینگ کلاسهای خیلی مختلفی برای اعضای شهرداری چه آنهایی که در بودجه بودند و چه آنهایی که باید سرویس و خدمات شهری بدهند بعد ۵ تا شهرداری نمونه درست کرده بود این را حتماً شنیده بودید که دماوند بود از نظر توریستی بابلسر و رامسر بود از نظر توریستی بعد خود شهرداری رشت بود بندرپهلوی بود این ها جزء شهرداری نمونه که اصول جدید امور اداری و سرویسهایی که شهری باید داده بشود در آنجا پیاده کردیم شهرداریهای یک خورده باسواد بهتری در رأس اینها گذاشتیم کارمندانشان را آوردیم تهران در آنجا ترینینگ می دیدند این برنامه ها تا آنجا که من اطلاع داشتم تا مدتی بعد از اینکه ما از وزارت کشور رفتیم ادامه داشت.

سؤال : انجمن های شهر چه در این زمان.

آقای شه میرزادی : اواخری که ما بودیم انجمن شهر تهران تشکیل شد. روزهای آخر تشکیل شد که اولین شهردارش را انتخاب کردیم شهرستانی انتخاب شده بود مشغول تهیه آماده کردن شهرهای دیگر بودیم که بتوانند انتخابات را . . . آنوقت قانون شهرداریها را یک تغییراتی تویش دادیم یک اصلاحاتی کردیم که بتوانند از نظر انتخابات اینها یک خورده آسانتر باشد در آن موقع یک فکری پیش آمد که هیچوقت عمل نشد آنهم این بود که کسانی که برای میدانید اصناف اینها می توانستند رأی بدهند برای انتخاب اعضای انجمن شهر هرکس نمی توانست رأی بدهد یعنی تمام ساکنین شهر رأی نمی دادند فکری پیش آمد که شاید پیشنهاد بکنیم که فقط کسانی که سواد داشته باشند این کار را بکنند که این موجب بشود یعنی در یک تاریخی که آن تاریخ را گذاشته بودیم ۶ سال بعد از آن سال بیعد از آن سال بیعد کسانی که سواد دارند بتوانند رأی بدهند که نشد اتفاقاً شاید یک انگیزه ای بود برای اینکه بیشتر بتوانند بودجه برای این کار کنار بگذارند که مردم را باسواد بکنند ولی غیر از آن خیلی مطالب را راحت کردند از نظر انتخابات برای افراد که بتوانند انجمن شهر افراد انجمن شهر از انجمن شهر انتخاب بکنند اولیش انجمن شهر تهران تشکیل شد براساس همان قانون جدید اما انتخابات هیچوقت انتخابات واقعی آزاد نبود من چیزی که آنجا عنوان می کردم این بود که سعی بکنیم انجمن شهرها بصورت واقعی انتخاب بشوند اقلأ مردم یواش یواش یاد بگیرند نمایانم رأی چه جوری باید بدهند کجا بروند علاقمند می شوند وقتی اینجا علاقمند شدند آن مجلس شورای ملی دیگران سنا ممکن است علاقمند بشوند چون علاقمند نبودند مردم رأی نمیدادند حقیقتاً آنهایی رأی میدادند که یک پولی می گرفتند و میرفتند مربوط به کار سازندگی ایران نیست ولی . . .

سؤال : اینها جزء تعهد شرایط بود که فقط تحولات و تغییرات این بود.

آقای شه میرزادی : ولی خوب آنهایی که ۳۰ نفر برای انجمن شهر تهران انتخاب شدند از اصناف و افراد مختلف بودند که آنوقت از آن ببعد اختیارات با خود انجمن شهر بود دیگر قائم مقام وزیرکشور قائم مقام نبود.

سؤال : اعضای وزارت کشور در واقع تعداد قابل ملاحظه ای از اعضاء وزارت کشور بعد از مثلاً حال بگیریم ۴ ، ۵ سال آقای انصاری وزیر کشور بود باهاشان صحبت می کردید انصاری را بعنوان یکی از وزراء برجسته وزارت کشور از شما نام می بردند خیلی بهش علاقمند بودند از آنکه من دیدم از کسانی که درحد بالا بودند مدیرکل بودند و غیره تا آن مستخدم دم درب چرا بین اینهمه وزیر مختلفی که آنجا بودند از آن دورانی که شما در آنجا بودید آقای انصاری در آنجا بود این حالت بود.

آقای شه میرزادی : این برمی گردد بهمان توضیحی که راجع به مدیریت در سازمان آب و برق خوزستان سؤال کردید راجع به آقای انصاری گفتم آنچه که به کارمندانش می گفت با صداقت می گفت و آن کاری که می گفت انجام میداد شعر نمی گفت یعنی یک چیزی بگوید که بعداً فراموش بشود نه برای قشنگی نمی گفت این مسلم است که شما با یک کارمندی یک چیز بگوید که من برایت این کار را می کنم یا این کار را نمی کنم همین که انجام بشود او راضی میشود رفته یک جایی دیده صحبتش را کرده دلیل آورده این کار برای ایشان نکرده خوب برای آن نکرده برای دیگران هم نمی کند یک پول اضافی می خواهد بچه اش را بفرستد فرض کنید به انگلیس که آنجا تحصیل بکند خوب وزارت کشور در مقام این نیست که فرزند یک کارمند را بفرستند در انگلیس تحصیل بکند فرزند کارمند را ممکن است کمک بکند که در همین تهران یک مدرسه ای که راهش نمی دهند او راهش بدهد به وزارت فرهنگ یک اطلاع بدهند که یک همچنین کاری را بکند خوب این کارها را میشد این موجب علاقمندی کارمند رئیسش میشود یعنی مدیریت صحیح همین است آن چیزی که در آنجا میشد برای کارمند وضع کارمند را تشخیص داده بود و بهش میرسید در وزارت کشور رستوران درست شد غذایش یک تومان بود ده ریال غذای کامل یک پلوئی بود خورشی یک سالادی یک آشی بود و یک چائی چیزی بغلش میگذاشتند یا مثل اگر دوغ بود دوغ می گذاشتند این را یک تومان کرد برای اینکه می دانست این کارمند نمی تواند بیش از این بدهد حالا که آمدید ساعت کار را کردید از ۸ صبح تا ۴ بعدازظهر یا ۵ بعد ازظهر پنجشنبه و جمعه تعطیل ولی این پنج روز کار بکند وسطش باید غذا بخورد آن موقع ساعت ۲ میرفت خانه خودش بود بچه هایش بود اینها یک انگور و پنیری می خورد و حقیقتاً جز این

نبود این وقتی که خواست ناهار را بدهد کارمند میدانست که ندارد یک تومان میشد بعد به راههای مختلف بهش میرساند که بتواند این غذا را بخورد حتماً بخورد خوب این علاقمند میشود تا سالهای سال هم تعریف میکنند برای اینکه وضع کارمند را می دانست که وضعیتش بد است وقتی یک کسی اینطور فکر بکند راجع به کارمندش مسلم بدانید که درحقوقش هم تا آنجائی که دستش میرسید کمک می کرد بهش می رسید حقوقش بهتر می کرد این یک ترتیبی از وزارتخانه ها می گرفت وزارت دارائی پول بیشتری می گرفت به اینها می رساند پاداش بهشان میداد از نظر مالی وضع کارمند خیلی بد بود و اگر کسی پیدا بشود که یک کمکی بکند مسلم بدانید که کارمندان خیلی علاقمند می شدند بعد از همه مهمتر از وزارت کشور دفاع می کرد در هرجائی که می رسید دفاع می کرد ایراد نمی گرفت شما چون آشنائی دارید با اخلاق آقای انصاری من فکر نمی کنم شما بتوانید به من بگوئید که در فلانروز دیدم که آقای انصاری راجع به این شخص بد گفت امکان ندارد. (پایان نوار ۲ ب)

شروع نوار ۱۶

برنامه تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران مصاحبه با جناب حسن شهمیرزادی ۶ اوت ۱۹۹۱ بتزدا مرینند مصاحبه کننده غلامرضا افخمی.

جناب شهمیرزادی داشتید مطالبی می گفتید درباره مدیریت

آقای شهمیرزادی : راجع به مدیریت آقای انصاری سوال کردید که دروزارت کشور چرا افراد کارمندان بعد از چندین سال باید از او به نیکی یاد می کردند تعریف می کردند عرضه کردند از مشخصات مدیر بستگی به هر مدیری در هرجای دنیا این مشخصاتی که عرضه می کند اگر داشته باشد حقیقتاً می تواند اسم خوبی از خودش به یادگار بگذارد و درضمن کار مثبت انجام بدهد آن چیزی که داشتیم می گفتم از بین آن مشخصات یکی همیشه هم آقای انصاری و هم من با هم صحبت می کردیم قبول داشتیم که هر فرد بشر هرکسی شان یک کار خوب می تواند انجام بدهد. یک عمله درخیابان می بینیم که سواد فارسی هیچ چیز ندارد حتماً یک کاری بلد بود بستگی به مدیر دارد که او لیاقت چرا دارد همان را بهش بدهی از او همان را بخواه هم کار ازش گرفتی هم او راضی است برای اینکه او خودش بلد است می تواند بکند و اگر کار دیگری را بهش

بدهی هم او ناراضی است هم کار شما خراب می شود پس یک مدیر خوب این است که تشخیص بدهد که فرد چه لیاقت دارد و چه کاری را می تواند بکند و او را بکند این بود که آقای انصاری هیچوقت همیشه یعنی آن چیزی که من دیدم و من از او یاد گرفتم و خیلی ها شاید همینطور باشیم در یک فرد صفات خوبش را می بیند و درباره آن صفت صحبت می کند شما یک شخص را انتقاد می کنید او هیچوقت با این که باهانش کار کرده و خوبش هم می شناسدش که او نقاط ضعف را دارد ولی نقاط خوبش را می گوید ولی آن آقا اینها را دارد این صفت برای افرادی که با آدم کار می کنند خیلی مهم است آنها همیشه برایشان می بینند که رئیسشان شخصیت آنها را قبول دارد و یک احترامی برایش قائل می گذارد شخصیت یعنی چه یک صفت خوب جزء شخصیتش است قبولش دارد بالنتیجه موجب می شود که هم کارش خوب پیشرفت بدهد و هم همیشه به نیکی یاد بکند نه آنجا هرجائی بود همین بود در سازمان آب و برق خوزستان بود در وزارت کار اگر شما سؤال بکنید شنیده باشید وزارت کار هم بود همین بود البته یک دلیلی دوست داشتن حالا این بستگی به مدیریت ندارد این دلیل دوست داشتن این است که آن کاری که دیگران نمی توانستند بکنند بخصوص در کار سازندگی او می کرد با جرأت می کرد با شهامت می کرد هم وزارت کار ساختمان جدیدی برایش ساخت هم وزارت کشور ساختمان جدیدی برایش ساخت. اگر دقت کردید در سازمان شاهنشاهی هم همین کار را کرد یعنی کارهائی که ناتمام مانده بود وقتی که شما از خودت اطمینان داشته باشی و زد و بند نکنی میدانی که زد و بند هم نمی توانی بکنی براحتی می توانی پیش ببری و او می کرد وقتی کارمندان وزارت کشور آمدند در یک ساختمان جدید برای خودشان دیدند در مقابل کارمندان دیگر وزارتخانه ها یک شخصیت پیدا کرد وزارت آب و برق که جدید بود ساختمان داشت. وزارت خارجه ساختمان داشت ، وزارت کشاورزی ساختمان جدید درست کرد وزارت کشور توی یک ساختمان قدیمی بود مثل اداره اطلاعات که قبلاً بود یک ساختمان قدیمی بود اینها همه موجب می شود که مردم دوستش داشته باشند ولی این دلیل مدیریت خوب نیست فقط آن نیست می خواهم بگویم مدیریت هم در صفات مختلف مدیریت چه از پیگیری چه از احترام گذاشتن به کارمند انتخاب صحیح آنها همه را داشت.

سؤال : معاونین دیگر وزارتخانه در زمانی که شما آنجا بودید کی بودند.

آقای شهمیرزادی : یکی اعتمادیان بود که فوت کرد، دو سه ماه بعد از برکناری آقای انصاری او رفت فوت کرد که امور اداری تحت اختیار او بود. محمدی بود که امور یکی از معاونین بود. آقای دکتر پرویز خبیر بود معاون برنامه ها و آقای زنگنه بود که معاون امور سیاسی بود.

سؤال : قبل از اینکه برویم وارد این مرحله بعدی زندگی به اصطلاح سیاسی کاری شما که درایران داشتید که بخش خصوصی که میشود آن وقتی که آقای انصاری رفته نمودم حالا شما به این جریان چقدر آگاه هستید یا نه بهرحال مسئله جالبی هست آقای عبدالرضا انصاری وقتی که وزیر کشور بود خوب یک دوران پیشرفت را همین جور یکی پس از دیگری طی کرده بود فوق العاده صحبتش بود که شاید یکی از نخست وزیران آینده باشد به این صورت بهش صحبت کنید. اتفاقی افتاد بهر دلیلی ناگهان دیگر از وزارت کشور که افتادند بعد وارد یک مرحله دیگری شدند به یک نوع دیگری علت این جریان هیچ روشن است که چه هست.

آقای شهمیرزادی : از نظر من روشن است تا چقدر این صحت داشته باشد ممکن است پشت پرده یک چیزهای دیگری بوده این را هم نباید از نظر دور داشت ولی از نظر من روشن است چرا از وزارت کشور کنار رفتند و برای مدتی بهمین علتی که حالا خواهم گفت مغضوب مقامات بالای مملکت بودند یعنی شاه با آن موافق نبود تا بعداً که یک سوء تفاهمی بود که این سوء تفاهم رفع شد اما دیگر وضع کشور به یک نحو دیگری بود و فرصت برای نخست وزیری یا یک مقامات دیگر دولتی به انصاری داده نشد برای یک سنگر دیگری خدمت کرد. او علت این بود که بنظر من در همان اواخری که ماههای آخری بود که در وزارت کشور خدمت می کردیم یک پرونده ای از شهرداری تهران به وزارت کشور به عنوان قائم مقام انجمن شهر که من بودم رسید که ما اظهار نظر بکنم ولی خوب در شهرداری تهران قبلاً خودشان اظهار نظر کرده بودند و رد کرده بودند و شاید تحت یک فشارهای خاصی این را فرستاده بودند به وزارت کشور آن پرونده هم این بود یک مقطعه کاری که به نام خرم در تهران کار اسفالت می کرد این برای یکی از قراردادهایش یک ادعائی داشت و ادعای مطالبه سی و چند میلیون تومان داشت که برنامه ها را که رسیدگی می کردیم نه فقط یک همچنین ادعائی وارد نیست و قابل بررسی نیست و نمی شود تصویب کرد که سی و چند میلیون تومان بهش بدهیم بلکه باید شهرداری تهران از او ادعا بخواهد ادعای خسارت بخواهد برای اینکه همه می دانستند حتی شهر تهران می دانست که اسفالت هائی که انجام شده بود خیابانی که انجام شده بود به دست شرکت مقطعه کاری خرم همه در یک مدت کوتاهی از بین رفته بود بخصوص زمستان اول تماماً در اثر سرما زدگی از بین رفت. این بررسی شد قسمت حقوقی بررسی کرد دید اصلاً قابل اینکه چیز بشود جواب مثبت داده بشود نبود این را با جناب آقای وزیر کشور من مطرح کردم ایشان هم نگاه کردند گفتند یک نامه ای بنویسیم برای نخست وزیر وقت آقای مرحوم هویدا که ایشان یک دفتر حقوقی خیلی مفصلی در نخست وزیری هست آنها هم یک اظهار نظر بکنند آنجا که رفت آنها برگرداندند گفتند این مربوط به وزارت کشور است خودتان رسیدگی بکنید

معلوم شد یک مطلب خیلی داغ و حادی است که از سیاسی باید توجه بهش بشود و درحال مجدداً ما رسیدگی کردیم دیدیم نمی شود. یک نامه مجدد نوشتیم که قسمت حقوقی مان بررسی کرد و این غیر قابل این است که تصویب بشود و پولی به این مقاطعه کار داده بشود یا به شهرداری مان دستور بدهیم این است که اگر ممکن است مجدداً قسمت حقوقی نخست وزیری مطالبه کند نظر مجدد به ما بدهد که این جواب دیگر برنگشت و بعد از چند روز آقای انصاری را برکنار کردند حقیقتاً میشود گفت بعد از دوهفته برکنار کردند.

سوال : بدون هیچ دلیلی .

آقای شهمیرزادی : نه دلیلی نداشت . وزیر عوض میشد به دلائل مختلف اولاً اینکه آنطور که شایع بود قبل از اینکه وزارت یک وزیری را قبول بکند استعفایش می نوشت میداد قبلاً بدون تاریخ . حالا اینها البته ممکن بود شایعه بود ولی یک مطالبی پشت این گفتار همیشه بود صحت داشت که وزیر عوض کردن چیز ساده ای بود. دلیل نداشت.

سوال : مکانیزم یعنی چه جوری بهشان خبر دادند که شما استعفا بدهید یا . . .

آقای شهمیرزادی : مکانیزم این کار خیلی جالب بود که در تهران شایع بود که آقای یگانه که بعداً وزیر مشاور بود محمد یگانه نه، ناصر یگانه، ناصر یگانه وزیر مشاور بود خوب با آقای هویدا نزدیک بود و هرموقع آقای هویدا به دلائلی که یا حالا شاهنشاه می گفتند یا خودشان تصمیم می گرفتند که یک وزیر باید عوض بشود و بنظر من هویدا خودش تصمیم نمی گرفت موجب میشد ولی تصمیم نمی گرفت به یگانه می گفت و یگانه تلفنی به آن وزیر می زد و او را دعوت به آشامیدنی یک قهوه می کرد و کسی که دعوت میشد برود خانه شان قهوه بخورد و به تنهایی برود آنجا مسلم بدانید که جریان این بود که بهش بگوید که شما برکنار شدید. خوب خیلی اوقات ما درخانه ناصر یگانه دعوت داشتیم می رفتیم شام می خوردیم دستجمعی ولی تنهایی اگر می رفتید قهوه بهتان میداد شایع بود که یعنی شما عذرتان خواسته شد و بهمین ترتیب من و آقای انصاری یکروز بعدازظهری به کاخ نیاوران میرفتیم برای توضیح در برنامه بازسازی یکی از شهرهای خراسان که زلزله زده بود در همان یکماه قبلش که درحضور شهربانی توضیح بدهیم که این شهرسازی چه جوری انجام می شود آمدیم حرکت بکنیم تلفن آقای ناصر یگانه زدند آقای انصاری را خواستند سر راه آقای

انصاری رفت منزل ایشان من رفتم به کاخ بعد از چند دقیقه آقای انصاری آمد به من اشاره کرد که این جریان اتفاق افتاد و از آنجا ما با هم برگشتیم به وزارت کشور که کارهای میزهایمان را پاک بکنیم منم همینطور می دانستم که من آنجا نمی توانم بمانم ایشان هم کارهایش را بکند و روی بزرگواری که داشت برای همه معاونین یک یک نامه نوشت که این کارهایی را که شما انجام دادید همه را من خودم دستور دادم یک کسی بعداً مزاحمت ایجاد نکند. این کاری بود که انصاری در هرسمتی بود می کرد در سازمان آب و برق خوزستان کرد قبل از اینکه از مدیریت عامل بیفتد یعنی می خواست عوض بشود استاندار بشود یعنی بیاید وزارت کشور وزیر کشور بشود و استاندار هم بود مدیرعامل هم بود موقعی که می دانست می خواهد عوض بشود به تمام رؤساء دفاتر خود من و همه دکتر احمدی اینها می گفت اگر شما کاری کردید یک زمانی که فکر می کنید درآینده موجب مزاحمتان بشود این را بنویسید من امضاء کنم که این دستور را دادم خوب این کار را می کرد و مسئولیت را قبول می کرد اینها برمی گردد به آن حرفی که چرا مردم دوستش داشتند دراین جا آنوقت وقتی که برگشتیم به وزارت کشور خودشان تصمیم گرفت منم تصمیم گرفتم که این دلیل بر تعویض ایشان از وزارت کشور گفته نشود برای اینکه بقول معروف تف سربالاست معاونین یک گرفتاری دیگری پیدا می شود که اعلیحضرت فکر کنند دیگران فکر کنند که اعلیحضرت خودش دست داشت در این کار. خوب کار ناصحیحی بود درآن زمان در شرایط روز گفته نشد و شاید اولین باری که من دارم این مطلب را به شما توضیح می دهم.

سؤال : بعد از این جریان شما اطلاع دارید که این آقای خرم به

آقای شه میرزادی : اولین جلسه وزیر کشور وقت که من آنجا بودم بعنوان معاون هنوز استعفا ندادم چون از من خواسته بود آقای خسروانی که وزیر کشور شد که با من آشنائی قبلی داشت که روز اول گفتم من می خواهم بروم گفت استعفا نده تا من یک کسی را پیدا کنم بعد شما برو. اولین جلسه وزیر کشور با شه رستانی و چند نفر مدیرکل ها بود و چند نفر از معاونین دیگر و من .

سؤال : شه رستانی شهردار جدید تهران.

آقای شه میرزادی : بله، درآنجا مسئله این پرونده مطرح شد به من رو کرد گفتم برای من یک چیزهایی راجع به وضع شهرداری تهران رسیده بدون اینکه زیاد وارد بشوم که بدانم من زیاد میدانم و این رسیدگیهایی شده

باید مطالعه بشود برود جالب و خنده دار این بود که آقای خسروانی برگشت به من گفت آقای شه‌میرزادی کاش این مسئله را قبل از اینکه من می‌آمدم اینجا حلش می‌کردی من نمی‌توانستم بگویم اگر بهش می‌گفتم علت وجود شما روی این صندلی این پرونده است والا که شما اینجا نبودید و بعد از دوماه بیست و هشت میلیون تومان تصویب کردند به خرم دادند این چیزی بود و بعد از آن یک چیزی در حدود تا آنجا که من یادم است اگر اشتباه نکنم ۸ ، ۹ ماه بعد متوجه شدند اعلیحضرت گزارش‌هایی که به ایشان دادند که اینجا انصاری مقصر نبوده و این پول اصلاً بوده فشار مقامات مختلف بوده متوجه شدند و دیگر مغضوب نبودند بهمین علت هم هست ایشان نماینده درحقیقت شاه شدند چون شاهدخت اشرف پهلوی نماینده اعلیحضرت بود در سازمان شاهنشاهی . سازمان شاهنشاهی رئیس اولش شاه بود و نماینده قائم مقام اعلیحضرت شدند در سازمان شاهنشاهی شدند رئیس سازمان شاهنشاهی و مدیرعامل سازمان شاهنشاهی شدند کارهای دیگر در این ردیف سازندگی بهشان دادند دیگر به جایی نرسید که بتوانند از ایشان استعفا بکنند بنظر من مطلبی که شما پیش آوردید که شانس نخست وزیری داشت بنظر من شانس این را داشت مملکت شانس این را داشت که یک نخست وزیر خوبی پیدا می‌کرد.

سوال : آقای شه‌میرزادی بعد شما وقتی که آقای انصاری رفت از وزارت کشور شما بعد از یک مدتی به بخش خصوصی رفتید در واقع .

آقای شه‌میرزادی : بعد از یکماه من یکماه رفتم استراحت درحقیقت یعنی هر پیشنهادی به من شد قبول نکردم از معاونت شد حتی وزارت شد من قبول نکردم وزارت مستقیم هویدا به من نگفت آقای مجیدی به من گفت من گفتم اصلاً توی کار دولت نمی‌خواهم به چند دلیل اولین این موضوع خیلی به من برخورد کرده بود آدم با صداقت کار می‌کند دلم می‌خواهد خوب یک کسانی گوش کنند به حرف آدم خوب سیاست است البته باید قبول کرد سیاست پدر و مادر ندارد. دوم این که وضع داخلی زندگی من از نظر مالی خیلی خراب بود من هم پدرم تاجر بود و هم توی تجارتخانه یعنی درس امور اقتصاد خوانده بودم و هم اینکه توی بازار خوب فامیل من در بازار بودند براحتمی می‌توانستم دارای درآمدی بهتری بشوم ولی دقت کردم که در آن زمان دو تا فرزند در آن زمان داشتم یک چیزی یعنی سومی هم آمده بود که ۶ ماهش بود آن‌های دیگر ۱۰ ، ۱۱ سالشان بود اینها تا ۵ ، ۶ سال دیگر مسلماً با این وضعی که در ایران هست بایست مثل خود من بروند خارج درس بخوانند خوب درآمد اینها خرج اینها را با درآمد وزارتخانه ، معاونت و حتی وزیر وزارتخانه نمی‌شود تأمین کرد بهتر است که من بروم در بخش خصوصی خود مرحوم هویدا خدا بیامرزدش چندین بار از من خواست که

این کار نکن بمان یا بیا من کار خوب بهت میدهم درآمدت بهتر می شود بهش گفتم به این علت درآمدم دکتر آموزگار به من گفت گفتم اگر خودت آقای دکتر آموزگار یادتان باشد موقعی که وزارت کشاورزی دکتر اقبال کنار رفت و شما کنار رفتید خودتان می گفتند سه هزارو دویست تومان توی حسابتان بود خوب آن موقع پول بدی نبود سه هزارو دویست تومان ولی سه هزارو دویست تومان چیزی نبود که آدم باهش زندگی بکند و گفتید حتماً می خواهم بروم توی بخش خصوصی پول درآورم پشتم محکمتر بشود عین آن کار من بعد از ۸، ۱۰ سال عمر بکنم باید بروم بیرون یک مقدار پول دربیآورم اگر باز دولت مرا خواست با کمال میل میآیم این که تصمیم گرفتم بخاطر امور مالی هم شده برای دولت کار نکنم و حقیقتاً هم ممنون بودم هم مرحوم هویدا و هم دکتر آموزگار که پیشنهاد دادند ولی من نتوانستم قبول کنم. یک یکماهه استراحت کردیم بقول معروف من و آقای انصاری با هم توی پارک ساعی توی آن سرمای بهمن ماه راه میرفتیم و استراحت با هم می کردیم بعد از یکماه بعد از چند ماهی با بانک توسعه صنعتی و معدنی یک قرارداد موقت بستم برای چند تا طرح مطالعه برایش کردم در امور اقتصادی و صنعتی و بعد همان بانک توسعه صنعتی چون صاحب سهم بزرگ شرکت سهامی کاغذ پارس بود از من خواهش کردند که مدیریت شرکت سهامی کاغذ پارس را قبول کنم بعلمت اینکه کارخانه کاغذ پارس قرار بود در هفت تپه دایر بشود و از باکاس نیشکر به عنوان ماده اولیه استفاده کند خوب منم با خوزستان آشنائی خوبی داشتم طرح نیشکر هفت تپه تحت نظر من بود از اول یعنی کارهای اولیه اش آشنا بودم هم از نظر فنی آشنا بودم و هم محل آشنا بودم و هم اینکه یک کارخانه می خواهد آنجا ساخته بشود از نظر سازندگی آشنائی دیگری داشتم با کاری که در سازمان آب و برق خوزستان کردم و خوب احتمالاً آن کار را قبول کردم چهارسال من مدیرعامل آنجا بودم و طرح ساختمان کارخانه کاغذ پارس را تمام کردم با قیمتی کمتر از پیش بینی که مهندسی مشاور خارجی کرده بودند و تولید افتاد سال اول و دوم جزء دوران ساختمان بود سال سوم یک مقدار ضرر کردیم سال چهارم که من دیگر آمدم از مدیریت عامل آنجا کنار رفتم سالی بود که یک مقدار منفعت کرد ولی بعداً خوب بعلمت اکسپکتیشن (Expectation) کردند یک ضررهای عمده ای کردند. شرکت سهامی کاغذ پارس یکی از فعالیتی از نظر من فعالیت مفیدی بود که من یک اطلاعاتی که از سازمان آب و برق خوزستان و یک اطلاعات دولتی که از وزارت کشور داشتم اینها ادغام با هم یعنی که اطلاعات وزارت کشور بتوانند با کسانی که در رأس دستگاههای دولتی هستند چه جور باهشان رفتار بکنم یک چیزی بخواهم یک چیزی درخواستی بکنم درخواست من انجام بشود و روی مان را به زمین نزنند یک تجربه ای آنجا پیدا کرده بودم که قابل استفاده بود و کاملاً برخلاف سمت من در سازمان آب و برق خوزستان بود که آن موقع در خوزستان بودم ولی چون تقریباً یک سمت نیمه دولتی یا تمام دولتی بود کارهایمان خیلی آسانتر پیش میرفت با دستگاههای دولتی

در صورتیکه اینجا یک بخش خصوصی بود و کارها باید با یک روال دیگری پیش میرفت که آن روال هم روال دادن رشوه و غیره بود که من نمی توانستم بدهم و حقیقتاً هم ندادم. بطورمثال بهتان بگویم یک دستگاه رادیو دو طرفه ای که بخواهم از هفت تپه با تهران تماس بگیرم هنوز تلفن مستقیم نبود برای اینکه این ترخیص بشود یک مهندس وزارت پست و تلگراف از من ۱۰۰ تومان پول خواسته یک مهندس پست و تلگراف که این را بتواند بنویسد که این ایرادی ندارد.

سؤال : یعنی از گمرک ترخیصش کند.

آقای شهمیرزادی : که سازمان امنیت هم تأیید بکند چون جزء مخابرات بود که این ترخیص بشود. خیلی‌ها بودند چه این مال وزارت پست و تلگراف بود که آمده بود تأیید بکند در گمرک این را چه اجناس دیگری که ما وارد می کردیم چه مسائلی برخوردهایی من داشتم از نظر اینکه رشوه به این بدهیم رشوه به آن بدهیم حتی آقای فرخ نجم آبادی که معاون وزارت اقتصاد بود از من خواهش کرد که با توجه به این مطالب شما بیایید این مطالب را بنویس به ما بگو گفتم اگر اعلیحضرت همایونی بیایند بگویند بکن من نمی کنم من دزدی نمی بینم من فساد نمی بینم هیچ چیز نیست برای اینکه اولین کسی که سرش می‌رود سر خود من است من باید کارم انجام بشود برود من کاری که می کنم من رشوه نمیدهم امثال تو فرخ را می شناسم ازت خواهش می کنم دستور بدهید کار مرا درست بکنند یا می‌روم پیش دکتر آموزگار رفتم وزیر دارائی بود اداره گمرکات هم زیر نظرش بود از همان دفترش مدیرکل گمرکات دستور داد که آقای شهمیرزادی اینجا هستند کارشان را انجام بدهید رفتم آنجا گفتند دو روز دیگر انجام میدهم بعد همان موقع بعد از ظهر بود موقع نهار بود انصاری دیدم چون آموزگار می خواست برود وزیر دارائی بود تلفن کرد آقای وزیر با شما کار دارند خوب اینها همه می ترسیدند وزیر آدم می خواهد جمشید آموزگار خیلی محکم بود اگر اوقاتشان تلخ میشد عصبانی میشد می کرد کارش را انجام میدادند گوشی را گفت کارت چه هست گفت همین است گفت آقای شهمیرزادی شما می گوئید دو روز دیگر من گفتم امروز انجام بشود اگر تو می گوئی دو روز دیگر خودت مسئولی گفتم باشد اینها قبول میدهند دو روز دیگر انجام بدهند به آن طریق کار من انجام میشد ولی اگر من می خواستم یک شرکتی خودم میداشتم که بعداً داشتم کاری انجام بدهم باید رشوه میدادم این شرکت کاغذ پارس کار گنده ای بود صاحب سهام بزرگی هم داشت هم سازمان شاهنشاهی سپیم بود آنجا بزرگ هم از طرف کنسرسیوم نفت شریک بودند هم بانک توسعه صنعتی و معدنی بودند افرادی ، شرکتی، آدمهای دستگاههای غریب آنجا بودند خوب زور آنها میرسید رشوه هم نمی خواستیم بدهیم میرفتیم ایتها را می دیدیم

کارش را می کرد یک پس فردا آدمم یک رشته دیگر رشته خودم یک کوچلو اینها رویش بود چکار بکنم که کارم پیش برود نمی توانم باهاش دعوا بکنم .

سؤال : درچه صفحه این جالب است یعنی یک وقتی است که این بابا گمرک باید ترخیص بکند رشوه می خواهد یک وقتی است که در یک سطح دیگری از شما بدون دادن رشوه کار آدم راه نمی افتاد حالا این صحبت مختلف دارد لابد اینها داستان مختلف که در کجا این تجربه شما این درکدام همه سطوح مملکت میداند یا اینکه در برخی موارد بیشتر و در برخی از موارد کمتر.

آقای شهمیرزادی : جوابتان این هست که در هر دو در تمام سطوح مملکت می دیدم در بعضی جاهاش بیشتر و در بعضی جاها کمتر بود بستگی به بزرگی کار داشت اهمیت کار بعد هم بستگی به آن فردش داشت من در سطح مدیرکل یا معاون وزارتخانه یا وزیر رشوه ندادم نمی دیدم رشوه نمی گرفتند کارهای دیگری بود آن فساد به یک نحو دیگری بوده قراردادها بود یا یک چیزهای دیگر مسائل دیگر اجازات بود پروانه هائی که صادر میشد آنها بود در چیزهای این رشوه هائی که الان من دارم صحبت می کنم رشوه های کارمندی در سطح پائین بود همه جا بود عرض می کنم مهندس ، مهندس یک کسی است که چهار سال رفته در یک رشته فنی در یک دانشگاه خارجی ایران نمیدانم این تحصیل کرده آمده بگوید که آقا این دستگاه ، دستگاه رادیو دوطرفه است که از هفت تپه به تهران بگذارند بین خودشان صحبت کنند این دستگاهی نیست که مثلاً از اینجا به تمام شهرستانها یک اطلاعیه ای را مثلاً ضد دولت بفرستند یا فلان بکنند این سازمان امنیت می گوید این دستگاه باید تشخیص بشود این تشخیص را کی میدهد وزارت پست و تلگراف توی این کار واجب است میآید می گوید بله این دستگاه، دستگاه ضبط صوت است حالا کار خصوصی چیز مهم ضبط صوتی نیست که صدای آن عمارت یکی بالاتر را بتواند ضبط بکند این صدای همین جا را که من و شما صحبت می کنیم ضبط می کند خوب این را ۱۰۰ تومان گرفت ۱۰۰ تا یک تومانی و دیگران بودند چیز هر اظهارنامه گمرکی ۱۷ تومان قیمت بود یک اظهار نامه رویش نوشته که چهار تا پیچ و مهره میآید وارد میشود قیمتش هم گویا ۱۲ تومان بود اینهاست که فرض کنید درست راست یا حالا قیمتش را بیشتر بکنید تعداد چیزش را بیشتر بکنید نوعش را هم بزرگتر بکنید . ۵۰ تا مثلاً ترانسفور ماتور هر ترانسفور ماتور ۵۰ هزار تومان است یک اظهارنامه ۱۷ تومان قیمتش بود حالا صد هزار تومان تویش بود یا دو تومان تویش بود ۱۷ تومان باید بدهی توی این اظهارنامه امضاء بکند رد بکند از این میز بفرستند به آن میز اینها را میدادند دستگاه دولتی و چیزهای دیگر یک خورده بزرگتر میشد من نمیدانم این را که من یادم است برای اینکه به من

برخورد یک کسی من که اینقدر جوانها را تشویق کردم در عمر دوران خدمت دولتی و غیر دولتی که بیاورم سر کار و به اینها تشویق کنم کار خوب بهشان بدهند حقوق خوب بهش بدهند یک مهندس که فکر بکنید از آن جوانهایی است که من باید بهش علاقه داشته باشم بیاید ۱۰۰ تومان بگیرد خیلی به من برخورد همیشه هم یادم است اینکه به او ندادم ولی خوب داده میشد. این یک چیزهایی بود که دیگر در سطح یک کار خصوصی با این نوع مسائل آدم روبرو بود با مسائل سیاسی آن ضابطه هائی که صحبت می کردیم آن مشکلاتی که بین افراد بود تضاد شخصیتها اینها دیگر وجود نداشت این نوع گرفتاریها بود که برای یک کشوری که درحال سازندگی است باید قبول بکند که این مسائل را دارد. من فکر می کنم خیلی جاها است کشورهای مختلف هم هست این مسئله حالا که خیلی بدتر است. حالا وارد انقلاب نمی شویم ولی خیلی بدتر است.

سؤال : بعد از این شرکت کاغذ پارس آنوقت شما . . .

آقای شهمیرزادی : در همان مدتی که من کاغذ پارس بودم والا حضرت اشرف پهلوی علاقمند شدند که من یک کارهایی را آکوته بر کاغذ پارس برای ایشان بکنم کارهای مالی شان را یک مقدار کارهای مختلف را مشورت ها جلساتی که داشتند راجع به کارهای مالی بود شرکت بکنم که یک عنوانی هم به من دادند توی روزنامه ها اعلان کردند بعنوان مشاور مالی والا حضرت اشرف پهلوی خوب گاهی اوقات اجضار می کردند میرفتیم یک مطالبی را باهاشان صحبت می کردیم یا طرحهای مختلف بزرگ و کوچک بود صحبت می کردیم در همین مواقع بود که گفتند درعین حال شما یکی از کارهای مختلفی که دادند عضویت هیئت مدیره شرکت آبادانی جزایر بود شرکت آبادانی جزایر برای این تشکیل شده بود که در جنوب در خلیج فارس یک فعالیتهایی درجزیره کیش اینها بکنند که اصلاً بعداً منتفی شد چیزی که از طرف بنیاد پهلوی آمدند کارهایی کردند که استحضار دارید چه خرجهایی آنجا شد. عضو هیئت مدیره شرکت آبادانی جزایر که شدم یکی از دارائیهای و اسطش یک زمینی بود در جنب بابلسر ۱۰۰ هکتار که از رضا شاه فقید به والا حضرت رسیده بود و این را جزء دارائی این شرکت گذاشته بودند که در آنجا یک خانه سازی و فعالیتهای عمرانی انجام بشود بعد از چهارسالی که من در کاغذ پارس بودم یکی از این روزها فرمودند که من مدتی است دارم می خواهم دنبال یکی می گردم که مدیرعامل فعلی اینجا که خوب کار نمی کند عوض بکنم این را اگر می توانی شما بیایید تصدی این کار را قبول بکن خودت هم هیئت مدیره هستی میدانم چه چه هست و اینها من خیلی علاقمند شدم برای اینکه دیدم یک کار سازندگی خیلی مخلوط آن دو تاست که قبلاً داشتیم. سازمان آب و

برق خوزستان و کاغذ پارس . کاغذ پارس مستقل و کورپوریشن بحساب تجارتي بود این آبادانی جزایر هم تجارتي است سازمان آب و برق خوزستان یک حمایت دولتي پشتش بود این جا هم یک حمایت قوي پشت من کار بود والا حضرت اشرف مال خودش است البته با یک تقاضاهائی که من بعد از چند روز رفتم حضورشان کردم اگر تائید بکنند این تقاضاهای مرا تقاضای شخصی نبود راجع به کار بود آنوقت من شروع کنم که تائید کردند که یکیش این بود که اینجا را والا حضرت میل دارند که می خواهند پول از تویش در بیاورند یا یک چیزی را یادگار بگذارند و بعداً پول در بیاورند قسمت دوم را قبول کردند که جای قشنگی بشود یادگار بگذاریم خوب البته من می خواهم ۱۰۰ هکتار زمین دارم می گذارم مسلم دلم می خواهد پول در بیاورم یکی دو مطلب دیگر که حضورشان گفتم قبول کردند و بعد هم خودشان به من گفتند شما شریک بشوید اینجا و این را شریک بشوید من شما را شریک می کنم چون من تقاضاهایم این بود که یک حقوق دیگر من توی کار آزادم آدام تکافو نمی کند حقیقتاً من داشتم میرفتم کارهای شخصی های دیگر را بکنم که اجازه دادند من کردم در خودم کارهای دیگر می کردم نصف وقتم برای آبادانی جزایر بود یا خزرشهر که بعداً اسم آن شهر هم شد. در حال او را شروع کردم که خیلی هم راضی بودم برای اینکه حقیقتاً با سرعت پیش میرفت استقلال شرکت بود و استقلال مالی داشت و قدرت بود پول بود زمین خوب بود و تجربه خوبی هم من در این رشته ها داشتم و شروع کردم و یکی از کارهای عمده که من آنجا کردم و حقیقتاً برای یک همچین چیزهائی حتی سازمانهای بزرگ دولتي پیشنهاد می کنم در آینده اگر بخواهند حرفهای مرا گوش کنند آن اینست که در یک کار عمرانی آنچه که مربوط به کار شما نیست مقاطعه قرارداد ببند خودت نکن آن سازمان آب و برق خوزستان بطور مثال کاری که کردی که من در خزرشهر بیشتر پیاده کردم در سازمان آب و برق خوزستان یک دفعه من متوجه شدم که وقت من دارد می گذرد که یک پرستار استخدام کنیم برای کلینیک مان که یک دکترمان دارد میرود دکتر من چه میدانم دکتر کی است چه جوری من دکتر را چیز بکنم مصاحبه بکنم اینترویو بکنم انتخاب بکنم از کجا از انگلیس از امریکا کی بهتر کی بدتر است چه دوا خوب است چقدر دوا خوب چقدر خرج نمیدانم معیاری نداشتم اصلاً من این کاره نبودم من بیمارستان را نمی چرخاندم روی همین زمینه با آقای اصفیاء من صحبت کردم قبول کرد رفتم با بیمارستان پارس قرارداد بستم کارمندان سازمان آب و برق خوزستان بیمه بیمارستان پارس کردم این چیزی که شما الان اینجا می کنید من آن کار را در ایران کردم یعنی برای هر کارمند یک مبلغی دادم به بیمارستان پارس و بیمارستان همه چیز را اداره کردند حتی خودشان دیدند بنفعشان است آمدند در اهواز بیمارستان خواستند من یک کلینیک داشتم یک بیمارستان بزرگ ساختند کار اصلیشان برای کارمندان سازمان آب و برق خوزستان بود بعد مریض های دیگر را قبول می کردند در هفت تپه این کار را کردم در دزفول هم این کار را سد دز همه اینجا را تحویل گرفتم من

دکتر انگلیسی داشتم دکتر امریکائی داشتم دکتر ایرانی داشتم از زحمت این کاری را که من بلد نیستم اصرار نکنم که من بکنم جزء ابوابجمعی من باشد یک مدتی قرارداد بستم شما می توانید همه هم راضی بودند. در خزر شهر این کار را خیلی بیشتر پیاده کردم بطور مثال چمنی که آنجا کاشته بشود و اداره بشود مقاطعه بستم ساختمانها را فروش را قرارداد بستم یک کسی می گوید یک مبلغی را می گوید مثل اینجا که چیزهای دلالی هست ریالتور هست عین همان با آنها هم تبلیغات می کرد و هم میفروخت فروش پس بالنتیجه میرفتم عقب اینکه چه بسازند مقاطعه کار ساختمان خوب پیدا بکنند آرشتیکت خوب پیدا بکنند آن مقاطعه کار کارهای مختلف بکنند یک تشکیلات خوبی پیدا می کنم آن کار من تمام کارها را می کردم بهمین علت بود در عرض چهارسال و نیمی که من آنجا بودم هزارو دویست خانه ساختم آقای افخمی ۱۲۰۰ خیلی رقم است کم نیست فکر بکنید خیلی زیاد است ۱۲۰۰ خانه در عرض چهارسال ساخته شد و ۱۱۱۰ تا فروش رفت ۹۰ تا مانده بود برای اینکه همان سال آخر انقلاب بود دیگر کسی خرید نمی کرد.

سؤال : حالا در این مثلاً در این دوران شما آنجا کار می کردید خوب یک دوران سازندگی بود در ایران بعد مصالح غالباً به اندازه کافی بدست نمیآید برای کارهایی که شما می خواهید بکنید این رابطه با والاحضرت اشرف در چه حدی کمک می کرد به اینکه شما آن جور می خواهید آسان و زود بدست بیاورید.

آقای شه میرزادی : خیلی خوب مستقیم خیلی کمک می کرد البته فرمایشات این است که خود من آشنائی زیاد داشتم من نود درصد یعنی از ۲۷، ۲۸، ۲۶، به راحتی می شناختم در سطح وزارت با ۷، ۸، ۱۰ تایشان در زمان آموزگار که وزیر شدند کاملاً رفیق بودم هیچ مسئله نداشتم که تلفن بردارم بهشان تلفن بکنم یا خود دکتر آموزگار نخست وزیر بود این بود که از آن نظر من اینقدر آشنائی داشتم مسئله ای نبود چون مدتی کار کردم ۲۰ چند سال در این رشته ها کار کردم در دولت بودم با همه کار کرده بودم خوب فکر می کنم اسم من درست در رفته بود این بود که یک عده ای با من رو راست کار می کردند البته چرا والاحضرت بود فقط اسمش خیلی کمک بود من کمتر از او استفاده می کردم جز یکی دو مورد خاص بقیه اش مقداری اسم خود والاحضرت بود که کمک می کرد یکی دو مورد خاص یکدفعه بود من ۱۰۰ هکتار عرض کردم زمین بود که لب دریا بود جنوب این جاده بود جاده سراسری شمال اگر یادتان باشد بود بعد جنوبش یک زمین دیگر بود ۵۰۰ هکتار که آنرا من خریدم.

سؤال : آن طرف جاده.

آقای شه‌میرزادی : بله آنور جاده خریدم ۵۰۰ هکتار را به ۲۱ میلیون تومان از افراد مختلف در آنجا می‌خواستم کار شهرسازی شروع کرده بودم یک مقدار نقشه‌ها آمده بود مهندس مشاور دانمارکی آورده بودند آنها نقشه‌های خیلی خوب داده بودند و نمونه می‌خواستند درست کنند یعنی از ۱۰۰ هکتاری بهتر به این دلیل ۱۰۰ هکتاری چون قبل از اینکه من بروم شروع شده بود. یک اگر شمال حتماً تشریف داشتید میدانید یک گرفتاری اصلی فاضلاب بود دو زمین‌ها یک حالت آب میماند آب فرو نمی‌رفت یک حالت باتلاقی پیدا میشد زهکشی لازم داشت آب سطح را ببرد با آن ارتباطی من در خوزستان داشتم گفتم اینجا پیاده کنم آب را بکشیم به یک جای دیگر هدایت کنیم یعنی رودخانه‌ها فاضلاب حتماً بسازیم برای هرخانه فاضلاب داشته باشد و خیابان بندی اینها فرق داشت خیابان بندی که آنجا در جنوب خزرشهر ما درست کردیم خیابان بندی است که شما در بعضی از خیابانها اساسی اینجا پارک‌ها می‌بینید که خیابان اصلی پارالل دوطرفش خیابانهای فرعی دارد برای اینکه ماشین‌های می‌آیند توی آن خیابان فرعی بعد بیایند خیابان اصلی دیدید که پارک وی اینطور است عین همان اما وقتی که می‌خواستیم پیاده کنیم یک مسائلی داشت برمی‌خورد به محیط زیست برمی‌خورد به سازمان برنامه بر می‌خورد به وزارت کشور که از نظر فرماندار و غیره و اینها که هرکدام یک چیزی می‌گفتند یک دفعه والا حضرت فرمودند که شما هیچ مشکل ندارید گفتم چرا گفت چه جواری حل می‌کنید گفتم یکدفعه اگر بعضی از این آقایان را احضار می‌فرمائید صحبت کنیم خوب است گفتند کی مثلاً گفتم وزیر آب و برق که روحانی بود از نظر آب و برق وزیر کشور آقای دکتر آموزگار بودند وزیر اطلاعات چون برنامه‌های توریستی زیر نظر وزارت اطلاعات بود که مرحوم دکترکیانپور بود خدا بیامرزدش بی‌حق کشتنش مجیدی بود که رئیس سازمان برنامه بود یکی دیگر خودشان به من اطلاع دادند روز جمعه هفته بعد همه اینها می‌آیند خزرشهر برنامه را درست کردیم تمام نقشه‌ها را گذاشتیم که آقا من یک همچین کاری می‌خواهم اینجا بکنم این زمینها را میخواهیم زهکشی بکنم این نقشه‌های فاضلاب همه را کشیده بودیم فاضلاب را کشید ما را فاضلاب را همه کشیده بودند یعنی قسمتی که ساخته بودیم از ۵۰۰ هکتار مثلاً یک چیزها ۷۰، ۸۰ هکتار زیر زمین اینها همه را نشان دادم اینها موافقت کردند گفتند خوب است فهمیدند خوب این یک کمکی بود من اگر به تنهایی می‌خواستم ۴ وزیرمحکم آنطوری مثل دکتر آموزگار و مجیدی گرفتار را بکشم آنجا نمی‌توانستم البته اینها بود اما بعد از اینکه من از ایران آمدم بعد از یکماه توی اسفند ماه درست روزی که خمینی آمد ایران من آمدم بیرون بعد از یکماه از خزر شهر به من یک مثنائی تلفن کرد ساعت دو بعد از نیمه شب تقریباً دوساعت با من صحبت می‌کرد که آن چرا همچین شده آن چرا همچین شده خزر شهر فلان شده من صبحش بلند شدم یک خورده خوابیدم آنچه او گفته بود آنچه من

گفتم یادداشت کردم بعد نوشتم همه را فرستادم تهران پخش کردم آنچه که با هم صحبت کردیم این است که غیر از این گفته نشود خودش یارو فهمید می خواهم این را بگویم این را بهش گفتم پای تلفن و نوشتم و دارم من که یک متر لوله فاضلاب یک چراغ لامپ برق یک متر خط تلفن یکعدد تلفن یک مترمریعی اسفالت جاده سازی در خزرشهر توسط دولت و با پول دولت انجام نشده حقیقتاً انجام نشده تمام اینها با پول آنجا شد و ما درآمد خوبی هم داشتیم خیلی درآمد، درآمد اصلی آنجا از زمین بود چون زمین ۱۰۰ هکتاری که زمین از ارثی رسیده بود این ۵۰۰ هکتار را من تمامش خریدم ۲۱ میلیون تومان من هر زمینی را متری ۲۰۰، ۳۰۰ تومان می فروختم خوب استفاده می کردیم بالنتیجه همه خرجها هیچ آنجاست که باید بگویم هیچ نفوذ خواهر دوقلوی شاه موجب خرج دولت در آن زمین نشده خیلی جاها نمیدانم والاحضرت می کردند ولی اینجا هیچی نشد تماماً از خود خزرشهر خودش پول درمیآورد یک مقدارش هم باز مسئله پیشرفت سریع مملکت بود که انجام میشد درآن موقع درنتیجه معلوم بود مردم احتیاج داشتند یکی از شهرک های خوبی شد که الان روی پای خودش بعد از ۱۰سال هنوز ایستاده.

سؤال : خیلی ممنون آقای شهمیرزادی آیا مطلب دیگری هست که شما خودتان بخواهید بیان بکنید مطرح بکنید.

آقای شهمیرزادی : فکر نمی کنم هم شما خسته شدید هم من سه و چهارساعت صحبت کردم نه فکر نمی کنم. فکر می کنم آنچه که سابقه کار من بود حضورتان گفتم و موفقیتتان را در اجرای این برنامه از خداوند می خواهم.

سؤال : باز هم تشکر خیلی زیاد اتفاقاً یکی از برنامه های بسیار خوب ما بود مرسی.